

سلوک سبز



دکتر مہرداد ویس کرمی

شرح عرفانی

زیارت آل یاسین

سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ
أَبِي



سلوک سبز

شرع عرفانی "زیارت آل یاسین"

نام کتاب: سلوک سبز
مؤلف: مهرداد ویس کرمی
ناشر: انتشارات انتظار سبز
ویراستار: عبدالعلی غفوری
طرح جلد: فرهنگسرای مهدی-امیرمسین پوپانی
شمارگان: ۳۰۰۰ جلد
لیتوگرافی: طلوع
چاپ: کنعان
شابک: ۹۶۴-۸۶۶۰-۱۶-۵
نوبت چاپ: اول - مهر ۱۳۸۶
قیمت: ۹۰۰۰ تومان

مرکز پخش: اصفهان - فرهنگسرای مهدی (عج)

تلفکس: ۳۳۶۱۵۷۷ - ۰۳۱۱

کلیه حق طبع این اثر متعلق به فرهنگسرای مهدی (عج) می باشد.

فهرست مطالب	صفحه	«نور محمدیه» مظهرمی طلبید	۵۹
تبیین دقیق تر تفاوت درجه انبیاء و ائمه				۶۱
زیارت آل یاسین	۷	نگاهی دقیق تر!	۶۲
پیشگفتار	۱۷	تفاوت دو تبیین	۶۳
اهمیت زیارت در فرهنگ دینی	۲۳	یک تذکر	۶۵
نکاتی از روایات فوق الذکر	۲۴	جلوه نور محمدیه در شام	۶۷
زیارت "مأثور" و "غیر مأثور"	۲۸	سلطان قلوب!	۷۰
انواع زیارت مأثور	۳۱	عالم امرا	۷۱
معنای سلام	۳۲	زیارت آل یاسین در یک نگاه	۷۵
سلام مطلق، خداست	۳۳	موالات و تعلم معالم دین	۷۶
سلام از منظری ملکوتی	۳۴	حدیث دلدادگی!	۸۴
اهل بیت مظهر اسم سلام	۳۸	فراز اول: اوصاف ذاتی	۸۶
سلام تحتی فراگیر	۴۰	چکیده فراز اول:	۸۷
فلسفه سلام بر اهل بیت	۴۴	شرح تفصیلی فراز اول	۹۰
تذکر یک نکته	۴۶	«سلام علی آل یاسین»	۹۰
جایگاه انسان کامل در هستی!	۴۹	شروع با آل یاسین	۹۱
توضیح مقدمه اول	۵۲	توضیحی در مورد اسم جلاله الله	۹۳
خصوصیات خزائن	۵۳	امام، مظهر اسم الله	۹۵
دو مثال برای خزائن	۵۵	برگشت به اصل کلام	۱۰۱
مجمع البحرین هستی!	۵۷	یاداعی الله و ربانی آیاته	۱۰۲
نور محمدیه مجمع البحرین هستی است	۵۸	باباب الله و دینان دینه	۱۰۵

یا خلیفة الله وناصر حقه.....	۱۰۶	ایها المقدم المأمول.....	۱۳۹
یا حجة الله ودلیل ارادته.....	۱۱۰	بجوامع السلام.....	۱۴۰
یا تالی کتاب الله وترجمانه.....	۱۱۱	مشهد اول: توحید.....	۱۴۲
تفاوت تلاوت و قرائت:.....	۱۱۳	لطیفه!.....	۱۴۴
فراز دوم: اوصاف ذاتی.....	۱۱۵	مشهد دوم.....	۱۴۵
چکیده فراز دوم.....	۱۱۵	مشهد سوم.....	۱۴۸
فی اثناء لیلک و اطراف نهارک.....	۱۱۶	حل تعارض!.....	۱۴۹
یا بقیة الله فی ارضه.....	۱۱۷	رجعت اهل بیت.....	۱۵۱
یا میثاق الله الذی أخذه و وکده.....	۱۱۹	لطیفه ای در مورد رجعت!.....	۱۵۳
یا وعد الله الذی ضمنه.....	۱۲۱	مشهد چهارم.....	۱۵۴
ایها العلم المنصوب.....	۱۲۳	مشهد پنجم.....	۱۵۷
ایها... العلم المنصوب.....	۱۲۶	میزان بودن اهل بیت.....	۱۵۸
... والغوث و الرحمة الواسعة.....	۱۲۸	فراز پنجم.....	۱۵۹
فراز سوم.....	۱۲۹	شرح اجمالی فراز پنجم.....	۱۶۰
چکیده فراز سوم.....	۱۳۰	شرح تفصیلی فراز پنجم.....	۱۶۰
بیان تفصیلی فراز سوم.....	۱۳۰	دعای بعد از زیارت آل یاسین.....	۱۶۸
فراز چهارم.....	۱۳۳	فهرست منابع.....	۱۷۲
چکیده فراز چهارم:.....	۱۳۵		
تفصیل فراز چهارم.....	۱۳۶		
فی اللیل اذا ینغشی والنهار اذا تجلی.....	۱۳۶		
ایها الامام المأمون.....	۱۳۸		

﴿زیارت آل یاسین﴾

سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَسَّ، السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا دَاعِیَ اللّٰهِ

سلام بر تو ای دعوت کننده به سوی الله

وَ رَبَّائِیْ آیَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا بَابَ اللّٰهِ وَ دِیَانَ

و پرورش دهنده آیات او سلام بر تو ای باب الهی و جزا دهنده

دِیْنِهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا خَلِیْفَةَ اللّٰهِ وَ نَاصِرَ حَقِّهِ،

دین او سلام بر تو ای خلیفه خدا و یاری دهنده حق وی

السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا حُجَّةَ اللّٰهِ وَ دَلِیْلَ اِزَادَتِهِ،

سلام بر تو ای حجت خدا و کاشف از اراده وی

السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا تَالِیَ كِتَابِ اللّٰهِ وَ تَرْجُمَانَهُ،

سلام بر تو ای تلاوت کننده کتاب خدا و ترجمه کننده حقایق و رموز آن

السَّلَامُ عَلَیْكَ فِی اَنْامِ لَیْلِکَ وَ اطْرَافِ

سلام بر تو در لحظه لحظه شب و اطراف

نَهَارِکَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا بَقِیَّةَ اللّٰهِ فِی اَرْضِهِ،

روزهایت سلام بر تو ای نمود بقای الهی در روی زمین

السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا مِیْثَاقَ اللّٰهِ الَّذِیْ اَخَذَهُ وَ وَكَّدَهُ،

سلام بر تو ای میثاق خداوندی که از مردم گرفته شده و مورد تاکید قرار گرفته است

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ،

سلام بر تو ای وعده تخیلفناپذیر و حتمی خداوند

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعِلْمُ

سلام بر تو ای پرچم برافراشته و دانش سرشار

الْمَضْبُوبُ وَالْعَوْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ، وَعَدَا

و ریزان الهی و یاری خدا و رحمت وسیع خداوند حق، که به عنوان وعده صادق

غَيْرَ مَكْذُوبٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، السَّلَامُ

الهی موجود هستی سلام بر تو آن گاه که در حال قیامی سلام

عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَ

بر تو آن گاه که می نشینی سلام بر تو آن گاه که آیات الهی را تلاوت و

تُبَيِّنُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَ تَقْنُتُ،

تبیین می نمایی سلام بر تو آن گاه که نماز می خوانی و به قنوت می ایستی

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ، السَّلَامُ

سلام بر تو آن گاه که در حال رکوع و سجده هستی سلام

عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَ تُكَبِّرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ

بر تو آن گاه که در حال دعا و تکبیر هستی سلام بر تو آن گاه که

تُحَمِّدُ وَ تَسْتَغْفِرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَبِّحُ وَ

در حال حمد و استغفار به درگاه خدا هستی سلام بر تو آن گاه که صبح و

تُمْسِي، السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، وَ

شام بر تو می گذرد سلام بر تو در حالی که شب همه جا را فرا گرفته و

النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ

آن گاه که روز روشن ظهور می‌کند سلام بر تو ای امامی

الْمَامُونَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَقْدَّمُ الْمَمُولُ،

که در حرم امن الهی ساکن هستی سلام بر تو ای جلو دار که مورد آرزوی همگان هستی

السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ، أَشْهَدُكَ يَا

سلام بر تو سلامی که جامع تمام سلامها باشد تو را شهادت می‌گیرم ای

مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا

مولای من که خدائی جز خداوند یکتا نیست

شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ لَا خَبِيبَ

و این که محمد بنده و پیامبر اوست و جز او و اهلیش حبیبی

إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ، وَ أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ

نیست و تو را شاهد می‌گیرم که علی امیر مؤمنین

الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ، وَالْحُسَيْنَ

حجبت خدا است و حسن و حسین

حُجَّتُهُ، وَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ

و علی بن حسین و محمد بن

عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ، وَ مُوسَى

علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر

بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ، وَ عَلِيٌّ بْنُ مُوسَى حُجَّتُهُ، وَ

و علی بن موسی و محمد بن علی

مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ،

و علی بن محمد و حسن بن علی

وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةٌ

حجتهای خدایمی هستید و تو نیز حجت خدایمی،

اللَّهِ، أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَ أَنَّ رَجْعَتَكُمْ حَقٌّ لَا

شما اول و آخر هستید و رجعت شما در آخر الزمان حقی است که

رَيْبَ فِيهَا، يَوْمَ لَا يَنْتَفِعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا، لَمْ تَكُنْ

تردید بردار نیست و آن رجعت روزی است که دیگر افرادی که تا آن زمان ایمان نیاورده‌اند

أَمَنْتَ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبْتَ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، وَ أَنَّ

ایمانشان سودی ندارد و در ایمان آوردن آنها خیری نیست و این که

الْمَوْتَ حَقٌّ، وَ أَنَّ نَاكِرًا وَ نَكِيرًا حَقٌّ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ

مرگ حقی است و نکیر و منکر حقی است و شهادت می‌دهم که

النَّشْرَ حَقٌّ، وَ الْبَعْثَ حَقٌّ، وَ أَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ، وَ

برانگیختن مردگان حقی است و سرراط حقی است و مرصاد

الْمِرْضَادَ حَقٌّ، وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ، وَ الْحَشْرَ حَقٌّ،

و میزان و حشر

وَ الْحِسَابَ حَقٌّ، وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌّ، وَ الْوَعْدَ

و حساب و بهشت و دوزخ و وعده و وعید

وَ الْوَعِيدَ بِهِمَا حَقٌّ، يَا مَوْلَايَ شَقِيَّ مَنْ خَالَفَكَ،

در خصوص آنها حق است ای سرپرست من شقاوت از آن کسی است که مخالف شما باشد

و سَعِدَ مَنْ أَطَاعَكُمْ، فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُكَ

و سعادت از آن مطیع شماست پس بر آنچه تو را شاهد گرفتم و بر این

عَلَيْهِ وَ أَنَا وَلِيُّ لَكَ، بَرِيٌّ مِنْ عَدُوِّكَ، فَالْحَقُّ مَا

که من دوست تو و از دشمن تو بیزار هستم شاهد باشی پس حق همان است که

رَضِيْتُمُوهُ، وَالْبَاطِلُ مَا أَسْخَطْتُمُوهُ، وَالْمَعْرُوفُ

مورد رضای شما باشد و باطل آن چیزی است که مورد غضب شما معروف

مَا أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ، فَنَفْسِي

همان است که مورد امر شما و منکر چیزی است که شما از آن نهی کنید پس نفس و جان من

مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ بِرَسُولِهِ وَ

در حریم امن الهی احساس امنیت می‌کند چون در سایه همان خدائی قرار دارد که

بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ بِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَ

«واحد بلا شریک» است و به رسول او و امیر مؤمنان و شما معصومین از اولین تا

آخِرِكُمْ، وَ نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ، وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةٌ

آخرین شما و آماده یاری شما هستم و من حقیقتاً دوستدار شما هستم.

لَكُمْ، آمِينَ آمِينَ. و بعد از آن این دعا خوانده شود: اَللّٰهُمَّ

بِرَّای شما است آمین آمین ***** خدایا

إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ،

از تو خواهم که بر محمد پیامبر رحمت و کلمه نورانی خودت

وَ كَلِمَةٍ نُّورِكَ، وَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نُوْرَ الْيَقِيْنِ، وَ

صلوات فرستی این کسه قلب مرا پر از نور یقین سازی

صَدْرِي نُوْرَ الْإِيْمَانِ، وَ فِكْرِي نُوْرَ النَّيَّاتِ، وَ

و سینه‌ام را از نور ایمان مملو نمائی و فکرم را به نورانیت خالص نورانی کنی و

عَزْمِي نُوْرَ الْعِلْمِ، وَقُوَّتِي نُوْرَ الْعَمَلِ وَلِسَانِي

آزاده مرا به نور علم بیارانی و نیرویم را متوجه عمل به احکام گردانی و زبان مرا

نُوْرَ الصُّدُقِ، وَدِينِي نُوْرَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ، وَ

با نور صدق و دینداری مرا با نور بصیرت خودت روشن کنی و

بَصْرِي نُوْرَ الضِّيَاءِ، وَ سَمْعِي نُوْرَ الْحِكْمَةِ، وَ

چشم جان مرا نور بخشش و گوش مرا ظرف حکمت قرار دهی و

مَوَدَّتِي نُوْرَ الْمَوَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ،

دوستییم را ظرف نونور دوستی اهل بیت قرار دهی

حَتَّى الْفَاكِ وَ قَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَ مِيثَاقِكَ،

تا در نتیجه در حالی تو را ملاقات کنم که به عهد و میثاق تو وفا نموده باشم

فَتُغْشِيَنِي رَحْمَتُكَ يَا وَلِيُّ يَا حَمِيدُ اللَّهُمَّ صَلِّ

و در نتیجه با رحمت خود مرا بپوشانی و (رحمتت مرا فرا گیرد) ای سرپرست شایسته ستایش من

عَلَى مُحَمَّدٍ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ، وَ خَلِيفَتِكَ فِي

خداایا بر محمد حجت تو در روی زمین صلوات بفرست که در زمین خلیفه تو

بِلَادِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ وَالْقَائِمِ بِقِسْطِكَ

و دعوت کننده به راه تو و قیام کننده به قسط و عدل تو

وَ الثَّائِرِ بِأَمْرِكَ، وَلِيِّ الْمُؤْمِنِينَ، وَ بَوَارِ الْكَافِرِينَ،

و انقلاب کننده به امر توست همو که سرپرست مؤمنین و خوار کننده کافران

و مُجَلِّی الظُّلْمَةِ، وَمُنِيرِ الْحَقِّ، وَ النَّاطِقِ

و روشنی بخش ظلمتها و روشنی بخش حق است و کسی است که بر اساس حکمت

بِالْحِكْمَةِ وَ الصِّدْقِ، وَ كَلِمَتِكَ التَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ،

و راستی سخن می راند و کلمه تمام و کامل تو در زمین است

الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ، وَالرَّوْلِيِّ النَّاصِحِ، سَفِينَةِ

همان که با خوف، مسلمین را زیر نظر دارد و سرپرست نصیحت کننده مسلمین و کشتی

النَّجَاةِ، وَ عِلْمِ الْهُدَى، وَ نُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى، وَ

نجات و پرچم برافراشته هدایت و نور دیدگان مردم است و

خَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَازْتَدَى، وَ مُجَلِّی الْعَمَى الَّذِي

بهترین کسی است که بتها را نابود و دفع می کند و روشن کننده نابیناست همو که

يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا، كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا

زمین را همان گونه که پر از ظلم و جور شده از عدل و داد پر می سازد

وَ جَوْرًا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ صَلِّ

همانا که تو بر هر کاری توانایی. خدایا بر ولی خودت و

عَلَى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيَاكَ الَّذِينَ فَارَضْتَ

فرزندان اولیانت صلوات فرست همانهایی که اطاعت آنها را

طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ، وَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمْ

را واجب کردی و حق آنها را واجب نمودی و اودگی رابه طور مطلق از

الرَّجْسِ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيرًا، اللَّهُمَّ انصُرْهُ

انسان زودوی و آنها را به طور خاص طهارت بخشیدی خدایا او را یاری

وَأَنْتَصِرَ بِهِ لِدِينِكَ، وَأَنْصُرَ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَ

و دینت را بیه وسیله او نصرت فرما و دوستان و شیعیان

أَوْلِيَاءَهُ، وَ شِيعَتَهُ وَ أَنْصَارَهُ، وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ،

او را بیه وسیله او یاری نما و مرا از آنان قرار ده

اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَ طَاغٍ، وَ مِنْ شَرِّ

خدایا او را از شر هر انسان طغیان گر و اهل شورش و از شر

جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَ اخْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ

جمع مخلوقات حفظ فرما و از جلو و پشت سر

خَلْفِهِ، وَ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ شِمَالِهِ، وَ اخْرِسْهُ

و چپ و راست او را حفظ فرما و نگیهانی کن

وَ امْنَعَهُ مِنْ أَنْ يَوْصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ، وَ اخْفَظْ فِيهِ

از این که بدی به او رسد جلوگیری فرما با حفظ او

رَسُوكَ وَ آلَ رَسُوكَ، وَ أَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَ

رسول و اهل بیت را حفاظت فرما بوسیله او عدل را در زمین جاری کن

أَيُّدَهُ بِالنُّصْرِ، وَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ، وَ اخْذُلْ خَاذِلِيهِ،

و با نصرت خاص خود دوستانش را یاری و دشمنانش را خوار کن

وَ اقْصِمِ قَاصِمِيهِ، وَ اقْصِمِ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ،

و دشمنان او را سرکوب فرما و بوسیله او سران کفر را

وَ اقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ، وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ

قلع و قمع فرما و بوسیله او کفار و منافقین و تمام ملحدین را در هر جا که باشند

حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا، بَرِّهَا

قَلْعٍ وَ قَلْعٍ فَرَمَا اَعْمَ از این که در روی زمین یا در روی دریا باشند

وَ بَحْرِهَا، وَ اَمْلَأِيهِ الْأَرْضَ عَدْلًا، وَ اَظْهِرِي بِهِ دِينَ

وَ بوسيله او زمین را پر از عدل فرما و بوسیله او دین پیامبرت را آشکار فرما

نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْنِي اللَّهُمَّ

مَـرَا از دوستان و یاران و

مِنْ أَنْصَارِهِ وَ اَعْوَانِهِ، وَ اتَّبَاعِهِ وَ شِيعَتِهِ، وَ اَرِنِي

بـیروان و شیعیان او قرار ده و آرزوهای

فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا يَأْمُلُونَ، وَ فِي

محمد و آل او را برآورده ساز و به من نشان بده و سرنوشت آنها را نیز طبق خواسته آنها مقرر فرما

عَدُوِّهِمْ مَا يَخْذَرُونَ، إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ، يَا

ای خدای حقیق دعای مرا مستجاب فرما ای کسی که

ذَالِ الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

دارای هیبت و اکرام هستی و ای بخشنده ترین بخشنندگان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیشگفتار

بدون شک، بهترین دلیل و راهنما به سوی یک بار سفر کرده، نشانه‌ای است که از جانب وی، دیدگان رمق دیده مشتاقان را روشنی بخشد و دل‌های مجروح آنان را التیام دهد، همان گونه که پیراهن یوسف، تنها دارویی بود که در شفای چشمان خشکیده یعقوب، موثر افتاد و یوسف نیز این نکته را به فراست می‌دانست و از این روی، پیراهن خویش را خلعت جان یعقوب کرد: «اذْهَبُوا بِقَمِیْصِیْ هَذَا فَالْقُوَّةُ عَلٰی وَجْهِ اَبِیْ یَاتٌ بَصِیْرًا»^(۱)

گر چه دانم که به جایی نبرد راه‌غریب من به بوی سر آن زلف پریشان بروم
چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت به هواداری آن سرو خرامان بروم^(۲)

البته دریافت چنان دلیلی با "شعور" آسان، اما در "میزان شعور" سنگین است، چرا که محک دقیقی است که میزان صداقت عاشق را در بوته آزمایش قرار می‌دهد و برای هجرت و وصال، کوره راه بهانه را

۱- بروید و این پیراهن مرا بر چهره پدرم فرار دهید تا بینایی خود را بازیابد (یوسف / ۹۳)

۲- دیوان حافظ

بر او می‌بندد، چه این که پیراهن یوسف، پیامی بود که یعقوب و اهل او را، یکجا به حضور می‌طلبید: «وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ»^(۱)

مهمتر این که، چنان نسیم آشنایی، جز بر دیده خشکیده از اشک و سینه مجروح از سرزنش مردمان، میل وزیدن، نمی‌کند و یعقوب با فراهم کردن "چشم خشکیده"^(۲) و "سینه مجروح"^(۳)، خود را مستحق نسیم پیراهن یوسف کرد و حتی زمانی که بوی پیراهن یوسف را به اطرافیان خبر داد، (از ملامت آنان بی‌مناک بود):

«وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ أِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفَنِّدُونَ»: و آنگاه که بیک روانه شد، یعقوب به پسران گفت من بوی یوسف را استشمام می‌کنم اگر مرا سرزنش نکنید^(۴)

به لا به گفتمش ای ماهرخ، چه باشد اگر به یک شکر، ز تو دلخسته‌ای بیاساید
به خنده گفت که حافظ خدای را می‌پسند که بوسه تو رخ ماه را بیالاید!^(۵)

درست به همین دلیل است که زیارت آل یاسین، در برقراری ارتباط با حضرت ولی عصر، از جایگاه ممتازی برخوردار است و به منزله نشانه‌ای است که از جانب آن حضرت، فراروی مشتاقان و دل‌سوختگان نهاده شده؛ آن حضرت، محمد حمیری را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: "هرگاه خواستید، به وسیله ما به خداوند متعال و به ما

۱- تمام خوبشان خود را نزد من آورید (یوسف/ ۹۳)

۲- وَاَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ وَهُوَ كَظِيمٍ (یوسف/ ۸۴)

۳- تَاللَّهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (یوسف/ ۹۵)

۴- یوسف/ ۹۴ - ۵- دیوان حافظ

توجه کنید، پس بگویید چنان که خدای تعالی فرمود: سلام علی آل یس...^(۱)

ارتباط از طریق زیارت مزبور، از جهتی سهل است و از جهت دیگر ممتنع؛ "سهل" است، به دلیل این که بوی کلام یار می دهد و سر رشته آن، درید توانای اوست و "ممتنع" است، چرا که فراهم آوردن شرایط لازم آن، از هر کسی ساخته نیست چرا که همو که باید سالک را مدد نماید، از دیده سر، پنهان است!

"سهل" است، اگر با جان و دل قرائت شود و "ممتنع" است اگر از حد قول و لفظ فراتر نرود:

زین سفرگر به سلامت به وطن باز رسم نذر کردم که هم از راه، به میخانه روم
 گر بینم خم ابروی چو محرابش باز سجده شکر کنم وز پی شکرانه روم

زیارت آل یاسین نیز همانند سایر "زیارات مأثور" از ناحیه اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین، حاوی معارف وسیع و عمیقی است که در خور غواصی اهل خرد و بصراست، اما در این نوشتار بنا، بر تفصیل کلام در جزئیات و فروع آن نیست بلکه تلاش ما بر این است که از زاویه عملی و سلوک عینی، زیارت مزبور را به نظاره بنشینیم و کویر جانمان را از جلوه های زیبای آن، سبزی و طراوت بخشیم، باشد که این "سلوک سبز"، انتظارمان را به پایان رساند و از طریق آن، خود را از جهنم فراق، به بهشت وصالش برسانیم و این غیبت جانکاه را به حضور تبدیل کنیم و **والا چشمی که**

نظاره گر مراد و مقتدای خود نباشد، حقیقتاً نابیناست:

مرا از روی هر دلبر تجلی می‌کند رویش

نه از یک سوش می‌بینم که می‌بینم زهر سوش

کشد هر دم مرا سویی، کمند زلف مه رویی

که از هر ذره مویی، نمی‌بینم به جز موش

ندانم چشم جادویش، چه افسون خواند بر چشمم

که در چشمم نمی‌آید به غیر از چشم جادویش

فروغ نور رخسارش مرا شد رهنمون، ورنه

کجایه بردمی سوش ز تاریکی گیسوش

به پیش مغربی هر ذره زان رو مشرقی باشد

که از هر ذره خورشیدی، نماید پرتو رویش

سلوک ما در قالب پنج فراز - پنج منزل - انجام می‌شود و طی آن،

به ترتیب، خود را از نظر "ذات" و "صفت" و "فعل" با آن میزان

حقیقت، هماهنگ می‌سازیم و جهت این که "معالم دین" خود را به

طور عینی بیابیم، به محضر حضرتش شرفیاب می‌شویم و در

اقیانوس لطف و کرمش خود را تطهیر می‌نماییم و چون این همه، از

برکت مقام کمال اوست، مقدمه‌ای در خصوص "انسان کامل" و نیز

"مقام امامت" تقدیم می‌گردد و چون محور اصلی زیارت آل یاسین را

"سلام" تشکیل می‌دهد، بهتر دیدیم در خصوص سلام و مراتب آن نیز

به اختصار سخن بگوییم و این همه را با توضیح مختصری در مورد

"زیارت" آغاز نمودیم.

از آن جا که دعای پس از زیارت آل یاسین، از نظر محتوا، مشابه متن زیارت است، از توضیح آن در این نوشتار خودداری می‌کنیم و تدبیر و تأمل در آن به خواننده گرامی، واگذار می‌گردد. توضیح متن زیارت نیز در حدی مدّ نظر است که "سلوک سبز" ما را پژمرده نسازد و به همین دلیل، توجه و تأمل بیشتر خواننده عزیز را می‌طلبد.

نوشتار فعلی، تفصیل و بسط جمله‌ای از "زیارت جامعه کبیره" است که موالات ائمه را، سبب یادگیری معالم دین می‌داند^(۱) و نخستین بارقه آن، در حرم مطهر رضوی در دل نگارنده - در حین قرائت زیارت مزبور - افروخته شد و از سال ۱۳۷۹ به صورت جزوه‌ای در سطح دانشگاه منتشر گردید و اینک به پاس عنایت کریمانه رضوی^(۲) با اصلاحات و اسناد بیشتری، در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌گیرد و هدفی جز ترویج فرهنگ پر بار اهل بیت را دنبال نمی‌کند و انتظار نگارنده این است که زائر آل یاسین را از قید "لفظ" و "مفهوم" آزاد ساخته به ساحل امن "حقیقت" زیارت، رهنمون شود و زیارت آل یاسین را به صورت یک سلوک عملی، فراروی منتظران و مشتاقان قرار دهد و صد البته، ثبات قدم خویش را، در ترویج فرهنگ اهل بیت، مدیون دعای خیر و راهنمایی‌های همه سروران و عزیزان خواننده و برتر از همه، عنایت اهل بیت عصمت و طهارت، می‌داند:

۲- وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

۱- بِمَوَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا

”وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ“^(۱)

سرّ سودای تو در سینه بماندی پنهان
مرغ سان از قفس خاک هوایی گشتم
...ماجرای دل خون گشته نگویم با کس
گر به هر موی، سری بر تن حافظ باشد
چشم تر دامن اگر فاش نکردی رازم
به هوایی که مگر صید کند شهبازم
زانکه جز تیغ غمت نیست کسی دمسازم
همچو زلفت همه را در قدمت اندازم!

سلوک سبز

۲۸ صفر، ۱۴۲۴ هجری قمری

بنده فقیر خدا مهرداد ویس گرمی



اهمیت زیارت در فرهنگ دینی^(۱)

لغت زیارت از ریشه "زور" است، اصل این واژه به معنای میل و عدول از چیزی است^(۲) در بعضی منابع نیز، زیارت به معنای قصد و توجه آمده است^(۳). جامع این دو معنای ظاهراً متفاوت - عدول و قصد - این است که هر زائری، در درجه اول قصد و توجه خود را متوجه چیزی می‌کند و در درجه بعدی و به تبع آن، از وضع موجود، عدول می‌نماید در روایات منقول از معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - زیارت انبیاء، ائمه، اولیاء و حتی مؤمنین معمولی، مورد تأکید قرار گرفته که صرفاً از باب نمونه، به چند مورد اشاره می‌کنیم:

- قال رسول الله (ص): "مَنْ زَارَنِي أَوْ زَارَ أَحَدًا مِنْ زُرِّيَّتِي زُرَّتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَنْقَذْتُهُ مِنْ أَهْوَالِهَا:" هر کس من یا یکی از فرزندانم را زیارت نماید روز قیامت او را زیارت می‌کنم و او را از گرفتاریهای قیامت نجات می‌دهم.^(۴)

- قال رسول الله (ص): "يَا عَلِيُّ مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي أَوْ زَارَكَ فِي حَيَاتِكَ أَوْ بَعْدَ مَوْتِكَ أَوْ زَارَ ابْنِيكَ فِي حَيَاتِهِمَا أَوْ بَعْدَ مَوْتِهِمَا ضَمِنْتُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ أَخْلَصَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا وَ شِدَائِدِهَا حَتَّى أَصْبِرَهُ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي:" ای علی هر کسی که من یا تو یا فرزندان تو را، چه در حیات و چه پس از مرگ زیارت نماید، ضمانت می‌کنم که روز

۱- جوادی آملی، ادب فنای مقربان ۲- مقایس اللغة، ج ۳، ص ۳۶

۳- مصباح المنیر، "زور"

۴- وسائل، کتاب الحج، ابواب المزار، باب ۲، ح ۲۳، ج ۱۴، ص ۳۳۲

قیامت او را از گرفتاریهای آن، نجات دهم تا این که او را هم درجه خود گردانم»^(۱)

- امام کاظم علیه السلام، در جواب یکی از اصحاب، که از آن حضرت پرسید که "زیارت کدامیک از ائمه اطهار فضیلت بیشتری دارد"، فرمودند: «یا عبدالرحمن بن مسلم! مَنْ زَارَ أَوْلَانَا زَارَ أَخْرَانَا وَمَنْ زَارَ أَخْرَانَا فَقَدْ زَارَ أَوْلَانَا وَمَنْ تَوَلَّى أَوْلَانَا فَقَدْ تَوَلَّى أَخْرَانَا وَمَنْ تَوَلَّى أَخْرَانَا فَقَدْ تَوَلَّى أَوْلَانَا وَمَنْ قَضَى حَاجَةً لِأَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَانِنَا فَكَأَنَّمَا قَضَاهَا لِجَمِيعِنَا»:

«ای عبدالرحمن پسر مسلم! هر کس اولین نفر ما را زیارت کند، به درستی آخرین ما را زیارت کرده و هر کس آخرین ما را زیارت کند، اولین ما را زیارت کرده و هر کس اولین از ما را دوست بدارد، به درستی که آخرین نفر از ما را دوست داشته و هر کس آخرین نفر از ما را دوست بدارد، به درستی که اولین نفر از ما را دوست داشته است و هر کس حاجت یکی از دوستان ما را برآورده نماید پس مانند این است که حاجت همه ما را برآورده نموده است.»^(۲)

نکاتی از روایات فوق الذکر

- ۱- زیارت اهل بیت، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و به تبع آن، برکات معنوی فراوانی را به همراه دارد.
- ۲- زیارت اهل بیت، در حیات و ممات، از فضیلت یکسانی برخوردار است بنابراین، وجهه همت زائر آنان و هدف نهایی زیارت آن حضرات، متوجه مقام ملکوتی آنان می‌باشد، که در بیانات بزرگان

۱- همان، باب ۲، ح ۱۶، ج ۱۴، ص ۳۲۸ - ۲- بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۲۲

از آن تحت عنوان "نور محمدیه" (ص) یاد شده است و از مرگ و زندگی که دو پدیده نسبی و مربوط به عالم طبیعت هستند فراتر و برتر است.

توضیح مطلب این است که اهل بیت عصمت، دارای دو بعد "مُلکی" و "ملکوتی" می باشند، "بعد ملکی" آنان در چارچوبه زمان و مکان قرار می گیرد و در ظهور خود، تابع شرایط زمانی و مکانی و دایره مأموریت آنان می باشد اما "بعد ملکوتی" آنها، واحد است و از این حیث، هیچ اختلافی میان آن بزرگواران وجود ندارد، بلکه همگی نور واحد می باشند، به بیان دیگر، تفاوت اهل بیت، به جنبه "اثباتی" آن ذوات مقدسه مربوط است و *والّا* از جنبه "ثبوتی"، همگی در "نور محمدیه" متحد هستند و حیات و ممات در بعد *مُلکی* و "جنبه اثباتی" معنا دارد *والّا* نور محمدیه قبل از خلقت آدم نیز، در قرب الهی *حیی* و حاضر بوده است.

از بیانات فوق می توان نتیجه گرفت که زیارت معصومین، صرفاً وسیله ای برای تکامل زائر است *والّا* مقام ملکوتی آن حضرات، در اوج کمال و نهایت قرب قرار دارد تا جایی که مقام ملکی آنان نیز، از آن سرچشمه حیات، سیراب می شود و در مقام ملکی است که با بقیه افراد انسانی مشترک می باشند.

خلاصه این که: چون زیارت معصومین، در حیات و ممات یکسان است، بنابراین به جنبه "ثبوتی" و بعد ملکوتی آنها بر می گردد که از

فیود مرک و زندگی، برکنار است و چون این بعد، در نهایت کمال و قرب آرمیده است، نیازمند زیارت هیچ زائری نیست، بلکه هر چه عالم هستی دارد، از برکت "نور محمدیه" است و این که موجودی بتواند واسطه فیض به آن نور مقدس گردد محال است، چرا که هیچگاه "عالی" از "دانی" و "کامل" از "ناقص" و "غنی" از "فقیر" و "واجد" از "فاقد" اثر نمی پذیرد و الا مستلزم تناقض است؛ چرا که هم باید از او اثر بپذیرد (بنابه فرض) و هم اثر نپذیرد (به دلیل شدت وجودی بیشتر) و این، چیزی جز اجتماع نقیضین نیست و به همین دلیل است که در "زیارت جامعه کبیره"، آن ذوات مقدسه را چنین مورد خطاب قرار می دهیم:

«أشهدُ أَنْ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَ أَنْ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَ لَكُمْ بَعْزِهِ مُخَدِّقِينَ حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَدْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلَايَتِكُمْ طَيِّباً لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لَأَنْفُسِنَا وَ تَزَكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا، فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسْلِمِينَ بِفَضْلِكُمْ وَ مَعْرُوفِينَ بِتَضَدِّيقِنَا إِيَّاكُمْ فَبَلِّغِ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمَكْرَمِينَ:» «شهادت می دهیم که این مقامات در گذشته برای شما بوده و در آینده نیز، خواهد بود و ارواح و نور و طینت شما یکی است و پاک و پاکیزه است و بعضی از آن از بعضی دیگر است (واحد است) خداوند شما را به صورت انواری آفرید و در عرش خود قرار داد تا این که بر ما منت گذارد، پس شما را در خانه هایی که اجازه رفعت به آنها داده بود و این که ذکر خدا در آنها بشود و صلوات ما و ولایت ما نسبت به شما را مایه

پاکیزگی خلقت و طهارت جانهای ما و تزکیه ما و آمرزش گناهان ما قرار داد، پس ما در نزد خدا تسلیم فضایل شما، شناخته شده بودیم و به این دلیل خداوند متعال، به وسیله شما ما را به بوترین مکان و منزلت نیکان، رفعت بخشید»^(۱)

۳- فضیلت مخصوصی که برای بعضی ائمه اطهار مانند اباعبدالله الحسین و امام رضا و... ذکر شده به همین جنبه ملکی و اثباتی بر می‌گردد و عواملی مانند غربت، شهادت، سختی سفر، نیازمندی به تذکر و معرفت بیشتر و... می‌تواند در آن دخیل باشد. بر همین اساس، امام صادق در جواب کسی که پرسید: «امام حسن (ع) افضل است یا امام حسین علیه السلام، فرمودند: «انَّ فَضْلَ أَوْلَانَا يَلْحَقُ بِفَضْلِ آخِرِنَا وَ فَضْلَ آخِرِنَا يَلْحَقُ بِفَضْلِ أَوْلَانَا... خَلَقْنَا وَاحِدًا وَ عَلَّمْنَا وَاحِدًا وَ كَلَّمْنَا وَاحِدًا... أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ» «همانا فضیلت‌های اول ما به آخرمان و آخرمان به اولمان بر می‌گردد... خلقت ما و علم ما یکی است و همه ما یکی هستیم» اول و وسط و آخر ما محمد است»^(۲)

۴- زائر اهل بیت، بایستی وجهه همت خود را بعد "ملکوتی" و "جنبه ثبوتی" آن ذوات مقدسه قرار دهد و نه از روی ترس از جهنم یا شوق بهشت، بلکه عاشقانه، به زیارت آن حضرات، اقدام نماید، نه این که خدای نخواست، تنها زمانی که حاجتی دارد، متوجه آن ذوات مقدسه شود، البته این کار فی نفسه اشکالی ندارد، اما در میزان محبت

۱- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره

۲- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۳

و عشق، ارزش چندانی ندارد و از خصوصیات عاشق این است که دور و نزدیک و حضور و غیبت نیز، نمی‌شناسد و طالب اجر و مزد نیست: (۱)

زهر هجری کشیده‌ام که می‌پرس	درد عشقی کشیده‌ام که می‌پرس
دلبری برگزیده‌ام که می‌پرس	گشته‌ام در جهان و آخر کار
سخنانی شنیده‌ام که می‌پرس	من به گوش خود از دهانش دوش
لب لعلی گزیده‌ام که می‌پرس	سوی من لب چه می‌گزی که مگوی
رنج‌هایی کشیده‌ام که می‌پرس	بی تو در کلبه گدایی خویش
به مقامی رسیده‌ام که می‌پرس (۲)	همچو حافظ غریب، در ره عشق

زیارت "مأثور" و "غیر مأثور"

بر حسب این که زائر، چگونه به زیارت معصوم بپردازد، زیارت را به دو نوع مأثور و "غیر مأثور" تقسیم می‌کنند:

۱- زیارت نامه‌ای که حاصل ابراز احساسات و ارادت زائر، نسبت به "مزور" باشد و از زبان خود زائر و بر اساس معرفت خود وی ادا شود، "زیارت غیر مأثور" نامیده می‌شود.

۲- گاهی زائر، از زبان معصوم و بر اساس معرفی و مدح و ثنای وی، به زیارت "مزور" می‌پردازد که این نوع زیارت را "زیارت مأثور"

۱- رک به راز گریه بر ابا عبدالله الحسین از همین نگارنده

۲- دیوان حافظ

می نامند.

روشن است که "زیارت مأثور" علاوه بر تأمین ارتباط میان "زائر" و "مزور"، به نوعی به معرفی وی و توصیف کمالات و مناقب و حتی نحوه برخورد و مواجهه با وی می پردازد. حال اگر هدف زائر، زیارت یک شخص معصوم باشد، شناخت حقیقی وی از افراد عادی ساخته نیست و صرفاً از یک شخص معصوم ساخته است همچنان که امیر مؤمنان، در این خصوص چنین می فرماید:

«لَا تُسْمَوْنَ أَرْبَابًا، قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِن فَضْلِنَا كُنَّةَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَلَا مِثْرًا الْعَشْرَ، لَأَنَا آيَاتُ اللَّهِ وَدَلَالَتُهُ وَحُجُجُ اللَّهِ وَخُلَفَاؤُهُ وَأَمْنَاؤُهُ وَوَجْهُ اللَّهِ وَعَيْنُ اللَّهِ وَلسَانُ اللَّهِ...»

«ما را خدا نخوانید، هر چه در فضل و بزرگی ما که مایلید بگویید (اما بدانید) هیچ گاه شما به کنه آنچه خداوند برای ما قرار داده است، نایل نخواهید شد، بلکه به یک صدم آن نیز نمی رسید چرا که ما آیات خدا و نشانه های او و حجت های خداوند، خلیفه، امین، وجه، چشم و زبان خداوند هستیم.»^(۱)

چگونه می توان، زبان به ثنای معصومین گشود در حالی که حضرت رسول (ص) امیرالمؤمنین را چنین توصیف می فرماید: «اگر نمی ترسیدم که گروه هایی از امت من درباره تو چیزی بگویند که نصرانی ها در مورد عیسی بن مریم گفتند، مطالبی را می گفتم که هر کس آنها را می شنید و تو بر او می گذشتی، خاک زیر پایت را به قصد تبرک بر می داشت»^(۲)

به نظر می‌رسد که "زیارت مأثور" جهت زیارت معصومین بسیار مناسبتر باشد چرا که بعضی افراد در این خصوص، راه افراط می‌پیمایند و گروهی دیگر راه تفریط را در پیش می‌گیرند، در حالی که هیچ کدام از راههای فوق‌الذکر، مورد تأیید معصومین نیست کما این که امیرالمؤمنین هر دو گروه را اهل هلاکت می‌داند: «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مَحَبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالٍ» «دو طایفه در مورد من هلاک شدند: دوستداران اهل غلو و دشمنان اهل تندروی»^(۱)

آنچه امروزه به جامعه ما مربوط می‌شود، بیشتر تندروی‌هایی است که توسط بعضی افراد صورت می‌گیرد، البته در زمان خود معصومین نیز، این افراد وجود داشته و در مقابل، آن حضرات، اصحاب خود را از این گونه اعمال بر حذر داشته‌اند:

- امام صادق به یکی از اصحاب خود فرمود: «ای اسماعیل بنای بیش از حد نسازید که منهدم می‌شود (غلو سرانجام خوبی ندارد) ما را مخلوق خدا بدانید و سپس آنچه در مورد ما مایلید، بگویید.»^(۲)

- امام صادق در بیان دیگری ابتدا سوگند یاد می‌کند که ما جز بنده‌های خدا نیستیم و سپس به لعنت کسانی می‌پردازد که با سخنان غلوآمیز، آن حضرات را آزار می‌دهند: «به خدا سوگند ما جز بندگان که خداوند ما را آفرید و برگزید، نیستیم و (بدون اذن الهی) صاحب نفع و ضرری نیستیم.... وای بر آنان و لعنت بر آنها باد، به درستی که خدا را و رسول وی را،

در قبرش و نیز امیرالمومنین و فاطمه و (سایر معصومین) را آزردهند...»^(۱)

بهتر است خواص و اهل قلم و بیان، جامعه را به سوی "زیارت ماثور" هدایت کنند و از چنگال دکانداران احساس زده، رهایی بخشند و به مردم بیاموزند که شعار بی شعور، رهزن است و احساسات بدون معرفت، مرکبی است که راکب خود را به زیر می کشد!

انواع زیارت ماثور

بر حسب این که "زیارت ماثور"، مختص به یکی از معصومین یا این که محتوای آن کلی و عام باشد به دو دسته "اختصاصی" و "عمومی" تقسیم می شود. از جمله "زیارات ماثور عام" می توان از "زیارت جامعه کبیره"، "زیارت امین الله" و... نام برد.

زیارت آل یاسین، از جمله "زیارات ماثور اختصاصی"، محسوب می شود و به همین دلیل، لازم است در فرازهای مختلف آن، دقیق شویم و از زبان خود دوست، اوصاف او را به جان دل بشنویم و در پی نیل به آنها روانه شویم:

گرچه راهیست پراز بیمز ماتا بردوست رفتن آسان بودار واقف منزل باشی

حافظا گر مدد از بسخت بلندت باشد صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی!^(۲)

بنابراین بایستی آرام آرام به آستان دوست نزدیک شد و دعوت او

را اجابت کرد و این همان کاری است که با سلامهای مکرر در پی آن هستیم، بنابراین لازم است ابتدا با سلام و مراتب آن آشنا شویم!

معنای سلام

واژه سلام، از "سَلِمَ"، ضد "خصومت" و به معنای "شدت موافقت" است به طوری که هیچ‌گونه خلاف و نزاعی در بین نباشد و مفاهیمی از قبیل "انقیاد"، "صلح" و "رضا" از لوازم آن به شمار می‌آیند. همچنین، "سلام" به معنای "سلامت" است و هنگامی که بر کسی سلام می‌کنیم (السلام علیکم)، در حقیقت سلامت را از جانب خداوند برای وی، درخواست نموده‌ایم.^(۱)

واژه "سلام"، ابزاری است که سلام‌کننده به وسیله آن، به ابراز تکریم و تعظیم فردی می‌پردازد که قصد تعظیم و تکریم وی را دارد و نوعی تحیت و درود است که نثار وی می‌گردد.

پایین‌ترین مرتبه سلام، زمانی تحقق می‌یابد که میان دو نفر، خصومت و دشمنی وجود نداشته باشد، گرچه با نظر دقیق‌تری می‌توان ادعا کرد که این مرتبه، یا مجازاً "سلام" نامیده می‌شود یا این که مقدمه "سلام" می‌باشد و در حقیقت، سلام، از زمانی آغاز می‌شود که "افعال" دو نفر با هم "سلم" شود و سنخیت پیدا نماید و سلامت مزبور، آرام آرام به "صفت" و "ذات" آنها تسری یابد؛ بنابراین سلام

۱- حسن المصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن

حقیقی، تنها زمانی تحقق پیدا می‌کند؛ که "ذوات" با یکدیگر به سلامت باشند و بلکه در صورت امکان با هم اتحاد پیدا نمایند اگر در زیارتی، با سلام به زیارت محبوب می‌رویم، در حقیقت تصمیم گرفته‌ایم که "فعل" و "صفت" و "ذات" خود را با وی هماهنگ سازیم و البته این هماهنگی، صرفاً در حد شعار و لفظ خلاصه نمی‌شود بلکه بایستی در جست و جوی حقیقت "سلام" بود و "فعل" و "وصف" و "ذات" خود را از آن چشمه حیات، سیراب نمود.

سلام مطلق، خداست

"سلام"، یکی از اسماء حسناى الهی است (۱) بلکه سلام مطلق و حقیقی، ذات اقدس اوست و هر سلامی که به غیر خداوند، نسبت داده می‌شود در حقیقت از حضرتش نشأت می‌گیرد و پس از آن به دیگران می‌رسد: "اللهم أنت السلام و منک السلام و لک السلام و الیک یعود السلام": "خدایا تنها تو سلام هستی و تنها سلام از جانب تو و از آن توست و به سوی تو بر می‌گردد" (۲)

اگر دیگران از "سلام" بهره‌ای داشته باشند، از فیض بیکران الهی بهره‌مندند و به همین دلیل، هنگام سلام بر غیر خدا، به وسیله حرف "علی"، در حقیقت این تحیت گران سنگ را از خداوند، برای وی

۱- "السلم المؤمن" (حشر / ۲۳) / ان السلام هو عزوجل و داره الی خلقها لاولیائه الجنة (معانی الاخبار، ص ۱۷۷)
 ۲- من لا بحضرة الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۱

طلب می‌کنیم، همچنان که خداوند متعال نیز، این گونه تحیت خویش را نثار اولیاء مقربش می‌گرداند: "سلام علی ابراهیم" (۱) و هیچ گاه بر خداوند سلام نمی‌کنیم، بلکه هر کس که از "سلام" بهره‌مند می‌گردد، مخلوقی است که دست نیاز به آستان مقدس "سلام حقیقی"، دراز کرده است:

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند کافر عشق بود گر نشود باده پرست
بروای زاهد و بر درد کشان خرده مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز الست
آنچه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم اگر از خمر بهشت است و اگر باده مست
خنده جام می و زلف گره گیرنگار ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست (۲)

سلام از منظری ملکوتی

خداوند متعال، از طریق اسماء حسناى خویش، با خلق مواجه می‌شود و مخلوقین نیز در قوس صعود، با اسماء حسناى الهی با حضرتش مرتبط می‌گردند و آلا ذات اقدس وی، نه معروف هیچ حکیم و نه مشهود هیچ عارفی است چرا که شدت ظهور و تجلی‌اش "عقل سوز" و "بصر گداز" است و در قرص خورشیدش، خیره نتوان نظر کرد، بلکه بایستی آینه جان را در معرض تشعشع انوار مقدسش قرار دهیم و به نظر بازی با وی دل خوش داریم. و او خود، از سر لطف

و کرمش، راه نظر بازی را بر ما گشود: «ولله الاسماء الحُسنى فادعوه بها»^(۱) از آنجا که نور وجود او، جمله زمانها و مکانها را در نور دیده و برق غیرتش، فرصت ظهور و بروز را از هر مدّعی سلب کرده است تنها هنر آدمیان، همین است که جان خود را در معرض تابش انوار وجودی وی قرار دهند و با برگرفتن زنگار از آینه جان خویش، تجلی گاه اسرار مگوی او باشند و بار خلیفة الہی او را، به جان خویش هموار سازند، همان باری که آسمانها و زمین را به ستوه آورد و اهل آسمانها و زمین از تصوّر حمل آن نیز، به زانو در آمدند: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا: مَا بَارَأْنَا مِنْ أَصْنَانِهَا زَيْدًا وَنَحْرَهُمَا، عَرَضْنَا عَلَيْهَا أَنْ تَحْمِلَ أَمْرًا أَوْ يَرْزُقَهُنَّ وَأَنْ تَتَّقِينَ فِي حَالِكُنَّ أَنْ تَكُنَّ أَنْسَانًا أَوْ بَسِيْرًا ظَالِمًا وَتَسْتَأْذِنَ مِنْهُ»^(۲) در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد عقل می خواست کز آن شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد مدّعی خواست که آید به تماشاگه راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد دیگران قرعه قسمت، همه بر عیش زدند دل غم دیده ما بود که هم بر غم زد جان علوی، هوس چاه ز نخدان تو داشت دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت که قلم بر سر اسباب دل خرم زد بنابراین، تنها راه ارتباط با خداوند، اسماء حسناى اوست و انسان

همانند تصویری که در آینه می‌افتد، تنها می‌تواند مظهر اسماء و صفات و حسنای او باشد و در سایه ارتباط مدام با آن نور مقدّس، هویت خویش را تداوم بخشد. بنابراین آدمی با هر کدام از اسماء حسنای وی که رو به رو شود، به شرط این که آئینه جان خود را در معرض تابش آن قرار دهد، آرام آرام رنگ و بوی آن اسم را می‌پذیرد و شکل و شمایل او را به خود می‌گیرد و در این حال، مظهر آن اسم خاص می‌گردد و صد البته لازمه نیل به چنان شرفی، ترک رنگ تعلق و زنگار بیگانگی است:

مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست

میل من سوی وصال و قصد او سوی فراق ترک کام خود گرفتم تا بر آید کام دوست

حافظ اندر درد او می‌سوزوی درمان بساز زان که درمانی ندارد درد بی آرام دوست

درست از همین رهگذر است که خداوند متعال، اسم مبارک "سلام" خویش را بر آدمیان عرضه کرد تا از طریق آن، راه سلامت با او را در پیش گیرند و دیدگان رمق دیده خویش، به برکت آن، بصیرت در خور ببخشند. آری سلام ما بر دیگران گرچه به ظاهر، طلب دعا برای آنهاست اما در باطن امر، این ما هستیم که به بهانه سلام بر مؤمنین و اولیاء خدا، جان خود را به اکسیر "سلام" می‌سپاریم تا در کوره سلوک، طلای خالص را مالک شویم.

مگر نه این است که "مؤمن"، اسمی از اسماء حسنای خداوندی است و رسول مکرم او نیز مظهر چنان اسم دلربایی است و قرآن کریم

اُوراً به وصف ایمان ستوده است: **فَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الَّذِي يُّؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَكَلِمَاتِهِ**^(۱) و او آن چنان سرشار از ایمان است که مؤمنین را از فیض ایمان خویش محروم نمی فرماید و با گوش جان به آنان امان می دهد:

قُلْ اٰذَنْ خَيْرٍ لَّكُمْ يُّؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ يُّؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ رَحْمَةٌ لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِّنْكُمْ^(۲)....

بنابراین ما همواره با "سلام" بر مؤمنین و به بهانه آن، به مؤمن حقیقی نزدیک می شویم و با تقرّب به آستان مقدس وی، با اسم "سلام" اتحاد بیش از پیش پیدا می کنیم و این نظر بازی، نه مختص به ماست و نه در نقطه ای خاتمه می پذیرد، بی سبب نیست که بیشترین ثواب سلام، به سلام کننده می رسد^(۳) و هم او به خدا و رسولش نزدیکتر است: **الْبَادِي بِالسَّلَامِ اَوَّلِي بِاللّٰهِ وَ بِرَسُولِهِ**^(۴)

گویا - بلکه قطعاً - خداوند متعال در پس هر دستور شرعی، ما را به حضور خویش می طلبد و در ورای هر ثواب، رخ خویش مستور داشته تا این که حتی تاجران بازار عبودیت نیز، از دیدار او محروم نمانند و اینک با آموختن سلام، به آستان خویش دعوتمان می کند تا آرام آرام، مظهر اسم مبارک سلام شویم و ما نیز بایستی قدر این نعمت بدانیم و دید خود را از سلام کودکانه که تنها آموخته های خود را به رخ کلان سالان می کشد فراتر بریم و "سلام" را بهانه ای برای لقاء سلام حقیقی که منتهای آرزوی عارفان است قرار دهیم و راه و رسم عاشقی

۱- آل عمران / ۱۹۹

۲- "لِلّٰسَّلَامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً، يَّبْعُ وَ يَسْعُونَ لِلْمَبْتَدِي وَ وَاحِدٌ لِلزَّاد" (بخارج ۷۵، ص ۱۲۰، ح

۳- بخارج، ج ۷۳، ص ۱۱

(۱۷)

از معجون بیآموزیم که در بیابان بر روی ماسه‌ها، نام لیلی می‌نوشت و پاک می‌کرد و چون او را از سبب آن کار لغو پرسیدند چنین پاسخ داد:

چون میسر نیست بر من کام او عشق بازی می‌کنم با نام او

حال اگر کسی که قصد سلام بر او داریم، مظهر تامّ و کامل اسم سلام باشد بایستی، سر بر قدمش نهی و با تمام وجود بر او سلام کنی و نظربازی با او را بر دیده منت نهی و خود را غرق سماع نظر بازان او گردانی:

آنان که خاک را به نظر کیما کنند	آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند
معشوق چون نقاب ز رخ بر نمی‌کشد	هر کس حکایتی به تصوّر چرا کنند
بی معرفت مباش که در من یزید عشق	اهل نظر معامله با آشنا کنند
می‌خور که صد گناه ز اغیار در حجاب	بهرتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند
بگذر به کوی می‌کده تا زمره حضور	اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند
پنهان ز حاسدان به خودم خوان که منعمان	خیر نهان برای رضای خدا کنند
حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود	شاهان کم التفات به حال گدا کنند

اهل بیت مظهر اسم سلام

"سلام"، یکی از اسماء فعلی خداوند است^(۱) و اسماء فعلی خداوند در ظهور خود، مظهر می‌طلبند. البته مظاهر آن ممکن است

۱- اسماء فعلی به اسمائی اطلاق می‌شود که از مقام فعل خداوند انتزاع می‌شوند و از صفات ذاتی نیستند.

در مراتب گوناگونی قرار داشته باشند و کاملترین این مظاهر، وجود نورانی ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین هستند همچنان که در معراج، که رسول مکرم اسلام، بر صفوفی از ملائکه سلام کردند، خداوند متعال به وی فرمود: **"سلام و تحیت و رحمت و برکات، تو و ذریه تو هستید: ... أن السلام والتحية والرحمة والبركات أنت و ذریتک"** (۱)

معنای مظهر بودن، این است که اسم مبارک "سلام"، به نحو تمام و کمال، در آن ذوات مقدسه ظهور پیدا کرده و پس از آن، "صفت" و "فعل" آنان را در نور دیده، لذا هم در مقام "ذات" و هم در مقام "صفت" و "فعل"، آن بزرگواران، آینه تمام نمای اسم سلام، می باشند و انسان با تقرب به آنها، آرام آرام، به اسم مبارک سلام نزدیک می شود تا جایی که "ذات"، "صفت" و "فعل" وی با آنها "سلم" شود و در حد وسع وجودی خویش، مظهر اسم مبارک سلام گردد و به همین دلیل و در همین راستاست که حضرت رسول، مأمور بودند که از مؤمنین با "سلام" استقبال نمایند: **"إذا جئک الذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم"** (۲) و صلوات و سلام رسول اکرم، مایه آرامش جان مؤمنین می گردد:

"... إن صلاتک سکن لهم" (۳)

از آنجا که هر مؤمنی، نیازمند سکنیت است، خداوند متعال همه مؤمنین را فرمان داد که با سلام خالصانه بر رسول گرامیش راه سکنیت

در پیش گیرند: "ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً" (۱)

از آیه شریفه استفاده می توان نمود که بیشترین خیر سلام و صلوات بر رسول اکرم، به خود سلام کننده بر می گردد و الا کدامین خیر و برکت است که پس از صلوات خداوند و ملائکه اش، در انتظار شرفیابی به محضر رسول اکرم مانده باشد تا با تسلیم و صلوات ما رهسپار آستان ملکوتی آن حضرت گردد، پس این دست ملاحظت اوست که سرگنه کار ما را می نوازد:

چه مستی است ندانم که رو به ما آورد	که بود ساقی و این باده از کجا آورد
...علاج ضعف دل ما کرشمه ساقی است	بر آر سر که طبیب آمد و دوا آورد
مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ	چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد
به تنگ چشمنی آن ترک لشکری نازم	که حمله بر من درویش یک قبا آورد
فلک غلامی حافظ، کنون به طوع کند	که التجا به در دولت شما آورد

سلام تحیتی فراگیر

سیری - هر چند گذرا - در آیات قرآن کریم، نشان می دهد که "سلام" همچون حلقه ای ارزشمند، نگین وجود آدمی را در برگرفته و خالق هستی، در منتهای لطف و کرامت، احاطه خویش را با اسم مبارک "سلام" به اوج ظهور رسانده است: آری او خود سلام است؛

«السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُنُ»^(۱) و چون او ابتدای هر وجودی است «هو الاول»^(۲)، بنابراین عالم هستی، با سلام آغاز می‌شود و آن‌گاه که حضرت ربوبی، قصد تعظیم و تکریم اولیاء خویش می‌کند آنها را به دست سلام خویش می‌نوازد: «سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ»^(۳) و آنان را که در راه وی صبر پیشه نمودند به دو دست سلام می‌نوازد چه این که حضرت نوح را در همه عوالم، مستحق سلام می‌شمرد: «سَلَامٌ عَلٰی نُوْحٍ فِی الْعَالَمِيْنَ»^(۴)

پیامبران بزرگ الهی نیز، پس از سیراب شدن از سرچشمه سلام موظفند با اسم سلام، متوجه بندگان خدا شوند و آنها را به سرچشمه سلام بخوانند، همان‌گونه که موسی (ع) مأمور است که سلام حق را به بندگانش ابلاغ فرماید: «وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی»^(۵) و آنان را از مسیر سلام به دیدار خویش می‌خواند و مگر می‌شود که شخصی از غیر طریق سلام، به سلام حقیقی راه یابد: «يَهْدِيْ مَنْ اَتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ»^(۶) همان‌گونه که حضرت رسول در ابتدای برخورد خویش مأمور است که با اسم سلام، جانهای خسته عطشان را بنوازد: «وَ اِذَا جَاؤَكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»^(۷)

مقصد حرکت ابناء بشر نیز، خود خداوند است چرا که او، «هو الآخر»^(۸) است و انتهای حرکت عالم، به او ختم می‌شود: «وَ اَنْ اِلٰی

۱- حشر/ ۲۳

۲- حدید/ ۶

۳- صافات / ۱۰۹

۴- صافات / ۷۹

۵- طه / ۴۷

۶- مائده / ۱۶

۷- انعام / ۵۴

۸- حدید / ۶

رَبِّكَ الْمُنْتَهَى (۱) و پیش از این دانستیم که او "سلام" است، لذا انتهای حرکت آدمیان که با اسم سلام آغاز شده بود و از راه سلام تداوم یافته بود به "دارالسلام"، خانه‌ای که متعلق به سلام (خداوند) است ختم می‌شود: «وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ» (۲)

هنگام ورود به "دارالسلام"، نیز، مؤمنان را با "سلام" خوشامد می‌گویند؛ چه در هنگام قبض روح: «وَالَّذِيْنَ تَتَرَفَاھُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِيْنَ يَقُوْلُوْنَ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ» (۳) و چه هنگام ورود به بهشت: «اَدْخُلُوْا بِسَلَامٍ اٰمِنِيْنَ» (۴) و چه هنگام استقبال ملائکه از آنان: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُوْنَ عَلَیْھِم مِّنْ كُلِّ بَابٍ، سَلَامٌ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ» (۵)

سپس "خداوند سلام"، در "بهشت سلام" خویش، به پذیرایی از "اهل سلام" می‌پردازد و گوش جان آنان را به تحیت سلام می‌نوازد: «تَحِيَّتُهُمْ فِيْهَا سَلَامٌ» (۶) نوای "سلام"، آن چنان دلنواز است که در بهشتی که خستگی در آن راه ندارد، تنها موسیقی دلنواز بهشتیان است: «لَا يَسْمَعُوْنَ فِيْهَا نَغْوًا وَّ لَا تَاثِيْمًا اِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا» (۷) مگر در بهشتی که ملال آور نیست، می‌توان سخن ملال آور بر زبان آورد و اگر چنین می‌شد، بهشتیان خواستار تحول نعمتهای بهشتی می‌شدند، در حالی که، قرآن کریم، بر عدم چنین درخواستی شهادت می‌دهد: «لَا يَبْغُوْنَ عَنْهَا حَوْلًا» (۸) یعنی سلام ذکری است که با جان آدمی عجین

۲- یونس / ۲۵

۴- حجر / ۴۶

۶- یونس / ۱۰

۸- کھف / ۱۰۸

۱- نجم / ۴۲

۳- نحل / ۳۲

۵- رعد / ۲۴

۷- واقعه / ۲۵-۲۶

است و غذای دائمی روح است.

و اینک....

و اینک ماییم و سلام و سلام و سلام... سکه وجود ما را به نام "سلام" زده‌اند و او، همه هستی ما را به خویش می‌خواند و به "فعل" و "صفت" ما راضی نمی‌شود، بلکه جان را می‌طلبد و تا "ذات" ما را از آن خویش نکند، دست بردار نیست و او دست تطاول خویش، جز به قیمت تباهی ذات ما، کوتاه نمی‌کند، اما چه باک از تطاول و غارت او که این "فعل" و "صفت" و "ذات" را او خود به عاریت نزد ما نهاده بود و اینک امانت خویش را طلب می‌کند و از طرفی در فطرت ما چنین سرشته است که بایستی امانت را به صاحبش برگردانیم: «ان الله بِأَمْرِكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^(۱)

نگین، هر اندازه هم ارزشمند باشد، تا برفراز حلقه نشود، انگشت دلدار را درک نمی‌کند و ما نیز دریافته‌ایم که برای انگشت صانع خویش آفریده شده‌ایم، به خصوص این که او نیز خود به چنین تعلقی افتخار می‌کند و بر سر شیطان بانگ می‌زند که چرا بر نگین دستان من، سجده نمی‌کنی: «لِمَ لَا تَسْجُدُ لِمَا خَلَقْتَ بِيدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»^(۲) و این سر قرابت دیرینه ما با اسم سلام است!

بیاید تا شب ظلمانی جان خویش را به اسم سلام روشن کنیم و این شب تیره را به واسطه حضور او، بهتر از هزار سال گردانیم؛ مگر نه

این است که شب قدر، به واسطه سلام بودن خویش، مستحق نزول قرآنی است که در آن تکلیف هر چیزی، روشن است "تبیاناً لکُلِّ شئی" (۱) است و اگر بر کوه نازل شود متلاشی می‌گردد: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (۲) و به واسطه اسم سلام است که فرشتگان و روح، به وجد و طرب در می‌آیند و تهجد و آمد و شد را به جان و دل خریدار می‌شوند: اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»

پیش از اینت بیش از این اندیشه عشاق بود	مهر ورزی تو با ما شهرة آفاق بود
یاد باد آن صحبت شبها که با نوشین لبان	بحث سر عشق و ذکر حلقه عشاق بود
سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد	ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود
بر درِ شاهم گدائی نکته‌ای در کار کرد	گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود
رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار	دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود
در شب قدر از صبحی کرده ام عیبم مکن	سرخوش آمد یار و جامی بر کنار طاق بود
شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد	دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود (۳)

فلسفه سلام بر اهل بیت

از آیات و روایات، چنین استفاده می‌شود که، خداوند متعال در موطن و موقفی خاص، از انسانها، اقرار و اعتراف ربوبیت گرفته است:

«وَاذْأَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^(۱) «و به یاد آور زمانی را که خداوند تو از بنی آدم ذریه او را خارج کرد و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم، گفتند آری شهادت دادیم (این میثاق از آن روی بود) که روز قیامت نگویند ما از این امر (ربوبیت) غافل بودیم»^(۱)

صرف نظر از اختلافی که در تفسیر آیه فوق الذکر، در میان متفکرین دیده می شود، اصل میثاق و وقوع آن، قابل انکار نیست و روایات فراوانی از اهل بیت عصمت - صلوات الله علیهم اجمعین - بر چنان میثاقی صحه گذارده اند. البته بررسی تفصیلی این مطلب از عهده نوشتار فعلی، خارج است و تنها به ذکر چند روایت، در این خصوص بسنده می نمایم:

- امام صادق فرمودند: خداوند متعال همه فرزندان آدم (ع) را تا قیامت، از پشت او به صورت ذره بیرون آورد و خود را به آنها معرفی کرد. اگر چنین نمی کرد هیچ کس خدایش را نمی شناخت. آن گاه خدای تعالی فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری و فرمود آیا این محمد رسول من نیست و این علی امیرالمؤمنین، خلیفه و امین من نیست؟^(۲)

روایت فوق نکته مهم دیگری را نیز در بر دارد و آن این که، میثاق مزبور نه تنها بر ربوبیت خداوند، بلکه بر رسالت رسول اکرم (ص) و

خلافت و وصایت حضرت علی نیز، گرفته شده است همچنان که در روایات دیگری نیز این مسئله ذکر شده است:

امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) می فرمایند: "خداوند متعال، خلق را آفرید و آنها سایه‌هایی بودند آن گاه خداوند متعال رسولش محمد (ص) را فرستاد. پس برخی ایمان آوردند و بعضی دیگر، انکار کردند. پس پیامبر را بر همان خلق، در مرتبه و آفرینش دیگر مبعوث فرمود و آنان که در آفرینش اول ایمان آورده بودند در این آفرینش نیز ایمان آوردند و آنان که در آن جا انکار کردند، در اینجا نیز انکار کردند خداوند متعال در این مورد فرمود «ما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل»: به آن چیزی که پیش از این تکذیب کرده‌اند، ایمان نمی‌آورند»^(۱)

تذکر یک نکته

روایت فوق، منافاتی با اختیار انسانها، در حیات دنیوی ندارد، بلکه اختیار آدمی از محکّمات عقلی و نقلی است. بنابراین خدا کثرت از روایت فوق استفاده می‌شود که عوالم برتری وجود دارد که در آن جا، حوادثی که هنوز در دنیا به وقوع نپیوسته‌اند، متعلق علم الهی می‌باشند.

حاصل کلام این که، خداوند متعال، بر "توحید" و "ولایت"، از همه انسانها عهد و پیمان گرفت اما جز قلیلی، بقیه انسانها در اثر

۱- تفسیر عیاشی ۱۱۲۶/۲ نقل از کتاب توحید الامامیه

هبوط به دنیا و سایر اشتغالات، آن عهد ازلی را به فراموشی سپردند: "وَاللّٰهُ مَا صَدَقَ أَحَدٌ مِّمَّنْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَهُ فَرَفِيَ بَعْدَ اللّٰهِ غَيْرِ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِمْ وَ عِصَابَةُ قَلِيلٍ مِّنْ شِيعَتِهِمْ" سوگند به خداوند هیچ کسی از آنان که پیمان بستند، به پیمان خود وفادار نماندند جز اهل بیت پیامبرشان و عده معدودی از شیعیان آنها در این باره خدای تعالی می فرماید: "مَا وَجَدْنَا لَأَكْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ"^(۱) و بر طبق بعضی روایات، حضرت محمد (ص) اولین کسی بود که به این ربوبیت اعتراف نمود^(۲)

و اینک ماییم و آن میثاق فراموش شده و این اهل بیت پیامبر است که میثاق مزبور را پاس داشته و علاوه بر آن که در بیعت مزبور، گوی سبقت از همگان ربوده، در وفاداری و استقامت بر آن، قله های استقامت را تسخیر نموده است و ما نیز محتاج برگشت به آن عهد ازلی هستیم. و به بیان این نوشتار، تنها آن ذوات مقدسه، سلامت خویش را حفظ کرده و مظهر اسم "سلام" می باشند و ما نیز نیازمند آنیم که با "سلام" بر آنان، میثاق ازلی خود را تحقق بخشیم و راز سلام بر اهل بیت عصمت و طهارت، در همین نکته دلپذیر، نهفته است. آری با سلام بر آنان، آرام آرام "فعل" و "صفت" و "ذات" خود را با آنها، و در نتیجه با خدای آنان "سلم" می گردانیم و از نسخه شفابخش آنها طریق سلامت می جوئیم، و در زیارت آل یاسین، سخن از پیمودن چنان راهی است:

بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایها شکایت می کند

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند
 سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
 هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
 من به هر جمعیتی نالان شدم
 هر کسی از ظنّ خود شد یار من
 سرّ من از ناله من دور نیست
 نی حدیث راه پر خون می‌کند
 بال لب دمساز خود گر جفتمی
 من چگونه هوش دارم پیش و پس
 از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
 تا بگویم شرح درد اشتیاق
 باز جوید روزگار وصل خویش
 جفت بدحالات و خوشحالات شدم
 وز درون من نجست اسرار من
 لیک چشم و گوش را آن نور نیست
 قصه‌های عشق همچون می‌کند
 همچو نی من گفتنی‌ها گفتمی
 چون نباشد نور یارم پیش و پس

زیارت آل یاسین، بر پایه "سلام" بنا شده است و سالک ما آرام آرام
 و به وسیله سلامهای مکرر بر امام عصر، به او تقرّب می‌جوید و از
 جام او سیراب می‌شود. لذا قبل از ورود به متن زیارت لازم است
 شمّه‌ای از کمالات چنان انسان کاملی را بازگو نماییم، باشد که
 پیشاپیش، ادب حضور را کسب نماییم و از معرفت بیکران یار،
 جرعه‌ای بنوشیم:

آن ترک پری چهره که دوش از برمارفت
 تا رفت مرا از نظر آن چشم جهان بین
 از پای فتادیم چو آمد غم هجران
 دل گفت وصالش به دعا باز توان یافت
 احرام چه بندیم چو آن قبله نه اینجاست
 آیا چه خطا دید که از راه خطا رفت
 کس واقف ما نیست که از دیده چه هارفت
 در درد بمردیم چو از دست، دوا رفت
 عمری است که عمرم همه در کار دعارفت
 در سعی چه کوشیم چو از مروه صفارفت

ای دوست به پرسیدن حافظ قدمی نه زان پیش که گویند که از دار فنارفت! (۱)

جایگاه انسان کامل در هستی!

جایگاه و منزلت آدمی در آفرینش، از جمله مباحثی است که در علوم عقلی و نقلی، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده و فلاسفه، متکلمین و عرفا هر کدام در معرفی انسان کامل، تلاش وافر نموده‌اند، تا مرغ جان را به قله قاف او نزدیک نمایند و فهم آن را، میسور ذهن بشر گردانند. در این نوشتار مختصر بنا بر تفصیل آن همه مطالب بلند عقلی و نقلی نیست، بلکه تنها در حدی که به کار فهم زیارت آل یاسین، می‌آید به این موضوع می‌پردازیم.

ابتدا با استفاده از دو مقدمه - عقلی و نقلی - اثبات می‌کنیم که "انسان کامل" جامع تمام کمالات عالم هستی است و رکن رکین و اصل اصیل عالم ماسوی الله می‌باشد و در ادامه شواهد نقلی بیشتری، جهت حصول ایمان بیشتر، ارائه می‌گردد؛ خلاصه مقدمه نقلی این است که هر شیء، در نزد خداوند، خزانه‌های غیر مادی دارد و از آن خزانه، به تدریج به عالم ماده سرازیر می‌شود و رنگ و بوی تعین و کثرت به خود می‌گیرد. در مورد انسان، خزانه

۱- "فنا" در اینجا حالت ایهام دارد و علاوه بر فانی بودن دنیا، اشاره به "مقام فنا" می‌تواند داشته باشد! بنا بر معنای اخیر، معنای بیت مزبور این است که: ای دوست، پیش از آنکه، "مقام فنا" از دست حافظ برود، از او احوالی بپرس؛ یعنی تا به "مقام فنا" نرسی، دوست از تو سراغ نمی‌گیرد.

مزبور، "انسان کامل" است که حقیقت و اصل انسانیت را تشکیل می دهد. سپس به کمک مقدمهٔ عقلی می توان گفت که حقیقت انسانیت (انسان کامل) حقیقت عالم ماسوی الله است و تمام کمالات ماسوی الله را به نحو جامعیت - نه مجموعیت - در خود دارد. مقدمهٔ عقلی مزبور این است که:

هر فرد انسانی، درجه‌ای از هر کدام از عوالم سه گانه - ماده، مثال و عقل - را در خود دارد، "بنابراین اصل آدمی، در حقیقت اصل عوالم سه گانه - ماده، مثال و عقل - را در خود دارد" و در حقیقت اصل عوالم سه گانه - ماده، مثال و عقل - می باشد و هر انسانی در پی آن حقیقت گمشدهٔ خویش است که از بد حادثه، از آن فاصله گرفته است و اینک ترانهٔ وصال او می سراید و رسوایی عشق او را به جان خریدار است:

تاب بنفشه می دهد طره مشک سای تو	پردهٔ غنچه می درد خندهٔ دلگشای تو
من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان	قال مقال عالمی می کشم از برای تو
خرقهٔ زهد و جام می گرچه نه درخور همند	این همه نقش می زنم از جهت رضای تو
شور شراب عشق تو آن نفسم، رود ز سر	کاین سر پر هوس شود خاک در سرای تو

۱- مقدمه نقلی: هر شیء - از جمله انسان - نزد خداوند خزینه‌هایی دارد و از آن خزینه‌ها، صرفاً به اندازه معینی نازل می شود (آیه ۲۱ سوره حجر). روشن است که خزائن مزبور، کلیهٔ کمالات مراتب

پایین تر از خود را دارا هستند.

۲- مقدمه عقلی: هر فرد انسانی، به اندازه وسع خویش، درجه‌ای از مراتب سه‌گانه عالم هستی - یعنی ماده، مثال و عقل - را در خود دارد. حتی اگر مراتب سه‌گانه را - با توجه به اختلاف فلاسفه - نپذیریم اما میتوان گفت وجود یا مجرد است یا مادی و هر فرد انسانی هر دو مرتبه مزبور را دارا است^(۱)

نتیجه: خزانه انسانیت (انسان کامل) که اصل و خزانه تمام مراتب سه‌گانه عالم ماسوی الله است و تمام کمالات عالم ماسوی الله را - به نحو جامعیت - داراست و به بیان دوم، انسان کامل، اصل و خزانه هر دو نوع وجود (مادی و مجرد) می‌باشد^(۲) و جامع کمالات هر دو نوع هستی است و به همین دلیل است که عرفا، از انسان کامل به عنوان "کون جامع" یاد می‌کنند.

توبدري و خورشيد، تورا بنده شده است تا بنده تو شده است، تا بنده شده است
زان روی که از شعاع نور رخ تو "خورشيد"، "منير"، و "ماه"، تا بنده شده است^(۳)

از آنجا که مقدمه دوم، روشن است به بیان تفصیلی مقدمه اول، اکتفا می‌کنیم:

۱- رجوع کنید به نه‌ایة الحکمه، تألیف مرحوم علامه طباطبایی، مرحله دوازدهم، فصل نوزدهم / نیز اصول فلسفه ج ۵ / نیز آموزش فلسفه. آیت الله مصباح. ج ۲
۲- در قرآن کریم از این دو مرتبه تحت عنوان "عالم خلق" و "عالم امر" یاد شده است.
۳- دیوان حافظ (رباعیات)

توضیح مقدمه اول

مطالب مربوط به مقدمه اول، از آیه بیست و یکم سوره مبارکه حجر قابل استفاده است: (۱)

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَهُ خِزَانَةٌ وَمَا نُنزَلُهُ إِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ»

«و هیچ چیزی نیست مگر این که خزینه‌های آن نزد ماست و ما جز به مقدار معلومی آن را نازل نمی‌کنیم»

کلمه "خزائن"، جمع "خزانه" است و "خزانه" به معنای مکانی است که مال، در آن محافظت و نگهداری می‌شود و کلمه قدر - به فتح قاف و دال یا تنها به فتح قاف - به معنای مبلغ و مقدار و کمیت متعین (اندازه مشخص) هر چیزی است.

کلمه شیء نیز در کلام عرب، اطلاق بسیار وسیعی دارد و به هر موجودی، حتی بر خداوند متعال هم اطلاق می‌شود: **قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ...**

«بگو چه چیزی از لحاظ شهادت، برتر است، بگو خداوند میان من و شما شاهد است...» (۲)

نقل شده که واژه "شیء" بر خداوند نیز قابل اطلاق است به شرط این که از حد "تشبیه" و "تعطیل" برکنار باشد: **أَيُّجَازُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ اللَّهَ شَيْءٌ؟ قَالَ نَعَمْ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدِيثِ، حَدُّ التَّعْطِيلِ وَحَدُّ التَّشْبِيهِ»** (۳)

۲- انعام / ۱۹

۱- تفسیر المیزان / ج ۱۲

۳- الکافی ۸۵/۱ به نقل از توحیدالامامیه. منظور از تعطیل این است که کسی صفات خدا را کاملاً تعطیل بداند و "تشبیه" به معنای شبیه داشتن صفات وی با مخلوقات است.

در روایت دیگری، امام صادق (ع)، شیء بودن خداوند را به رسمیت می‌شناسد: **هُوَ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ...**: او شیء است ولی غیر از سایر اشیاء، منظورم از شیء درباره او اثبات معناست و این که او شیء است به حقیقت شیء بودن، جز این که جسم و صورت نیست^(۱)

حال با توجه به گستردگی وسیع معنای "شیء" به علاوه بر این که در آیه شریفه، به وسیله آوردن سیاق نفی و تأکید آن به وسیله "مِنْ"، تمام مصادیق شیء را مورد تأکید قرار می‌دهد (انْ مِنْ شَيْءٍ) نیز معلوم می‌شود که همه اشیاء - غیر از مواردی که توسط سیاق آیه استثنا می‌شود که عبارتند از "نا" و خزائن - از دیدنی و نادیدنی مشمول آیه شریفه می‌باشند، یعنی این که هر شیء عالم، نزد خداوند دارای خزینه‌ها - و نه صرفاً یک خزینه - است. خصوصیات این خزائن نیز، از کلام خداوند، به خوبی قابل استفاده است:

خصوصیات خزائن

- ۱- خزائن مزبور، متعدد هستند به عبارت دیگر هر شیء دارای خزائن متعددی است (عندنا خزائنه)
- ۲- این خزائن نامحدود هستند و منظور از نامحدود بودن همین است که به حدود و قیودی که اشیاء پس از نزول دارند، محدود نیستند چرا که آیه شریفه تمام اشیاء را، مقدر به تقدیر الهی می‌داند:

"وما نَنْزَلُهُ إِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ"، به عبارت دیگر، همه اشیاء پس از نزول از خزائن، محدود و مقدر هستند و چون این تقدیر، پس از نزول از خزائن - یا در عین نزول از آنها - صورت می‌گیرد، بنابراین بایستی شیء مزبور، در مرتبه حضور در خزائن خود، نامحدود و در چارچوبه قیود ناشی از نزول، نباشد، به علاوه این که اطلاق عنوان "شیء" بر آن در آن مرتبه نیز، صادق باشد، به دلیل این که ضمیر "ها" در "نَنْزَلُهُ" به شیء بر می‌گردد و آیه شریفه به این وسیله، می‌فهماند که یک شیء منظور است که در دو مرتبه حضور دارد؛ "مرتبه پس از تقدیر" و "مرتبه قبل از تقدیر"، که مرتبه اخیر، همان "مرتبه خزائن" می‌باشد (دقت فرمایید)

۳- خزائن مزبور "غیر مادی" هستند؛ به دلیل این که خزائن مزبور، به وصف "عنداللّهی" متّصف هستند و قید "عندنا" بر همین امر دلالت می‌نماید. از طرفی، در مقام عنداللّهی، زوال و تغییر راه ندارد: "ما عندکم یَنْفَدُ وَ ما عندالله باق" ^(۱) بنابراین خزائن هر شیء، به دلیل "عنداللّهی" از زوال و تغییر مصون هستند و چون عالم ماده، عالم زوال و تغییر است، بنابراین خزائن مزبور، از خصوصیات مادی بر کنار و "غیر مادی" می‌باشند.

۴- این خزائن در طول همدیگر قرار دارند، چرا که تعدّد، مستلزم تمایز و محدودیت است و امکان ندارد، که چند شیء نامحدود، در عرض همدیگر قرار گیرند، امّا اگر این خزائن در طول یکدیگر باشند،

هر کدام نسبت به خزائن پایین‌تر از خود، نامحدود خواهند بود به علاوه این که تعدد آنها نیز محفوظ است، یعنی هر خزینه بالایی، فاقد "قیود" و "حدود" مربوط به مراتب پایین‌تر از خود هستند و به همین اعتبار، نامحدودند.

برای "تقریب به ذهن" و از باب "تشبیه معقول به محسوس"، می‌توان به دو مثال زیر اشاره کرد:

دو مثال برای خزائن

مثال اول: نور سفیدی را تصور کنید که از منشوری که در مسیر آن قرار گرفته، عبور می‌کند و به هفت طول موج متفاوت، تجزیه می‌شود. حال اگر هر کدام از طول موجهای حاصل از منشور را در نظر بگیریم، اولاً در نور سفید، حضور دارند، چرا که اگر نور سفید قطع شود، آنها نیز محو خواهند شد و ثانیاً حضور آنها بعد از منشور، متعین و محدود است در حالی که در نور سفید و قبل از منشور، این حضور، نامتعین و نامحدود است یعنی به صورت غیر متمایزی در نور سفید، حضور دارند. در مثال فوق، مثلاً نور قرمز را می‌توان به منزله "شیء"، در نظر گرفت که در نور سفید (خزانه) به صورت نامحدود و نامتمایز حضور دارد و البته خود نور سفید، هر چه به منبع نورانی، نزدیکتر می‌شود، بر شدت آن افزوده می‌شود و از این لحاظ، نسبت به نقاط دورتر از منبع نورانی، شدیدتر و نامحدودتر است و این شدتهای

گوناگون را، می‌توان به منزله تعدّد خزائن در نظر گرفت (دقت کنید) مثال دوم: هر کدام از ما، در نفس خود، نسبت به رشته‌های گوناگون علمی - هر چند مختصر - علم داریم، اما این علوم، در مرتبه نفس ما به نحو وحدت وجود دارند و قابل تمایز از یکدیگر نیستند^(۱). حال اگر هر کدام از ما، با یک معادله ریاضی، مواجه شویم، آن علم، از مرتبه وحدت خود نزول می‌کند و معادله مزبور را حلّ می‌نماید و تازه در این جاست که ما متوجه تمایز علوم گوناگون می‌شویم.

نکته جالب توجه، این است که علم ما، به اندازه‌ای که نزول کرده، کاهش پیدا نمی‌کند، بلکه برعکس، استحکام آن افزایش می‌یابد و سرّ مطلب فوق، این است که "نزول"، با "سقوط" و "تجافی" متفاوت است چرا که در حالات اخیر، یک شیء مادی، مکان اولیه خود را رها می‌کند و به مکان جدیدی منتقل می‌شود، اما در "نزول"، در عین این که در مرتبه اصلی خویش، حضور دارد، مراتب پایین‌تر را نیز افاضه می‌کند و اتصال و ارتباط وجودی مراتب گوناگون نیز، محفوظ می‌ماند.

در عالم تکوین نیز، خداوند متعال، از خزانه غیب خویش، اشیا را به عالم کثرت نازل می‌گرداند، و در حالی که هر لحظه به سوالات تکوینی موجودات، پاسخ می‌گوید، بر وجود و افاضه وی افزوده

۱- حتی تمایزی که در فیزیولوژی مغز، جهت بعضی امور و علوم، وجود دارد، منافاتی با بحث فعلی ما ندارد چرا که این مراکز تنها محل ظهور این علوم هستند و بحث فعلی ما در مرتبه نفس جریان دارد که در طول سیستم عصبی است.

می‌گردد: **يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ** (۱). قسمت اخیر آیه شریفه از سؤال دائمی موجودات و فیض مستمر الهی، خبر می‌دهد و یک لحظه، ناز وی، به قیمت فروریختن تمام قالبها، می‌انجامد، پس هر دم باید، در پی برانگیختن ناز او باشیم تا کوزه ناچیز ما را در بحر عمیق خویش، فانی سازد:

زان یار دلنوازم شکریت با شکایت	گر نکته دان عشقی بشنو تو این حکایت
رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس	گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت
در زلف چون کمندش، ای دل‌مپیچ‌کان جا	سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت
از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفرود	زنهار زین بیابان وین راه بی نهایت
این راه را نهایت صورت کجا توان بست	کش صد هزار منزل بیش است در بدایت
هر چند بردی آبم روی از درت نتابم	جور از حبیب خوشتر، کز مدعی رعایت
عشقت رسد به فریاد، گر خود به سان حافظ	قرآن زبر بخوانی در چارده روایت

مجمع البحرين هستی!

حاصل کلام این که، انسان دارای دو بعد مادی و مجرد است و از هر نشئه، در خود رشحه‌ای دارد و بنابراین، انسان نیز یک شیء است که دارای "خزائن عنداللهی" است و چون وجود مقدر وی، "مجمع البحرين" نشئه کثرت است، خزائن برین وی نیز "مجمع البحرين" عالم هستی است و آنچه خوبان عالم دارند، او همه

را یکجا دارد!

نور محمدیه (ص)، مجمع البحرین هستی است

از روایات چنین بر می آید که خزانه برین انسانی و مجمع کمالات هستی، همان "نور محمدیه" - صلوات الله علیهم اجمعین - است که اولین مخلوق الهی است: "أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي"^(۱) و ابتدا خداوند نور، آن نور مقدس را به اقلیم وجود آورد و سپس از برکت وی، تمام عالم هستی را خلق فرمود:

"...خداوند چهل هزار سال قبل از خلقت آدم، من و علی را از یک نور خلق کرد، سپس آن را دو قسم کرد. نگاه از نور من و علی اشیاء را خلق کرد. پس از آن ما را در سمت راست عرش خود قرار داد. پس از آن ما تسبیح خدا کردیم، ملائکه تسبیح کردند، ما تهلیل (لااله الا الله) گفتیم، ملائکه تهلیل گفتند، ما تکبیر گفتیم، ملائکه تکبیر گفتند، پس هر کسی تسبیح و تکبیر گوید از برکت تعلیم علی (ع) است"^(۲)

در روایت دیگری، امیرالمؤمنین فرمود: "من بنده خدا و برادر رسول او هستم و اولین صدیقی هستم که او را تصدیق کردم و در حالی او را تصدیق کردم که آدم بین جسم و روح بود"^(۳)

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه‌ای کرد درخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

۲- بحار، ج ۲۵، ص ۲۴

۱- بحار، ج ۲۵، ص ۲۲، ح ۳۸

۳- امالی شیخ مفید، مجلس اول، ح ۳

عقل می‌خواست کزان شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

«نور محمدیه» مظهر می‌طلبد

از روایات اهل بیت عصمت - علیهم صلوات الله - استفاده می‌شود که خداوند متعال، ابتدا نور اهل بیت را - که از آن تحت عنوان نور محمدیه یاد می‌کنیم - خلق فرمود و بقیه عالم هستی را از آن نور مقدس آفرید، بنابراین کلیه انبیاء و اولیاء و ائمه اطهار نیز، مظاهر آن نور مقدس می‌باشند و نیز خداوند متعال، جهت هدایت عالم هستی، علم‌هایی آفرید که در طول تاریخ، فرا راه هدایت عالم، باشند و از روایات مربوطه استفاده می‌شود که وجود نورانی آن انوار مقدس، باعث می‌شود که زمین، اهل خود را فرو نبرد و نیز، حجت الهی، بر مردم تمام گردد: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ بِأَسْبَابٍ، فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا، عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ بِخَدَاوَنَدِ ابَا دَارِدَ مِنْ أَيْنَ كِهْ پدیده‌ها را جز از راه اسباب و علل پدید آورد، پس برای هر چیزی، سببی قرار داد و برای هر سببی شرحی و برای هر شرحی علمی و برای هر علمی بابی ناطق قرار داد هر کس آن باب را شناخت، پس خدا را شناخت و هر کس آن را نشناخت، از شناخت خداوند بازماند، آن باب ناطق رسول الله و ما (اهل بیت) هستیم.»^(۱)

ان انوار طیبه، مظهر نور واحدی هستند و هر کدام، به اندازه‌ای که مأمور هستند، این نور را به خلاق می‌رسانند، اما از جهت ارتباط با آن نور مقدس، ماهیت واحدی دارند: «خَلَقْنَا وَاحِدًا وَ عَلَّمْنَا وَاحِدًا وَ فَضَّلْنَا وَاحِدًا وَ كَلَّمْنَا وَاحِدًا... أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ»: «خلقت ما یکی است، علم ما یکی است، فضیلت‌های ما یکی است و همه ما یکی هستیم... اولین ما، میانی ما و آخرین ما همه محمد (ص) هستند.»^(۱)

البته اوصاف مزبور، به مرحله ثبوت و شأن هدایتی آن بزرگواران مربوط می‌شود ولی در مرحله اثبات و "شأن تکاملی"، میان خود آن بزرگواران، تفاوتی وجود دارد و بعضی از انبیاء، بر دیگران فضیلت دارند: «وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»^(۲) و رسول اکرم و امیرالمؤمنین نیز جایگاه منحصر به فردی دارند:

امام صادق (ع) به نقل از رسول اکرم (ص) فرمود "ما در امر و فهم و حلال و حرام یکسان هستیم" و سپس آن حضرت اضافه کرد که "اما رسول اکرم و امیرالمؤمنین برتری خاص خود را دارند": قال رسول الله «نَحْنُ فِي الْأَمْرِ وَالْفَهْمِ وَالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَجْرِيٌّ وَاحِدًا وَ أَمَّا رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ فَلَهُمَا فَضْلُهُمَا».^(۳) در روایت دیگری از امام رضا (ع) نیز مشابه این تعبیر آمده است: «نَحْنُ فِي الْعِلْمِ وَالشَّجَاعَةِ سَوَاءٌ وَ فِي الْعَطَايَا عَلِيٌّ قَدْرًا نَوْمَرٌ»: "ما در علم و شجاعت یکسان هستیم و در عطایا به اندازه‌ای که مأمور هستیم عمل می‌کنیم"^(۴)

۲- بقره / ۲۵۳

۴- همان، ج ۱، ص ۳۰۴

۱- بحار، ج ۲۵، ص ۳۶۳

۳- اصول کافی ج ۱، ص ۳۰۴

گرچه روایاتی که در این جا آورده شده، عمدتاً ناظر به اهل بیت رسول اکرم (ص) می باشد اما این امر - یعنی وحدت در عین تفاضل - در مورد کلیه انبیاء و اوصیاء گرامی ایشان، صادق است و در عین تفاوتی که قبلاً به آن اشاره شد، ما موظفیم به همه آن بزرگواران ایمان داشته، تفاوتی میان ایشان، قایل نشویم: "كُلُّ امْنٍ بِاللّٰهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَ اِلَيْكَ الْمَصِيرُ": (پیامبر و مؤمنان) همگی به خدا و کتب و پیامبران وی و ملائکه اش ایمان آوردند و گفتند ما میان پیامبران تفاوتی قایل نیستیم و گفتند خدای ما تو منزّه هستی و بازگشت تنها به سوی توست"

بیان فوق، وحدت و تفاضل برگزیدگان الهی را در سطح متوسطی تبیین می نماید ولی به نظر نگارنده، می توان تبیین دقیق تری از مسأله فوق را، با استفاده از آیه شریفه خزائن (۲۱ سوره حجر) ارائه نمود که در ادامه خواهد آمد:

تبیین دقیق تر تفاوت درجه انبیاء و ائمه

حاصل بحث در مورد آیه بیست و یکم، از سوره مبارکه حجر، به طور خلاصه این است که «انسان نیز همانند هر شیء دیگر، نزد خداوند، دارای خزینه هایی است و از آن جا به عالم طبیعت به صورت کنونی، تنزل پیدا کرده»، سپس از روایات مربوطه استفاده شد که این خزائن، در عین کثرت، دارای ارتباط وجودی بوده و از نوعی وحدت، برخوردار

هستند، که تحت عنوان کلی "نور محمدیه" از آن یاد کردیم و چون هر دو "عالم خلق" و "عالم امر" یا به تعبیر دیگر، نشئه "ماده" و "مجرد"، در انسان، تحقق دارد، لذا، خزینه‌های انسان، جامع کلیه کمالات عالم هستی - اعم از مجرد و مادی - می‌باشند.

بر این اساس، وحدت و نیز تفاضل در میان انبیاء و اوصیاء ایشان، قابل تبیین و توضیح است؛ به این صورت که اگر از منظر کلی، به خزائن انسانیت، نظر کنیم و وحدت آن را مد نظر قرار دهیم، چیزی جز نور محمدیه (ص) نمی‌بینیم که "خزینه کل عالم هستی"، اولین مخلوق خداوند و "واسطه فیض به عالم هستی" است و در این مرتبه، تفرقه و تفاوتی در آن مشاهده نمی‌شود، بلکه به منزله نور واحد است. بعضی از آیات و روایات، به این منظر اشاره دارند.

نگاهی دقیق‌تر!

اما اگر خود نور محمدیه را لحاظ کنیم، نوعی کثرت و تفاضل در آن مشاهده می‌کنیم که البته به وحدت، برگشت دارد، زیرا همه انبیاء، موظف بودند، پیامبران پیشین را تصدیق کنند و به انبیاء آینده، بشارت دهند و همان‌گونه که در تفسیر آیه بیست و یکم از سوره مبارکه حجر گذشت، این خزائن در طول همدیگر قرار دارند و اختلاف آنها، تنها به شدت و ضعف می‌باشد دسته‌ای دیگر از آیات و روایات، از این منظر حکایت می‌کند.

تفاوت بیان اخیر با بیان سابق در این است که در بیان گذشته، تمام انبیاء و اوصیاء ایشان را در "ثبوت" در یک مرتبه می‌دانستیم و از آن به "شان هدایتی" تعبیر می‌نمودیم، در عین این که در مرحله "اثبات" و "شان تکاملی" به تفاوت آن بزرگواران نیز قایل بودیم. اما در منظر اخیر، علاوه بر این که در "شان تکاملی" و "مرحله اثبات" تفاوت قایل می‌شویم، در "مرحله ثبوت" و "شان هدایتی" نیز این تفاوت را می‌پذیریم؛ البته تفاوتی که برگشت آن، به وحدت است و مراتب بالاتر، تنها از لحاظ شدت کمالات، با مراتب پایین‌تر متفاوت هستند و الاً مابین با آنها نیستند، البته همه انبیاء و اوصیاء و ائمه اطهار در عین تفاضل نسبت به همدیگر، از یک حداقل "شان هدایتی"، که لازمه ادای رسالت است، برخوردار هستند به طوری که قادر به ایفای نقش هدایتی خویش می‌باشند، گرچه مراتب پایین‌تر، نسبت به مراتب برین، محتاج درجه‌ای از هدایت می‌باشند و همچنان که جایگاه رسول اکرم، آن چنان منیع و بی‌همتاست که از آن، به عنوان "مقام محمود" یاد می‌شود^(۱) و در عین این که همه انبیاء، شاهد بر امتهای خویش هستند، تحت "شهادت" آن بزرگوار، قرار دارند: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَاكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا: پس چگونه است آن گاه که از هر امتی

۱- عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً (اسراء/ ۷۹)

شاهدی بیاوریم و تو را بر همه آن شاهدان، شاهد قرار دهیم:» (۱)

در روایتی که در ذیل آیه هفتاد و هشتم از سوره مبارکه حج، آمده منظور از عبارت «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» را رسول اکرم چنین بیان فرمودند: «أنا وأخي وأحد عشر من وُلدي» (۲)؛ «کسانی که بر مردم گواهند، برادرم علی و یازده فرزند من (ائمه اطهار) هستند، چه این که در روایت دیگری، که از امام باقر (ع) نقل شده، این مطلب مورد تأکید قرار گرفته است. (۳)

بر این اساس، نوعی تفاضل در میان خود انبیاء، میان انبیاء و ائمه اطهار و نیز میان خود ائمه اطهار، قابل تصور است و صد البته این تفاضل و کثرت، در چارچوبه نور محمدیه (ص) بوده و به وحدت، بر می گردد.

جهت روشن شدن بیشتر مطلب، می توان مثال نور محمدیه را مثال "نور سفید" دانست، که پس از عبور از منشور، به صورت موجهای گوناگون نور، در می آید و این نور سفید، در عین این که، منشأ تمام طیفهای گوناگون نور است و همه آنها را به صورت نامتعیین دارد اما خود این نور، هر چه به منبع نورانی، نزدیکتر می شود، از شدت بیشتری برخوردار است، ولی این افزایش شدت، آن را از "نور بودن" خارج نمی کند، در عین این که کمترین شدت آن، که به منشور برخورد

می‌کند، حاوی تمام طیفهای هفتگانه نور، می‌باشد.

یک تذکر

با استفاده از مباحث گذشته، تنها نوعی تفاضل در میان خود انبیاء و ائمه اطهار، وجود دارد اما اینکه به صورت مصداقی، هر کدام از آن حضرات، در چه مرتبه‌ای قرار دارند، از تیررس عقل، خارج است و صرفاً در کلام خود معصومین، بایستی به دنبال پاسخ چنین پرسشی باشیم، چرا که فرش آن عالم، از عرش عقل ما، بسی فرازتر است و در این جا نیز جز توّسل به آن نور مقدس، چاره‌ای نیست؟

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند	آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند
دردم نهفته به، ز طبیبان مدعی	باشد که از خزانه غیبم دوا کند
معشوق چون نقاب ز رخ بر نمی‌کشد	هر کس حکایتی به تصوّر چرا کنند
بی معرفت مباش که در من یزید عشق	اهل نظر معامله با آشنا کنند
پیراهنی که آید از او بوی یوسفم	ترسم برادران غیورش، قبا کنند
بگذر به کوی میکده تا زمره حضور	اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند
پنهان ز حاسدان به خودم خوان که منعمان	خیر نهان برای رضای خدا کنند
حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود	شاهان کم التفات به حال گدا کنند

"نور محمدیه" همان "بت عیّاری" است که در چهره‌های گوناگون، در عالم هستی ظهور و بروز نموده و هر زمان به گونه‌ای رخ نموده و

عالمی را مفتون خویش ساخته است:

هر لحظه به شکلی "بت عیار" برآمد،
 دل برد و نهان شد
 هر دم به لباس دگر آن یار برآمد،
 گه پیر و جوان شد
 گاهی به دل طنیت صلصال فرو رفت،
 غواص معانی
 گاهی ز تک کهگل فخار برآمد،
 زان پس به جنان شد
 منسوخ چه باشد چه تناسخ، به حقیقت،
 آن دلبر زیبا
 شمشیر شد و از کف کزار برآمد،
 قتال زمان شد
 گه نوح شد و کرد جهانی به دعا غرق،
 خود رفت به کشتی
 گه گشت خلیل و ز دل نار برآمد،
 آتش گل از آن شد
 یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی،
 روشن کن عالم
 از دیده یعقوب چو انوار برآمد،
 تا دیده عیان شد
 حقا که همو بود که می کرد شبانی،
 اندر ید بیضا
 گه چوب شد و بر صفت مار برآمد،
 زان بحر کفان شد
 عیسی شد و در مهد همی داد گواهی،
 زان روح مقدس
 از معجز او نخل پر از بار برآمد،
 زان روح روان شد
 مسجود ملائک شد و لشکرکش ارواح،
 زان روح مقدس
 شیطان ز حسد، بر سر انکار برآمد،
 مردود زمان شد
 این دم نه نهان است بین گر تو بصیری،
 از دیده باطن
 این است کزو این همه گفتار برآمد،
 در دیده بیان شد.
 رومی سخن کفر نگفتست و نگوید،
 منکر مشویدش
 کافر شده آن کس که به انکار برآمد،
 از دوزخیان شد^(۱)

جلوه نور محمدیه در شام

بر آنچه در مورد نور محمدیه (ص) گفته شد، شواهد فراوانی در روایات معصومین به چشم می خورد که یکی از بارزترین آنها خطبه امام سجاد در شام و مجلس یزید می باشد، خطبه مزبور در شرایط بسیار دشوار و در میان انبوه جمعیت دشمن، ایراد شده و طی آن، ابتدا حضرت سجاد (ع) از مرتبه نور محمدیه با آنان سخن می گوید همان گونه که در این منظر، آن حضرت خود را چنان معرفی می فرماید که حضرت رسول، امیرالمؤمنین، حسن و حسین، حمزه و جعفر طیار از اوست: «ایها الناس أعطینا سناً و فضلنا بسبع: أغطينا العلم والحلم والسماحة والفصاحة والشجاعة والمحبة في قلوب المؤمنين و فضلنا بأننا منا النبی المختار محمداً و منا الصدیق و منا الطیار و منا أسد الله و أسد رسوله و منا سبطا هذه الأمة و منا المهدي الذي يقتل الدجال:» ای مردم ما را شش چیز بخشیده اند و به هفت چیز برتری داده اند: به ما علم و حلم و زیبایی روح و فصاحت کلام و شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین داده شده و فضایل ما این است که پیامبر برگزیده از ماست، صدیق (امیرالمؤمنین) از ماست، جعفر طیار از ماست و شیر خدا و رسول، از ماست و جوانان (بهشت) این امت (حسن و حسین) از ما هستند و مهدی (ع) که دجال را به قتل می رساند، از ماست»

به نظر نگارنده، تا این قسمت از خطبه، امام سجاد، از منظر نور محمدی به معرفی خود پرداختند و به همین دلیل، در ادامه می فرمایند که هر کس مرا شناخت، به درستی مرا شناخته و هر کس

که شناخت حَسَب و نَسَب را به او معرفی می‌کنم: "مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي
وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَ نَسَبِي".

تفاوت این دو منظر، آن چنان زیاد است که امام سجاده، شناخت
حقیقی اهل بیت را همان شناخت نور محمدیه می‌داند: "مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ
عَرَفَنِي"^(۱)، اما برای کسانی که توان ادراک این مقام رفیع را ندارند،
شناخت حسب و نسب آن حضرات، می‌تواند مفید باشد: "وَ مَنْ لَمْ
يَعْرِفَنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَ نَسَبِي"

"أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِّي، أَنَا ابْنُ زَمَزَمِ وَ الصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ
بِأَطْرَافِ الرُّدَا... أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ حُمَلِ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُسِرِيَ بِهِ مِنَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جِبْرَائِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا
ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةٍ^(۲) السَّمَاءِ، أَنَا
ابْنُ مَنْ أُوحِيَ إِلَيْهِ الْجَلِيلِ مَا أُوحِيَ، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمَصْطَفَى، أَنَا ابْنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، أَنَا
ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خِرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَالِلهِ الْإِلهُ... "ای مردم من پسر مکه و منا هستم،
من فرزند زمزم و صفا هستم، من فرزند کسی هستم که (در دوران جاهلی) حجرا الاسود را
با ردای خود حمل کرد و بر جای خود قرار داد، من فرزند بهترین کسی هستم که سوار بر
براق، به آسمان رفت، من پسر کسی هستم که از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی
سیر داده شد، من پسر کسی هستم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد، من پسر کسی
هستم که به فاصله دو قوس کمان و بلکه کمتر، به خداوند نزدیک شد، من پسر کسی

۱- به شهادت این که حرف قد بر سر فعل ماضی آمده که دلالت بر تحقق حتمی فعل دارد.

۲- «بانی» که بر سر ملائکه آمده، «باء مصاحبت» است.

هستم که به همراه ملائکه آسمان نمازگزارد، من فرزند کسی هستم که خداوند به او وحی کرد، من پسر محمد مصطفی و علی مرتضی هستم، من پسر کسی هستم که بینی مردم را زد تا بگویند لا اله الا الله..»^(۱)

به راستی «نور محمدیه»، کدامین سیمرخ است که این همه فضایل در مقابل او، حَسَب و نَسَب محسوب می‌شوند و او بر کدامین قاف آشیانه گزیده و کدامین مرغ است که عزم و همت رسیدن به او را دارد، راز مظلومیت حقیقی اهل بیت نیز همین است که درک فضایل آنان، حتی برای نوادر افراد بشر، محال است، چه رسد به عوام که همت آنان از اداره معاش و روزمرگی فراتر نمی‌رود:

«ای ابامحمد، همانا به خدا سوگند، نزد ما سرّی از سرّ خدا و علمی از علم او وجود دارد، به خدا سوگند هیچ ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که خداوند قلب او را به وسیله ایمان آزموده، آن را نمی‌تواند حمل کند و به خدا سوگند خداوند غیر از ما هیچ‌کس را به آن تکلیف نکرده و هیچ‌کس به وسیله آن خدا را عبادت نکرده، و همانا نزد ما سرّی [دیگر] از اسرار خدا وجود دارد که خدا ما را به تبلیغ آن امر فرموده، پس ما آنچه را مأمور به تبلیغ آن بودیم، تبلیغ نمودیم، اما هیچ‌کس را موضع و اهل و حمل‌کننده آن نمی‌یابیم تا این که خداوند متعال (برای دریافت سرّ اخیر) اقوامی را از گل محمد و آل محمد و ذریه او و نور آنان آفرید و آنها را از فضل رحمتی آفرید که محمد و آل او را آفرید.

پس این گروه، آنچه را که ما از خدا یافته بودیم، دریافت کردند پس آن را قبول کردند

۱- بحار الانوار / ج ۴۵ / ص ۱۳۷ / طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۳۲. به نقل از کتاب همراه با آل علی...

و عمل کردند، پس ذکر ما به آنان رسید پس قلوب آنها پر از معرفت و سخن ما شد، پس اگر غیر از این آفریده شده بودند، آن چنان نبودند، نه به خدا سوگند (در این صورت) توان حمل آن را نداشتند...»^(۱)

... پس شما نیز آنچه را امر به گذر از آن شده‌اید، بپوشانید و آنچه را خداوند متعال دستور به کتمان آن داده، کتمان نمایید. پس آن حضرت دست خود را بالا آوردند و گریه کردند و فرمودند: خدایا اینها گروه قلیلی هستند (اشاره به گروه اول که حامل بعضی اسرار هستند) خدایا زندگی و مرگ آنها را همانند زندگی و مرگ ما قرار ده و دشمن خودت را بر آنها مسلط نفرما که به وسیله آنها اسرار ما فاش گردد، و آلا اگر اسرار ما را افشا کنند، تو در زمین هرگز پرستش نخواهی شد و بر محمد و آل او صلوات بفرست

سلطان قلوب!

مباحث گذشته، در فهم فرازهای گوناگون زیارت آل یاسین، ضروری می‌نماید؛ از جمله کمالات آن نگار، سلطنت بر دلهاست و به همین دلیل در ادامه به طور اختصار به نحوه این حکومت، که از آن به "هدایت به امر" یاد می‌شود، می‌پردازیم:

یکی از جلوه‌های انسان کامل، مقام منیع "امامت" است و از جمله هنرهای امام این است که با تصرف عینی و تکوینی در قلوب، آنها را به مقصد می‌رساند و صد البته این نوع از هدایت، که به نام "هدایت به امر" است، از هدایت مخصوص انبیاء برتر است چون که فرد مهتدی

را به مقصد می‌رساند، در حالی که در هدایت انبیاء، صرفاً راه را به او نشان می‌دهند.

توضیح مطلب این که: قرآن کریم، هر جا، نامی از "امامت" می‌برد به دنبال آن متعریض هدایت می‌شود: **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا**^(۱): «و ما آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت نمایند»، از طرفی هدایتی که در امامت مطرح است، همواره با قید "بامرنا" همراه است. در آیات دیگری نیز چنین مسأله‌ای مشاهده می‌شود:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَايَاتِنَا يوقنون»: ما آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند، چرا که صبر کردند و همواره به آیات ما یقین داشتند»^(۲)

سؤال بعدی این است که منظور از "امر"، که در آیات شریفه آمده چیست؟ این سؤال را خود قرآن، چنین پاسخ می‌دهد: **«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»** «امر الهی همان است که هرگاه چیزی را اراده فرماید و به او بگوید باش، پس موجود می‌شود، پس منزّه است خدایی که ملکوت همه اشیاء در دست اوست»^(۳).

عالم امر!

قرآن کریم در آیات دیگری عالم هستی را به دو مرتبه - عالم خلق

و عالم امر - تقسیم می فرماید. «**أَلَا إِنَّ الْخَلْقَ وَالْأَمْرَ**»؛ "عالم خلق"، همان عالم "تدریج" و "ماده" و "تغییر" است در حالی که در "عالم امر"، از این اوصاف، خبری نیست، بلکه اموری که در آن جریان دارد، "دفعی"، "مجرد" و "ثابت" است، و اینها همان اوصافی است که در عالم "غیر مادی" جریان دارد و از آن به "ملکوت عالم هستی" تعبیر می شود و در آیه مورد استشهاد نیز، مورد تأکید قرار گرفته است:

«**فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ**»

خلاصه این که هدایت مخصوص امام، "هدایت به امر" است که به جنبه ملکوتی انسان، مربوط می شود و جنبه ملکوتی انسان، همان "مقام قلب" است که حقیقت وی را تشکیل می دهد، به عبارت دیگر، "قلب انسان" هدف هدایت امام است و چون در مقام ملکوت، سخن از تراحم و تداخل و تدریج وجود ندارد، لذا هدایت امام نیز، از هر گونه مانعی مبراست و آن دست غیبی، در قلب انسان، تصرف می نماید و بدون مزاحمت، آن را به مقصد می رساند.

روشن است که این تصرف، یک تصرف گزاف نیست بلکه آمادگی و استعداد قلبی انسان، شرط لازم برای چنین تصرفی است ولی کافی نیست بلکه "توجه به امام" را نیز می طلبد. به عبارت دیگر، هر قلبی به اندازه "استعداد" و "توجه" خویش، در معرض "هدایت به امر" قرار دارد و از آن دست غیبی، مدد می گیرد.

از خصوصیات دیگر این هدایت، این است که در حضور و غیاب

ظاهری امام، یکسان است و در دوران غیبت صغری و کبری، نیز جریان دارد و این خود، بشارتی است که ما را به ظهور می خواند: آیا آن که ملکوت اشیاء را در تصرف خویش دارد، غایب است یا آن که نه قلب دارد نه توجه؟ و این جاست که ظهور، از امام به مأموم، منتقل می شود و این مأموم است که بایستی از پرده غیبت و غفلت، خارج شود و پا در عرصه حضور معصوم بگذارد و این همان سیری است که در زیارت آل یاسین، دنبال می شود!

نوبهارست در آن کوش که خوشدل باشی که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی
چنگ در پرده همین می دهدت پند ولی و عظمت آن گاه کند سود که قایل باشی
گرچه راهی است پراز بیم ز ما تا بردوست رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی!

جهت اینکه امام، بتواند در قلب انسانها تصرف نماید، لازم است که بر تمام زوایا و خفایای قلب آدمی، آگاه باشد، به علاوه این که این اشراف بایستی همه جانبه بوده و در تمام زمانها و مکانها وجود داشته باشد و حتی خواب و بیداری امام نیز در آن تأثیری نداشته باشد حدیث زیر، به نقل از امام صادق علیه السلام بر همین اشراف دلالت دارد: "ابوذر غفاری سراغ رسول اکرم (ص) را گرفت به او گفتند در فلان نقطه باغ تشریف دارند، ابوذر متوجه شد، رسول اکرم در گوشه ای از باغ، خوابیده است و جهت اطمینان از خواب آن حضرت شاخه خشکیده ای را شکست (تا این که اگر رسول اکرم (ص) بیدار

است چشمان خود را باز کند والا ابوذر مزاحم آن حضرت نشود) پس رسول اکرم صدای شکستن شاخه را شنید و سر مبارک را بالا آورده فرمودند: «ای ابوذر، می خواهی مرا امتحان کنی آیا نمی دانی من در حالت خواب نیز، همانند بیداری، اعمال شما را مشاهده می کنم، چشمان من می خوابد اما قلبم نمی خوابد»^(۱)

در همین مورد است که یکی از شیعیان امام صادق می گوید: "من پسر عمویی داشتم که شخصی معاند و خبیث بود اما وقتی فهمیدم از نظر معیشتی در سختی است، مقداری کمک برای او فرستادم و به سوی مقصد حرکت کردم تا در مدینه خدمت امام صادق (ع) رسیدم آن حضرت به من فرمودند: «ای داود روز پنجشنبه اعمال شما را بر من عرضه کردند، وقتی در میان اعمال تو صله رحم را به فلان خویشاوندت دیدم، خوشحال شدم: «یا داود لَقَدْ عَرَضْتُ عَلَيَّ أَعْمَالَكُمْ يَوْمَ الْخَمِيسِ فَرَأَيْتُ فِيمَا عَرَضَ عَلَيَّ مِنْ عَمَلِكَ صَلَاتَكَ لِابْنِ عَمَّتِكَ فُلَانٍ فَسَرِنِي ذَلِكَ...»^(۲)

چنین نگاهی به امامت باعث می شود که فرد مؤمن در همین دنیا قیامت خود را بر پا ببیند، قیامتی که "میزان" و "صحنه محشر" آن، قلب مقدس امام معصوم است، لذا معرفت به معاد و فروع آن، تنها یکی از برکات معرفت امام است: **وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَالْبَعْثُ حَقٌّ وَ أَنَّ**

۱- "... یا أبادر تَحَدَّعْنِي؟ أَمَا عَلِمْتِ أُنِّي أَرَى أَعْمَالَكُمْ فِي مَنَامِي كَمَا أَرَاكُمْ فِي بَيْظَتِي أَنْ عَيْنِي تَنَامَانِ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي. (مجمع الرجال، ج ۲، ص ۵۷ به نقل از "ادب فنای مقربان" ص

۲- بحار، ج ۲۳، ص ۳۳۹

الصُّرَاطَ حَقًّا وَالْمِرْصَادَ حَقًّا وَالْمِيزَانَ حَقًّا وَالْحَشْرَ وَالْحِسَابَ حَقًّا... (۱)

یا رب سببی ساز که یارم به سلامت
فریاد گه از شش جهتم راه ببستند
ای آن که به تقریر و بیان دم زنی از عشق
درویش مکن ناله ز شمشیر احبّا
در خرقه زن آتش که خم ابروی ساقی
کوته نکند بحث سر زلف تو حافظ
با چنین نگاهی است که نه با "لفظ" و "مفهوم" و "زبان" و "عقل" که
با "قلب" و "جان" خویش در دریای آل یاسین به طهارت خویش
می پردازیم و در قعر آن، مروارید "معالم دین" خود را صید می کنیم و
این درّ گران سنگ را، ره توشه "سلوک سبز" آسمانی خویش قرار
می دهیم و محرابِ امامتِ خویش را به خم ابروی او می سپاریم و از
آن همه بینش سطحی در مورد امام، توبه می کنیم:

اگر در عمر خود روزی دمی بی او بر آوردم

از آن وقت و از آن ساعت ز عمر خود پشیمانم (۲)

زیارت آل یاسین در یک نگاه

از بحث "امامت تکوینی"، چنین بر می آید. که لازمه "هدایت به

امر، اشراف و سلطه امام بر قلب مهتدی است و این شخص مهتدی است که بایستی قلب خود را، در معرض هدایت امام قرار دهد و استعداد آن را در خود فراهم نماید، لذا مواجهه قلب مهتدی با امام، یک مواجهه عینی و حقیقی است و به صورت مجازی صورت نمی‌گیرد. "زیارت آل یاسین"، حاصل چنین مواجهه‌ای می‌باشد؛ به این صورت که قلب مهتدی در این زیارت، آرام آرام به قلب امام نزدیک می‌شود و در سایه این تقرّب، به حقیقت و باطن "معالم دین"، دست می‌یابد، به طوری که این جمله زیارت جامعه را تحقق عینی می‌بخشد: "بمواتکم علمنا الله معالم دیننا".

موالات و تعلم معالم دین

موالات (دوستی)، یک رابطه طرفینی است که میان دو موجود، برقرار می‌شود و اگر بخواهیم به تعبیر فنی سخن بگوییم، در حیطه "عقل عملی" صورت می‌گیرد که به قوای تحریکی و دایره عمل آدمی، مربوط می‌شود. سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که چگونه موالات، باعث تعلیم «معالم دین» می‌شود؟

موالات، یک دوستی دو طرفه است که در اثر قرب و "نزدیکی" قلب طرفین، صورت می‌گیرد، به دلیل این که موالات، از ریشه "ولی" است که به معنای "قرب و نزدیکی" است و نیز بر وزن "مفاعله" است که دلالت بر وقوع دو طرفه یک عمل می‌نماید.

از طرف دیگر، هر علمی یا حصولی است یا حضوری؛ در علم حصولی، ذهن انسان، با واسطه مفاهیم، با ماهیت معلوم پیوند برقرار می‌کند و به همین دلیل، مستقیماً با خود شیء، ارتباط ندارد، بلکه همیشه "معلوم بالذات" آن، صورت ذهنی است و سپس از طریق صورت ذهنی، با خود شیء خارجی، مرتبط می‌شود. در حالی که در "علم حضوری" نفس عالم با خود واقعیت مواجه می‌شود نه با مفهوم ذهنی آن، آنچه در مکاشفه، "شهود"، "محبت"، "موالات" و امثال اینها اتفاق می‌افتد، از سنخ علم حضوری است، لذا مواجهه عالم، نه با «مفهوم ذهنی» معلوم، بلکه با «وجود معلوم»، صورت می‌گیرد، به بیان ساده‌تر، "موالات" و "دوستی" یک امر قلبی است و لذا علم ناشی از آن نیز، ابتدا در ظرف قلب، حاصل می‌شود و همین که "قلب انسان" ظرف محبت اهل بیت گردد، به نحو حضوری و بدون نیاز به مفاهیم، معالم دین را در قلب خود کشف می‌کند، البته پس از این کشف حضوری است که مفاهیم ذهنی توسط عقل نظری، منتزع می‌شود، لذا در علم حضوری، "وجود" معلوم بر "مفهوم" ناشی از آن، تقدّم دارد، اما در علم حصولی، سر و کار ما صرفاً با مفهوم ذهنی است و تنها از طریق این مفهوم است که با واقعیت عینی معلوم، آشنا می‌شویم.^(۱)

به عنوان مثال، هر کسی در حال سرخوشی، خوشحالی را به علم

حضورى در قلب و نفس خود وجدان مى‌کند و پس از آن است که
 علایم این خوشحالى، در بدن وی ظاهر مى‌شود و نیز "عقل نظرى"،
 مفهوم "خوشحالى" را از آن برداشت و انتزاع مى‌کند لذا غم و شادى،
 دو امر حضورى هستند و نفس ما پس از وجدان عینى آنها، مفاهیم
 آنها را در مى‌یابد.

در زیارت آل یاسین نیز، مواجهه "امام" و "مهتدی" به صورت
 عینى و خارجى، صورت مى‌پذیرد و ارتباط قلبى میان این دو برقرار
 مى‌شود و چون قلب امام محل ظهور اسرار الهى و تجسم عینى معالم
 دین الهى است، لذا قلب مهتدی در این مواجهه، با معالم دین خود،
 آشنا مى‌شود، البته روشن است که این آشنایى، به صورت حضورى و
 عینى است و با حقیقت و باطن معالم دین، صورت مى‌گیرد و از سنخ
 مفاهیم نیست چرا که مفاهیم، اعتبارى هستند و در حیطه تشریح و
 قراردادهای شرعى و اجتماعى محقق مى‌شوند، اما حقیقت این
 مفاهیم، یک امر حقیقى است و به عوالم برتر بر مى‌گردد.

به زبان این نوشتار - که مبتنى بر آیه خزائن بود - مطلب مزبور به
 این صورت قابل تقریر است که "امام، خزینه حقیقى تمام حقایق
 هستى است و "مهتدی"، به وسیله اتحاد با قلب امام، بیش از پیش، به
 آن کوثر حقایق، نزدیک مى‌شود و رنگ و بوى حق را به خود مى‌گیرد
 و چون قلب امام، محل تجسم عینى حقایق دینى است از نتایج این
 ارتباط عینى، متصف گشتن به آن حقایق است که از آنها تحت عنوان

"معالم دین" یاد می‌شود مگر نه این است که "معالم دین" نیز مصداق شیء هستند و هر شیء نزد خداوند متعال، خزینه‌ها دارد.

هر شریعتی برای خود، مناسکی داشته که به صورت اعمال عبادی و دستورات شرعی در جامعه انسانی متجلی می‌شده: **"لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ"**: "برای هر امتی مناسکی قرار دادیم که به آن عمل کنند"^(۱) و پیروان آن شریعت، به وسیله آن مناسک، به خداوند تقرب پیدا می‌کرده‌اند. **"وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ"**: "برای هر امتی مناسکی قرار دادیم تا خدا را بر آنچه روزی آنان نموده است، یاد کنند"^(۲)

ذکر حقیقی، زمانی تحقق می‌یابد که انسانها، از ظاهر مناسک فراتر رفته به خزینه و باطن آنها راه یابند و آن مناسک را از "گوش" به "آغوش" در آورند، چرا که مناسک دینی، نیز مصداق شیء هستند و بر طبق آیه خزائن، دارای خزائنی می‌باشند که غیر مادی و در طول همدیگر می‌باشند و هنر انسان این است که به خزائن برین آن مناسک، راه پیدا کند و در همین جهت بود که حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) در حین ساختن کعبه، از خداوند درخواست نمودند تا حقیقت مناسک را به آنها نشان دهد و با ارائه آن حقیقت، آنها را خشنود گرداند... **"وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ"**^(۳): "و (حقیقت) مناسک ما را به ما نشان بده و به سوی ما توبه فرما که همانا تو

بسیار توبه کننده و رحیم هستی" و تنها خداوند است که قادر است با رحمت خاصه (رحیم) و توبه های مکرر (توَّاب) انسان را به باطن و حقیقت مناسک، نایل گرداند.^(۱)

در زیارت آل یاسین، دم عیسوی امام است که بر کالبد مرده سالک وزیدن می گیرد و او را احیا می کند و به همین دلیل است که از باطن آغاز می کند و بر باطن می وزد چرا که "هدایت به امر" امام، قلب مأموم را نشانه می رود و آن را با قلب خویش متحد می گرداند، به گونه ای که قلب مأموم، مرتبه نازله ای از قلب امام خویش می شود و تمام زیارت آل یاسین، تعمیق این اتحاد میان امام و مأموم است؛ در فراز اول، از منظر نور محمدیه (آل یاسین) با سالک، روبرو می شود و سپس اوصاف ذاتی خود را شفیع قرار می دهد و از قلب خویش، قلب زائر را نشانه می رود: «سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا دَاعِیَ اللّٰهِ وَ رَبَّانِیْ اِبَاتِه...» پس از آن که از درون، زائر را متحول کرد و قلب او را تسخیر نمود به "اوصاف" و "افعال" او، حمله ور می شود و تمام آنها را به تسخیر خویش در می آورد و فرازهای بعدی به این سیطره و تسلط اختصاص دارد و این سالک است که ابتدا در مقام "ذات" و پس از آن در مقام "وصف" و "فعل" خویش، از پرده غیبت به در می آید و به مقام حضور یار در می آید و ای کاش این درس بزرگ را همه ما سرلوحه زندگی خویش قرار می دادیم که: این ماییم که در غیبت، هستیم و مگر آن

"بت عیار" جز از ننگ ما به غیبت می رود؟

پس بهتر است در ظلمات گمراهی، سراغی از جان خویش بگیریم و آن را پیدا کنیم و دست او را در دست خداوند، قرار دهیم چرا که دست خدا بالای دست ماست^(۱) و تنها باید کمی روی خود را به آسمان کنیم و آن دست را، به عنوان میثاق بفشاریم: «و فی السماء رزقکم و ما توعدون»: «رزق شما و آنچه به شما وعده داده شد تنها در آسمان است»^(۲)

گرفتم ساغری از دست مستی تعالی الله چه مستی و چه دستی
بتی چون تو کجا در پرده ماند مگر از ننگ چون من بت پرستی^(۳)

"فراز اول" بیشتر به خصوصیات تکوینی امام می پردازد و "فراز دوم" و "سوم" به "خصوصیات تشریحی"، با این تفاوت که در فراز دوم، غلبه با "اوصاف" امام است که کمتر به غیر، نظر می کند و در فراز سوم، افعالی برشمرده می شود که از خلق، دستگیری می کند و رجوع به روایتی که پیش از این از امام صادق آوردیم، در این مقام، سودمند به نظر می رسد که طی آن امام، اسرار را به دو دسته تقسیم کردند که دسته اول مختص به امام است و سایرین نامحرم هستند و باب محرم شدن در آنجا مسدود است، اما در مرتبه ای پایین تر، امکان محرم شدن با امام وجود دارد، اما دل پر خون می طلبد، البته پایین تر از این

۱- ان الذین یبایعونک تحت الشجرة انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم: «ای رسول کسانی که زیر درخت با تو بیعت کردند در حقیقت با خداوند بیعت نمودند این دست خداست که بالای دست آنهاست» (فتح / ۱۰)

۲- ذاریات / ۲۲

۳- دیوان امام راحل

دو مقام، کسانی در مقام قول و رفتار، شباهتهایی هر چند ناخودآگاه به امام دارند که گرچه خود، از آن طرفی نمی‌بندد، اما چون "کَلْب معلّم"، از دین خدا - بی اجر و مزد - پاسبانی می‌کنند:

ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه مست از خانه برون تاخته‌ای یعنی چه
 زلف در دست صبا گوش به فرمان رقیب این چنین با همه در ساخته‌ای یعنی چه
 شاه‌خوبانی و منظور گدایان شده‌ای قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه
 نه سر زلف خود اول، تو به دستم دادی؟ بازم از پای در انداخته‌ای یعنی چه
 سخنت رمز دهان گفت و کمر راز میان در میان تیغ به ما آخته‌ای یعنی چه
 هر کس از مهره مهر تو به نقشی مشغول عاقبت با همه کج باختی یعنی چه
 حافظا در دل تنگت چو فرود آید یار خانه از غیر نپرداخته‌ای یعنی چه
 و این زائر است که یا خانه از غیر پاک نمی‌کند و با مهره مهری
 مشغول می‌شود و امام خود را "کج باز" می‌یابد که به او نظر نمی‌کند،
 یا این که مستحق دریافت سر زلفی می‌شود اما از خوف از پای در
 افتادن، به پیش نمی‌رود. خصوصاً این که آن جا سرهای بریده فراوان
 است و آن گاه جهت رهایی از عذاب وجدان، بی لیاقتی خود را چنین
 توجیه می‌کند:

در زلف چون کمندش ای دل میچکان جا

سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت

چشمت به غمزه ما را خون خورد و می‌پسندی

جانا روا نباشد خونریز را حمایت!

اما گروهی از ابتدا غسل زیارت را به نیت شهادت می‌کنند و چوبه دار خویش، بر دوش و سر در کف، به دنبال او می‌گردند و اصحاب سر می‌گردند:

هر چند بردی آبم، روی از درت نتابم جور از حبیب خوشتر، کز مدعی رعایت!
 آحادی از سالکان، به هیچ یک از این منازل اکتفا نمی‌کنند و آن چنان به پیش می‌روند که در سایه عنایت چهارده معصوم، به مقام حیرت می‌رسند و از عشق آنان استمداد می‌طلبند و از قید مصحف خوانی عاشق‌وار، رهایی می‌یابند و قرآن را از جان خویش قرائت می‌کنند همان جانی که به چهارده روایت (!) آشنایی دارد:

عشقت رسد به فریادگر خود به سان حافظ قرآن زبر بخوانی در چارده روایت
 فرد بی حوصله خامی که حوصله تدبری بیش از "قرائت ژورنالیستی" ندارد، از سنگینی قلم ما شکایت می‌کند و راستش را بخواهی، درست می‌گوید، اما چه کنم که به قول شاعر دامن او گرفته‌ام و او در حال رفتن است و به التماس من و شما نمی‌ایستد و می‌خواهد، ما را به خفتن و خواب دیدن بفریبد!

آن یار که عهد دوستی بشکست می‌رفت و منش گرفته دامن در دست
 می‌رفت و همی گفت که خوابم بینی پنداشت که بعد از این مرا خوابی هست!
 و تو که از خواندن این سطور خوابت می‌برد، از همین جا برگرد تو را به خیر و ما را به سلامت:

ای آن که به تقریر و بیان دم زنی از عشق ما با تو نداریم سخن، خیر و سلامت

درویش! مکن ناله ز شمشیر احبّاء کاین طایفه از کشته ستانند غرامت!

حدیث دلدادگی!

این همه که گفتیم، حکایت دلبری بود اما حکایت دلدادگی نیز شیرین است؛ زائر آل یاسین "جان" خود را به "جان" امام، "وصف" خود را به "وصف" او و "فعل" خود را به "فعل" او می‌زند و با سلامهای مکرر، در پی انس فراگیر و همه جانبه با آن مزورِ جامع کمالات، خود را به آب و آتش می‌زند و این همه سلام مکرر، که هر کدام در مرتبه‌ای غیر از دیگری صورت می‌گیرد، او را به حدی از استعداد می‌رساند که امام خویش را به "جوامع السّلام" تحیت می‌گوید: "السّلام علیک بجوامع السّلام".

و این جمله از زیارت، به منزله نقطه عطف و سکوی پرواز زیارت است و بعد از آن است که زائر، در طی فرار چهارم به "ذات" و "وصف" و "فعل" خویش، بر معالم دین خود - توحید، نبوت، امامت، عدل و معاد - شهادت می‌دهد و در فراز پنجم، همه را به امام می‌شناسد و متناسب با سطح معرفت خویش، "سعادت"، "شقاوت"، "امر به معروف" و "نهی از منکر" را در میزان امامت می‌نگرد «... یا مولای شقی من خالفکم...» و در انتهای این فراز - و نیز زیارت به مقام وحدت بر می‌گردد و با ایمان مجدد، همه معالم دین را در "توحید" و "ولایت" خلاصه می‌کند:

«فَنفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ
أَوْلَكُمْ وَأَخْرَكُمْ» و در عمل نیز، عهد خویش را استوار می‌گرداند: «و نصرتی
معدّة لكم و مودّتی خالصّة لكم»

و البته این همه بدون "برائت"، ناتمام است و لذا "برائت" نیز در
این مقام آخر ادا می‌شود و شاید این برائت، برائتی مخصوص باشد
که تا انسان معالم دین خود را به شهود نبیند، توان نیل به آن را ندارد
والّا در سطح پایین‌تر نیز، شروع سیر الی‌الله، بدون برائت ممکن
نیست: ... **أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّغُوتَ** (۱).

شاید این برائت، درجه‌اعلایی از برائت است که "برائت از غیر"
اوست، در حالی که برائت اولیه، از دشمنان اوست؛ برائت اولیه برای
"رفع" است و این برائت برای "دفع"، آن برای رفع طاغوت است و
این برای دفع آن، آن یکی طاغوت آمده را می‌راند، و این یکی
نمی‌گذارد که طاغوت بیاید، آن به عقل است و این به عشق، آن از
روی کینه است و این از سر صفا:

عشق می‌ورزم و امید که این فنّ شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود!
دوش می‌گفت که فردا بدهم کام دلت
سببی ساز خدایا که پشیمان نشود
حسن خلقی ز خدا می‌طلبم خوی تو را
تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود
نکته مهم اینکه، زیارت آل یاسین، با "ولایت" آغاز می‌شود و به
"ولایت" ختم می‌شود، مگر نه این است که دین در "ولایت" خلاصه

می شود؟!

زیارت آل یاسین، ما را به "کلّ خیر" دعوت می کند چرا که تمام خیر و برکت، در این است که کسی "دل"، "زبان" و "رفتار" خود را با میزان ولایت، هماهنگ سازد؛ رسول اکرم در بیان نورانی خویش، مسأله فوق را چنین ترسیم می فرماید: «ای علی همانا مثل تو مثل سوره توحید است که هر کس یک بار آن را بخواند مثل آن است که ثلث قرآن را خوانده باشد... و هر کس سه مرتبه آن را بخواند همانند کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد. و اما تو! هر کس تو را در "دل" دوست بدارد "یک سوم" ثواب تمام بندگان را خواهد داشت و هر کس به "دل" و "زبان"، تو را دوست بدارد "دوسوم" ثواب تمام بندگان را خواهد داشت و هر کس به "دل" و "زبان" و "دستش" تو را دوست بدارد، ثواب "تمام بندگان"، برای او خواهد بود. (۱)

پس از سیر مختصر در زیارت آل یاسین، اینک به شرح اجمالی فرازهای پنج گانه زیارت، می پردازیم، البته شرح فعلی در حدّی تفصیل می یابد که "سلوک سبز" مان به پژمردگی نگراید و از آفات "پیچیدگی الفاظ" و "غموض معانی"، در امان بماند.

فراز اول: اوصاف ذاتی: در حیطة تکوین

سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَسَّ، السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ذَاعِیَ اللّٰهِ وَ رَبَّائِیْ آیَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا بَابَ اللّٰهِ وَ دِیَانَ دِیْنِهِ، السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا خَلِیْفَةَ اللّٰهِ وَ نَاصِرَ حَقِّهِ، السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّةَ اللّٰهِ وَ دَلِیْلَ اِرَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا تَالِیَ کِتَابِ اللّٰهِ وَ تَرْجُمَانَهُ،

"سلام بر آل یاسین. سلام بر تو ای دعوت کننده به سوی خدا و پرورش دهنده آیات او. سلام بر تو ای دروازه خداوند و جزا دهنده دین او، سلام بر تو ای خلیفه خدا و یاری دهنده حق وی، سلام بر تو ای حجت خدا و کاشف از اراده وی، سلام بر تو ای تلاوت کننده کتاب خدا و ترجمه کننده حقایق و رموز آن"

چکیده فرازا اول:

فراز اول را از دو منظر گوناگون می توان مدّ نظر قرار داد:

۱- از منظر امامت: از این منظر، امام، "اوصاف ذاتی" خود را به زائر، معرفی می فرماید و بدین وسیله در صدد تسخیر "ذات" وی بر می آید و او را از ناحیه ذات، به جانب خویش می خواند، البته در این اوصاف، کسی شریک امام نیست و او بر قافِ کمال، آشیانه گزیده است: و أتونی باهکم اجمعین [یوسف به برادر خود پیغام داد که] همگی به مصر در آید^(۱)

۲- از منظر زائر: در این منظر، زائر ما مشمول "هدایت باطنی" امام قرار گرفته و چون ارتباط مزبور، میان "قلب امام" و "قلب مهتدی" برقرار می شود، بنابراین با سلامهای مکرر، خود را به قلب وی نزدیک می کند، چرا که او می داند تا قلب خود را با قلب امام "سلم" نکند، کار از پیش نمی رود و جهت آن که ادای سلام، به دور از نفاق باشد، بایستی "قلب سلیم" را تحفه سفر کرد:

ایدان روز که خاک سرکویش باشم ترک سرکرده و آشفته بویش باشم
 سرنهم بر قدمش بوسه زنان تا دم مرگ راز دار همه اسرار مگوش باشم
 شرط حصول "قلب سلیم" آن است که خداوند متعال با اسم
 "سلام" بر قلب وی تجلی نماید و او را از هرگونه غبار غیر خدایی،
 پاک گرداند تا در حصار امن و سلامت الهی واقع گردد و تنها در این
 صورت است که از خیر و برکت وجود "بقیة الله" بهره مند خواهد شد:
بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین... (۱)

در آیه فوق، "ایمان"، شرط دریافت خیر وجودی "بقیة الله"، بر
 شمرده شده و "ایمان" مزبور، زمانی محقق می شود که انسان، از مرتبه
 "اسلام" ظاهری گذشته باشد و به حریم امن "ایمان" ره یافته باشد،
 بلکه شرط تحقق چنین فوز عظیمی، "ایمان مضاعف" است: «یا ایها
 الذین آمنوا آمنوا بالله ورسوله و الكتاب الذی نزل علی رسوله...»:

"ای کسانی که ایمان آورده اید، به خدا و رسول و کتاب نازل او (قرآن)
 ایمان بیاورید" (۲) قلبی که کاملاً از لوث شرک پاک نشده باشد (۳)، ولو
 متصف به ایمان باشد، نمی تواند با قلب مطهر حضرت ولی عصر، در
 سلامت باشد و به همین دلیل، زائر ما نیازمند کسب طهارت خاصی
 است که توسط "ایمان مضاعف" حاصل می شود و به همین دلیل در
 آیه فوق، این مؤمنین هستند که بایستی ایمان بیاورند! (دقت فرمایید)

۲- نساء / ۱۳۶

۱- هود / ۸۶

۳- و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون (یوسف / ۱۰۶)

راز اتحاد چنان قلب مؤمنی با قلب مؤمن حقیقی (امام زمان) آن است که هر دو، مظهر اسم "سلام" می‌شوند و چون هر دو، مظهر یک حقیقت واحد هستند، دارای اتحاد بوده، تفاوت آنها به شدت و ضعف است و به این ترتیب، قلب مؤمن در سایه سلام بر امام زمان (عج) رنگ آن قلب مقدس را به خود می‌گیرد و این در حالی است که آن قلب منور، جز صبغه الهی نیست: «صِبْغَةُ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَخْنُ لَهُ عَابِدُونَ»^(۱) و به راستی که چه چیزی از صبغه الهی برتر و بهتر است؟! و صد البته این "صبغه"، در سایه "عبودیت" خداوند، حاصل می‌شود و به همین دلیل است که جمله "وَ نَخْنُ لَهُ عَابِدُونَ" به عنوان جمله پایانی آیه ذکر شد تا راه و رسم "خدایی شدن" را به ما بیاموزد. به همین دلیل است که زائر آل یاسین، بر تمام حالات و شئون امام خود، سلام می‌فرستد و بدین وسیله حالات و شئون گوناگون خود را با آن میزان حق، محک می‌زند چرا که او به حق دریافته که تمام حالات و شئون آن حضرت، رنگ و بوی "عبودیت" خداوند دارد:

راز است مرا و، راز گشایی خواهم	دردی است به جانم و دوائی خواهم
گر طور ندیدم و نخواهم دیدن	در طور دل از تو جای پای خواهم
گر صوفی صافی نشدم در ره عشق	از همت پیرره، صفایی خواهم
گر دوست وفایی نکند بر درویش	با جان و دلم از او جفایی خواهم

بردار حجاب، از رخت ای دلبر حُسن در ظلمت شب راهنمایی خواهم
 در جان منی و می نیایم رُخ تو در کنز عیان، کنز خفایی خواهم
 این دفتر عشق را بسند ای درویش من غرقم و دست ناخدایی خواهم^(۱)
 خلاصه سخن در این مقام این است که امام با ذات خویش، به
 تاراج ذات زائر آمده، فراموش نکنیم که زیارت آل یاسین از جانب
 خود حضرت ولی عصر رسیده، لذا با تیغ جمال ظهور می کند تا در
 همان دقایق نخست، مقاومت ذات زائر را در هم شکنند و سپس
 "ذات" و "وصف" و "فعل" او را به تاراج برد.

اول به وفا می وصالم در داد چون مست شدم جام جفا را سر داد
 پرآب دو دیده و پراز آتش، دل خاک ره او شدم به بادم بر داد!^(۲)

شرح تفصیلی فراز اول

«سلام علی آل یاسین»

زیارت، با سلام بر "آل یاسین"، شروع می شود و نکته مهم در این
 خصوص این است که "سلام"، از زبان خداوند بیان شده و خواننده
 عزیز می داند که این تحیّت، یکی از آیات قرآن کریم است و حضرت
 ولی عصر ما را با "تحیّت الهی"، به حضور خویش می خواند.

و این خود شاهد دیگری است که شاهد ما پرده برانداخته و مست
 از خانه برون تاخته و در حالی که سر زلف، به دست زائر داده، با تیغ

آخته، قلب او را نشانه رفته است و بحمدالله قصد تاراج تمام هستی ما دارد و به همین دلیل است که با سلام و تحیت مخصوص خداوند، نسبت به آل یاسین، زیارت را شروع می نماید: «سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنِ»^(۱) در نقل آمده که در این آیه شریفه، خداوند متعال بر محمد (ص) و آل او سلام می فرستد: «السَّلَامُ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ عَلٰی مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَعَلِیْهِمُ وَالسَّلَامُ لِمَنْ تَوَلَّاهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ»^(۲) زیرا امام صادق علیه السلام نیز در مورد آیه شریفه فرمودند: «یَاسِیْنُ مُحَمَّدٌ وَنَحْنُ آلُ یَاسِیْنِ»: «یَاسِیْنُ مُحَمَّدٌ اسْتِ وَما "آل یَاسِیْنِ" هَسْتِیْمِ»^(۳) البته آیه شریفه تنها بنا بر یکی از قرائت‌های معروف قرآن، به صورتی که در زیارت آل یاسین آمده، قرائت می شود^(۴) و آلا بر طبق بعضی از قرائت‌ها، تعبیر "آل یَاسِیْنِ" به - "کسر الف" - به کار رفته است.

شروع با آل یاسین

زیارت با سلام بر آل یاسین آغاز می شود، حال این سؤال، مطرح است که چرا زیارت به این صورت آغاز می شود. بعضی از احتمالاتی که به نظر نگارنده می رسد به شرح زیر است:

۱- زیارت آل یاسین، بیش از آن که وسیله وصال باشد، حکایت وصال و زبان حال کسی است که جان عطشناک خود را بامی گلگون،

۱- صفات / ۱۳۰ - ۲- معانی الاخبار، ص ۱۲۲

۳- همان، روایاتی به همین مضمون در همین منبع آمده است

۴- تفسیرالمیزان: ج ۱۷ ذیل آیه ۱۳۰ سوره صفات

سیراب نموده و اینک شرح آن وصال می گوید، چراکه ارتباط با امام، یک ارتباط روحی و عینی است و در ظرف قلب و روح، به وقوع می پیوندد و سپس از آن جا به سان چشمه‌ای، بر آبشار کلام جاری می شود.

چون سیر روحی زائر، به دست با کفایت مَزُور (امام) انجام می شود، لذا در آن مقام، بر "نور محمدیه" (آل یاسین) سلام می فرستد و سپس از باطن، به ظاهر سیر می کند: در بعضی از ادعیه نیز چنین سیری به چشم می خورد: "اللَّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيكَ اللَّهُمَّ عَرَفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ... فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَفْ حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي"^(۱) در دعای فوق نیز معرفت خدا، سبب معرفت رسول و معرفت وی، سبب معرفت حجت است و معرفت حجت الهی، سبب دینداری!

۲- حضرت ولی عصر، عصاره و چکیده فضایل آل یاسین است و زائر ما، با نظر به وی، "نور محمدیه" را می بیند و ابتدا به طور اجمالی، بر آن نور، سلام می فرستد و پس از آن، در طی زیارت، به تفصیل، آن ذوات مقدسه را، در آینه او می بیند. با این بیان، سرّ تمام زیارت، در همین یک جمله نهفته است و بقیه جملات، شرح و بسط همین جمله پربرکت است.

۳- شاید، اصل زیارت آل یاسین و تمام برکات آن، با آیه شریفه

"یکصدوسی ام" از سوره مبارکه "صافات"، مرتبط باشد و اسرار زیارت، با اسرار این آیه شریفه مرتبط باشد!! واللّٰه اعلم!

ای که مهجوری عشاق روا می داری	عاشقان را ز بر خویش جدا می داری
تشنه بادیه را هم به زلالی دریاب	به امیدی که در این ره به خدا می داری
ساغر ما که حریفان دگر می نوشند	ما تحمل نکنیم ارتوروا می داری
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست	عرض خود می بری و زحمت ما می داری
تو به تقصیر خود افتادی از این در محروم	از که می نالی و فریاد چرا می داری
حافظ از پادشهان پایه به خدمت طلبند	سعی ناپرده چه امید عطا می داری

توضیحی در مورد اسم جلاله الله

در زیارت آل یاسین، به خصوص فراز اول، اوصافی از قبیل "داعی الله"، "باب الله"، "خلیفة الله"، "حجة الله"، دلیل ارادة الله، "تالی کتاب الله"، برای امام زمان (عج) ذکر شده که وجه اشتراک این اوصاف، این است که تمام آنها با اسم "جلاله الله" مرتبط هستند؛ لذا جهت فهم این اوصاف، شناخت اجمالی اسم جلاله "الله" ضرورت دارد.

توضیح مطلب این است که خداوند متعال، دارای اسماء حسناى فراوانی است که واسطه میان حضرتش با مخلوقات می باشند: "الله الأسماء الحُسنى فادعوه بها": خداوند دارای اسمایی است پس خدا را به وسیله آن اسماء

بخوانید.^(۱) و به وسیله آن اسماء، حوائج مخلوقات برآورده می‌شود. هر کدام از اسماء مزبور، دارای وسعت و دایره خاصی است و هر کدام از آنها، در دایره مخصوص به خود حکم می‌راند، به عنوان مثال، اسم "رزاق" متکفل روزی خلایق است، بیماران شفای خود را از اسم "شافی" می‌طلبند و مؤمنین، تقرب خویش را از دریچه اسم "رحیم" جست و جو می‌کنند. این اسماء همگی در یک رده و مقام قرار ندارند، بلکه بعضی از آنها بر بعضی دیگر، سیطره و حاکمیت دارند، سیطره بعضی از اسماء همانند اسم شریف "رحمان"، بسیار وسیع است و همه مخلوقات را شامل می‌شود و اسمایی مانند "رزاق"، "خالق"، "شافی" و... را تحت شمول خود دارد.

در میان این اسماء، اسم جلاله "الله"، از جایگاه و منزلت ویژه‌ای برخوردار است که قابل قیاس با هیچ اسم دیگری نیست^(۲) و در روایات متعددی از آن به عنوان "اعظم اسماء الهی" یاد شده است:

- عن امیرالمؤمنین علیه السلام: "إِنَّ قَوْلَكَ اللَّهُ، أَكْبَرُ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ

عَزَّوَجَلَّ": همانا قول تو الله، آن برترین اسم از اسمای خداوند عزوجل است"

- عَنِ الصَّادِقِ: "وَاللَّهُ إِلَهُ كُلِّ شَيْءٍ": الله خدای همه اشیاء است"^(۳)

۱- اعراف / ۱۸۰

۲- گرچه از کلام بعضی از بزرگان، استفاده می‌شود که اسم "رحمان" را در ردیف اسم "الله" می‌دانند ولی دلایل و شواهد کافی بر مدعای خود ندارند. (تفسیرالمیزان ج ۱، ذیل / آیه بسیم الله الرحمان الرحیم)

۳- تنبیه، ج ۱، ص ۳۱۵

امام، مظهر اسم الله

تمام امور هستی، توسط اسماء حسناى الهى اداره مى شود و هر موجودى، مظهر يك يا چند اسم از اسماء حسناى الهى است: به عنوان مثال، بعضى مظهر اسم "شافى" و برخى ديگر مظهر اسم رزاق هستند، تنها انسان كامل است كه مظهر همه اسماء حسناى الهى است، او تنها آينه‌اى است كه توان ارائه تمام اسماء حسناى الهى را دارد و "مجمع البحرين" هستى است كه حاوى تمام صفات جمال و جلال الهى است.

توضيح مطلب اين است كه بر طبق "آيه خزائن"، هر چيزى كه در عالم مشاهده مى شود، در نزد خداوند متعال، داراى خزائن غير مادى است، چون خزائن، داراى شرافت وجودى برترى هستند، لذا در حقيقت، هر شىء ابتدا در آن مقام، تحقق پيدا مى كند و سپس از آن جا به عالم ماده نزول مى كند و در همين مورد است كه قرآن كريم، از نزول برخى اشياء سخن مى گويد: "انزلنا الحديد فيه باس شديد..." «... ما آهن را نازل كرديم كه داراى سختى و شدت است...»^(۱)

بر همين اساس است كه بحث از "ظهور" و "مظهريت" به ميان مى آيد، هر شىء كه در مرتبه خزائن وجود دارد، "ظاهر" است و جهت حضور در عوالم پايين تر - از جمله عالم ماده - نياز به "مظهر" دارد، رابطه ميان "ظاهر" و "مظهر"، همان نسبت و رابطه ميان "بود" و

"نمود" و "جلی" و "مَجَلی" است.

اسماء حُسنای الهی نیز، در مقام خزائن، یک نحوه وجود دارند و جهت ظهور در عالم طبیعت، نیازمند "مَظْهَر" هستند و نیز هر کدام از سایر اسماء، نیازمند چنین مظاهری هستند و البته وقتی در این جا سخن از نیاز به میان می آید، نبایستی نقص و کاستی را در ذهن ما تداعی کند، چرا که در این جا خود "مَظْهَر"، یک موجود مستقل نیست که "ظاهر"، به آن نیازمند باشد، بلکه وجود خود را از "ظاهر"، دریافت می نماید و در واقع این عالم طبیعت است که جهت بهره‌مندی از فیض خزائن، به مَظْهَر نیازمند می باشد و اَلَّا خَزَائِن، در اصل وجود خود، نیازمند مَظْهَر نیستند.

این نوع از اضافه را در اصطلاح، "اضافه اشراقی" می گویند که بر خلاف نوع دیگر از اضافه (اضافه اعتباری)، دو موجود مستقل در میان نیست که میان آنها رابطه برقرار باشد، بلکه یک وجود است که در دو یا چند مرتبه ظاهر می شود و ما در نگاه به آن موجود، هنگامی که به مرتبه برین و اصیل آن نظر می کنیم از آن به عنوان "ظاهر" یاد می کنیم و هنگامی که به مرتبه پایین تر نظر می کنیم، تعبیر "مَظْهَر" را به کار می بریم:

پیش از اینت بیش از این اندیشه عشاق بود

مهرورزی تو با ما شهرة آفاق بود

یاد باد آن صحبت شبها که با نوشین لبان

بحث سر عشق و ذکر حلقه عشاق بود

پیش از این کاین سقف سبز و طاق مینا برکشند

منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

از دم صبح ازل تا آخر شام اید

دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

بر در شاهم گدایی نکته‌ای در کار کرد

گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار

دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود

در شب قدر از صبحی کرده‌ام عیبم مکن

سرخوش آمد یار و جامی بر کنار طاق بود

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد

دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود

آری به قول حافظ، در عالمی برتر، مهرورزی ما با او، شهره آفاق

بود و با نوشین لبان، همنشین بودیم و سر عشق را جست و جو

می‌کردیم و فارغ از سقف جهان، خیره در طاق ابروی او بودیم، او ناز

می‌کرد و ما اظهار نیاز، او به ما مشتاق بود و ما به او محتاج و در هر

مرتبه‌ای از عالم هستی، رزاق بودن او را می‌دیدیم، آن چنان که ساق سیمین وی، رشته تسبیح ما بگسست و پس از این همه بود که از بد حادثه، به عالم طبیعت در آمدیم و از او غافل شدیم، اما کسانی راه برگشت در پیش گرفتند و در ورای این همه ظلمت و تیرگی، از او سراغ گرفتند و تا یافتن وی دمی نیاسودند، اما با کمال تعجب دیدند که چیزی جز او نیست و غیر او عدمهای "وجودنما" هستند:

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم

این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو

خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم

هر دم از روی تو نقشی زنده راه خیال

با که گویم که در این پرده چه‌ها می‌بینم

کس ندیدست ز مشک ختن و نافه چین

آنچه من هر سحر از باد صبا می‌بینم

به هر حال، ظاهر، به مظهر نیازی ندارد و این مظهر است که تمام هستی خود را مدیون ظاهر است و اینکه گفته می‌شود، ظاهر، تنها در ظهور خود نیازمند مظهر است از باب ضیق کلام است بلکه به قول حافظ، به او مشتاق است، آن هم از باب اشتیاقی که به ذات خود دارد و به همین دلیل است که اگر نازی کند، در دم فرو ریزند قالبها! لذا گرچه می‌گوییم "ظاهر، در ظهور خود محتاج مظهر است" اما این را

هم بگوییم که "ظاهر، اصلاً نیازی به ظهور ندارد" و به طریق اولی، به مظهر نیازمند نیست و ظهور وی از روی ناز است و در این ناز هم، نه دنبال جود است نه مترصد سود! بلکه این ناز و عشوه، از لوازم ذات اوست و به همین دلیل، باید التماسش کرد تا پرده از رخ بردارد:

پرده بردار ز رخ چهره گشا ناز بس است عاشق سوخته را دیدن رویت هوس است
دست از دامنتم ای دوست نخواهم برداشت تا من دلشده را یک رمق و یک نفس است^(۱)

اسم شریفه "الله"، برترین اسماء الهی است و جهت ظهور خود مظهر می طلبد و این مظهر کسی نیست، مگر انسان کامل، که شمع جمع آفرینش و گل سرسبد آن است، زیرا امام زمان در توقیع شریف فرمودند: "ما مخلوقات خدا هستیم و سپس بقیه عالم، مخلوقات ما هستند": "نحنُ صنائعُ ربِّنا والخلقُ بعْدُ صنائِعُنَا"^(۲) و خداوند متعال آنچه را از اسم اعظم قابل ظهور بود، در وجود اهل بیت محقق ساخت: «... سَمِعَتْ ابا عبد الله عليه السلام يَقُولُ اِنَّ عَيْسَى بِنَ مَرْيَمَ اُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَاَنَّ يَفْعَلُ بِهِمَا وَ اُعْطِيَ مُوسَى اَرْبَعَةَ اَحْرَافٍ وَ اُعْطِيَ اِبْرَاهِيْمَ ثَمَانِيَةَ اَحْرَافٍ وَ اُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفًا وَ اُعْطِيَ اٰدَمُ خَمْسَةَ وَ عِشْرِيْنَ حَرْفًا وَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى جَمَعَ ذٰلِكَ كُلَّهُ لِ مُحَمَّدٍ وَ اِنَّ اِسْمَ اللّٰهِ الْاَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا، اُعْطِيَ مُحَمَّدًا اِثْنَيْنِ وَ سَبْعِيْنَ حَرْفًا وَ حُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَّاحِدٌ»: از امام صادق شنیدم که فرمودند: همانا به عیسی بن مریم دو حرف داده شد که با آن عمل می کند و موسی چهار حرف، ابراهیم هشت حرف، نوح پانزده حرف و آدم را بیست و پنج

۱- دیوان امام راحل (رض)

۲- طبرسی. الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۷۸ به نقل از مکبیل المکارم

حرف دادند و خداوند متعال همه آنها را برای محمد (ص) جمع کرد، همانا اسم اعظم الهی دارای هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آن به وی (محمد) عطا شد و یک حرف از او محجوب ماند^(۱)

البته ائمه اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - نیز، در این مقام و منزلت با آن حضرت شریک هستند و از هفتاد و سه حرف از هفتاد و دو حرف برخوردار هستند: «... وَ عِنْدَنَا مِنْهُ اِثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللّٰهِ، مُسْتَأْتِرٌ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ»^(۲)، آن حضرات، تنها کسانی هستند که تمامی علم قرآن نزد آنهاست در حالی که خود قرآن، حاوی همه علوم است. نتیجه این که آن حضرات، عالم به تمام علوم هستی هستند:

«... وَاللّٰهِ اِنِّیْ لَأَعْلَمُ كِتَابِ اللّٰهِ مِنْ اَوَّلِهِ اِلٰی اٰخِرِهِ کَاَنَّهُ فِیْ کَفِّیْ، فِیْهِ خَبْرُ السَّمَاوٰتِ وَ خَبْرُ الْاَرْضِ وَ خَبْرُ مَا هُوَ کَاِنُّنْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: فِیْهِ تَبْیَانُ کُلِّ شَیْءٍ...» به خدا سوگند من کتاب خدا را از اول تا آخر آن می دانم به طوری که گویی در کف دستم قرار دارد، در آن اخبار آسمان و زمین و تمام هستی وجود دارد خداوند متعال در قرآن می فرماید: در قرآن همه چیز بیان شده است.^(۳)

خلاصه کلام این که، امام مظهر اسم الله است اما سایر افراد بسته به درجه رشد و تعالی خود، مظهر یک یا چند اسم از اسامی حق تعالی هستند؛ انسان کامل به کسی گفته می شود که مظهر همه اسماء

۲- همان، حدیث ۶۱۱

۱- همان، حدیث ۶۱۱

۳- اصول کافی، ج ۱، حدیث ۶۰۶

الهی است و چون هر اسم دارای درجات فراوانی است، نوعی تفاضل و برتری در میان خود انسانهای کامل نسبت به یکدیگر، قابل تصور است، اما وجه اشتراک همه آنها، همین است که قادرند، همه اسماء الهی را در وجود خود به ظهور برسانند. البته ممکن است گروهی از انسانها، بر اثر سوء اختیار خویش، بیش از حیوانات و نباتات و جمادات، مظهر اسماء الهی نباشند!

برگشت به اصل کلام:

امید است با توضیحات گذشته، جواب این سؤال برای خواننده محترم روشن شده باشد که: "چرا اوصاف حضرت ولی عصر در فراز اول، با اسم جلاله "الله" مرتبط هستند؟

حاصل کلام این شد که چون آن حضرت، مظهر تامّ و کامل اسم شریفه "الله" است، بنابراین با تمام وجود و اوصاف خویش، او را فریاد می زند؛ بعضی انسانها "عبدالرزاق" هستند و تنها خدای رزاق را می شناسند و بعضی دیگر "عبدالوهاب" هستند و او را به بخشش می شناسند و بر همین اساس، روحیات و حالات هر کدام، متناسب با اسمی است که در آنها به ظهور رسیده است، اما قلیلی از افراد، "عبدالله" هستند و بنده رحیم و رحمان و لطیف و جبار و... نیستند البته چون "الله" جامع همه اسماء الهی است، اگر کسی مظهر اسم "الله" باشد، تمام کمالات موجود در سایر اسماء را دارد و جامع همه

اسماء حسناى الهى است: عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ خُطْبِهِ: «إِنَّا آلُ مُحَمَّدٍ كُنَّا أَنْوَارًا حَوْلَ الْعَرْشِ فَأَمَرَنَا اللَّهُ بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا ثُمَّ هَبَطْنَا إِلَى الْأَرْضِ فَأَمَرَنَا اللَّهُ بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ أَهْلُ الْأَرْضِ بِتَسْبِيحِنَا فَأَنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبَّحُونَ»:

«همانا ما آل محمد انوارى حول عرش الهى بوديم پس ما را دستور داد تا تسبيح او بگويم، پس تسبيح گفتيم و ملائکه توسط تسبيح ما، تسبيح گفتند، سپس به زمين، هبوط کرديم پس امر شديم و تسبيح گفتيم، پس به وسيله تسبيح ما اهل زمين تسبيح گفتند، پس تنها ما به "صفشدگان" و "تسبيح گويندگان" هستيم»^(۱)

تمام صفاتى که در اين فراز ذکر شده مختص به آن حضرت است و در اين فراز، "ذات" آن حضرت توصيف مى شود و "اوصاف تکوينى" وى مورد اشاره قرار مى گيرد:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا عَيْنِ اللَّهِ وَ رِيَانِي آيَاتِهِ

امام زمان، به دليل مظهريت خود نسبت به اسم مبارکه "الله"، با "ذات" و "وصف" و "فعل" خویش، از او حکایت می کند و در حقیقت، به طور عینی و تکوینی - و صد البته به صورت تشریحی - به سوى خدا دعوت می کند و نیز به وسيله هدايت به امر، بندگان مستعداً را به مقصدشان می رساند. وجود مبارک آن حضرت، مظهرالله است و به او دعوت می کند، بنابراین اگر کسی دارای استعداد کافى

باشد، به مقصد حقیقی دعوت امام، که همان "الله" است، نایل خواهد شد.

زائر آل یاسین، بر "داعی الله"، سلام می فرستد و به وسیله این سلام به او تقرّب می جوید. و چون الله، جامع جمیع کمالات است، زائر آل یاسین نیز، در حد وسع خویش، به این کمالات متصفّ می گردد و با آن اسم مبارک، همدم می شود. وی با این سلام، لبیک خود را نسبت به "داعی الله" اعلام می دارد و به دعوت قرآن کریم، لبیک می گوید: «يا قَوْمَنَا اَجِيبُوا دَاعِيَ اللّٰهِ وَاٰمِنُوْا بِهٖ، يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ وَ يُجِزْكُمْ مِّنْ عَذَابِ الْاٰلِمِ وَا مَنْ لَا يُجِيبْ دَاعِيَ اللّٰهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِى الْاَرْضِ وَا لَيْسَ لَهٗ مِنْ دُوْنِهٖ اَوْلِيَاءُ، اَوْلٰئِكَ فِى ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ:

ای قوم من دعوت کننده به سوی الله (داعی الله) را اجابت نمایید و به وی ایمان آورید تا خداوند گناهان شما را ببامرزد و شما را از عذاب دردناک ننگه دارد و هر کس داعی الله را اجابت نکند، در زمین پناهگاهی ندارد و جز خدا سرپرستی نخواهد داشت، پس اینان در ضلالت آشکاری قرار دارند»^(۱)

همین عینی و عملی بودن دعوت آن حضرت، و "داعی الله" بودن اوست، که او را "ربّانی آیات حق تعالی"، قرار می دهد، چرا که وی مظهر اسمی است که ربّ همه عالمین است: "الحمد لله ربّ العالمین"^(۲) و به همین دلیل، خود وی پرورش دهنده همه عالم است و صد البته،

۱- احقاف / ۳۱-۳۰

۲- حمد / ۲: مظهر "رب العالمین"، ربّ همه عالم است به نحو مظهریت و همد عالم آیات الهی هستند.

همه عالم هستی، آیات حق هستند؛ وی در مقام ثبوت، "داعی الله" است و در مقام اثبات، ربّانی (پرورش دهنده) آیات خداوند است: "و ربّانی آیاته".

برای لغت "ربّانی"، معانی گوناگونی ذکر شده که بعضی از این معانی، عبارتند از: "کسی که به شدت به دین خدا تمسک می جوید"، "متأله عارف به خداوند"، "کسی که امور مردم را صلاح و تدبیر می کند"، "راسخ در علم"، "کسی که با علم خود، "وجه الله" را می طلبد"، "منسوب به ربّ" (الف و نون برای مبالغه به کار می رود)، "کسی که نفس خود را با علم تربیت می کند"، "کسی که علم را می پرورد"، "کاملین در علم و عمل".^(۱)

البته به نظر می رسد که معانی فوق، عمدتاً معانی اصطلاحی یا لوازم معنای واژه "ربّانی" است و الا اصل این کلمه از ریشه "رب ب" و به معنای پرورش دادن است و به نظر می رسد که معنای مناسب این واژه در زیارت آل یاسین، همان "پرورش دهنده" باشد و معنای لغوی آن، بیشتر مدّ نظر باشد تا معنای اصطلاحی.

زائر آل یاسین نیز با سلام بر ربّانی آیات الهی، قصد دارد تا پس از لبیک دعوت وی، خود را تحت تربیت او قرار دهد و در خیل مشتاقان او در آید: "السّلام علیک یا... ربّانی آیاته" و به شرف "آیه اللّهی" نایل شود.

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست

مّت خاک درت بر بصری نیست که نیست

نساظر روی تو صاحب نظرانند آری

سرگیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان، خبری نیست که نیست

غیر از این نکته که حافظ ز تو ناخشنود است

در سراپای وجودت هنری نیست که نیست

السلام علیک یا باب الله و دیتان دینه

آری، آن حضرت "داعی الله" و "ربانی آیاته" است و چون برخوردار

ما، با آن امام عظیم الشان، یک مواجهه قلبی و عینی است لذا آن

حضرت، به منزله دالان ورودی اسم "الله" است، همانگونه که هر

فردی در مواجهه با وی، مورد سنجش قرار می‌گیرد و ثقل و سخافت

شخصیتش آشکار می‌شود؛ مانند این که انسان، در مباحثه با یک

دانشمند عظیم الشان، بر درجه علم و آگاهی خویش، واقف می‌شود و

به این ترتیب جمله بعدی این فراز، شکل می‌گیرد: "السلام علیک یا باب

الله و دیتان دینه"

دیتان - به فتح دال و تشدید یاء - از اسماء حق تعالی و به معنای

حاکم، قهار و قاضی است^(۱)؛ آری، امام معصوم، حاکم دین خداست

و بر اریکه قضاوت در دین خداوند تکیه زده. وی هرگونه نزاعی را در

حیطه دین - چه در حیطه تکوین و چه در حیطه تشریح - فیصله می دهد، چرا که تجسم عینی دین خداست و هر کسی در عقیده، اخلاق و رفتار او، دین خدا را آشکارا مشاهده می کند.

البته با توجه به سیاق عمومی فراز اول، که به اوصاف تکوینی امام اشاره دارد، شاید بتوان گفت که در این جا نیز، "دیان"، به معنای تکوینی آن منظور است به این معنا که چون آن حضرت، تجسم عینی دین خداست، لذا در خصوص عقیده، اخلاق و عمل، که مجموعاً دین را تشکیل می دهند، حاکم و قاضی است و به هر شک و تردید و نزاعی فیصله می دهد: «السلام علیک یا... دیان دینه»

السلام علیک یا خلیفة الله و ناصر حقه:

"خلیفه"، از "خلف" می آید و به کسی گفته می شود که در غیاب "مستخلف عنه"، تمام شئون وی را بر عهده داشته باشد و به بیان ساده تر، جانشین تامّ الاختیار او باشد، البته این در صورتی است که دایره خلافت، مطلق باشد و قیدی نخورده باشد، کما اینکه در زیارت آل یاسین، لفظ "خلیفه"، مطلق و بدون قید، به کار رفته و محدود به حدّی نیست و از آن جا که خداوند، در تمام هستی، ربوبیت دارد و در آسمان و زمین اله است، پس خلیفه تامّ او هم در آسمان "خلیفه الله" است و هم در زمین: "هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله"^(۱۲) گرچه در بادی

۱- جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۶ / نیز تفسیر تسنیم، ج ۳، از ایشان / نیز

امر، ساکن زمین است.

مسلم است که خداوند متعال، در هیچ زمان و مکانی، غایب نیست، تا سخن از "خلف" وی به میان آید، لذا لازم است محدودیتها و قيود را از خلافت خداوند حذف کنیم تا به واقع مطلب نایل شویم؛ واقع امر، این است که چون خداوند متعال، در همه زمانها، مکانها، قيود و شرایط حاضر است: و به تمام اشياء احاطه دارد: "انّه بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ"^(۱) لذا خلافت از او به نحو "آئینه بودن" و "مظهریت" است، یعنی خلیفه تام خدا، مظهر تمام اسماء و صفات الهی و جامع آنهاست اما این همه را نه به صورت مستقل، بلکه به نحو بالعرض دارد، او نیز همانند دیگران، بر اثر نازی از جانب خداوند، قالب تهی می‌کند و در قبال ذات لایزال او، جایی برای عرض اندام ندارد، بلکه به منزله تصویری است که در حین ارتباط خود با یک شیء، او را نشان می‌دهد و از خود چیزی ندارد، و در همین باره که امیر بیان، خود را بزرگترین آیت خداوند، معرفی می‌نماید: "ما لله آية اكبر مني"^(۲)

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد	عارف از خنده می در طمع خام افتاد
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد	این همه نقش در آینه اوهام افتاد
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود	یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد
غیرت عشق، زبان همه خاصان ببرید	کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد

من ر مسجد به خرابات نه خود افتادم اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
 آن شد ای خواجه که در صعومه بازم بینی کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد
 زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کان که شد کشته او نیک سرانجام افتاد
 هر دمش با من دلسوخته لطفی دگراست این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد
 صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی زین میان حافظ دلسوخته بد نام افتاد
 اینک آن بت عیار، در کسوت "خلیفة اللّهی" بر زائر ما وارد شده و
 این زائر آل یاسین است که طمع در لب جانان کرده و از عواقب این
 طمع نمی ترسد، مگر نه این که آدم "صفی الله" بر اثر چنین هوسسی، راه
 "هبوط" در پیش گرفت و گرفتار جست و جوی آب و دانه گشت: امام
 رضا علیه السلام واقعه مزبور را چنین نقل می فرماید: "وقتی خدای سبحان
 آدم را اکرام نمود و او را مسجود ملائکه قرار داد و وارد بهشت فرمود، آدم (ع) با خود گفت،
 آیا خداوند بشری برتر از من آفریده است؟

به او خطاب شد: ای آدم سر خود را بلند کن و به ساق عرش، نظر نما و چون آدم به
 ساق عرش نگریست مشاهده کرد که بر ساق عرش نوشته: لا اله الا الله، محمد رسول
 الله و علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمة سیده نساء العالمین و الحسن
 و الحسین سیدا شباب اهل الجنة"

عرض کرد: پروردگار من اینان چه کسانی هستند؟ فرمود "اینان از فرزندان تو
 هستند و از تو و تمام مخلوقات من برترند و اگر آنها نبودند، نه تو رامی آفریدم و نه
 بهشت و جهنم و نه آسمان و زمین را.

آن گاه فرمود: مبادا با چشم حسادت (غبطه) به آنها نظر کنی و الا تو را از جوار خویش

بیرون می‌کنم، لیکن آدم با چشم حسد (غبطه) به آنان نگریست و آرزوی مقام آنها کرد، لذا شیطان بر او مسلط شد و در نتیجه از درخت ممنوع خورد، حوا نیز بر اثر چنین نگاهی به حضرت فاطمه - سلام الله علیهما - تحت سلطه شیطان واقع شد و در نتیجه او نیز، همچون آدم، از شجره ممنوعه تناول کرد و در نهایت، خدای سبحان، هر دو را از بهشت خود، اخراج کرد و به سوی زمین هبوط داد.^(۱)

ز ساقی کمان ابرو شنیدم که ای تیر ملامت را نشانه
 نبندی زان میان طرفی کمروار اگر خود را ببینی در میانه
 برو این دام بر مرغی دگر نه که عنقا را بلندست، آشیانه
 که بندد طرف وصل، از حسن شاهی که با خود عشق بازد جاودانه
 ندیم و مطرب و ساقی همه اوست خیال آب و گل، در زه بهانه
 بده کشتی می تا خوش برانیم از این دریای ناپیدا، کرانه
 وجود ما معتمایی است حافظ! که تحقیقش فسون است و فسانه

او "خلیفه الله" است و تنها هموست که می‌تواند حق را یاری کند؛ گرچه هرکسی می‌تواند حق را یاری نماید، اما یاور حقیقی حق، کسی است که بتواند حق این یاری را، ادا نماید، مگر نه این است که ناصر حقیقی خداست: "و ما النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ"^(۲)

غیر از او، تنها زمانی می‌تواند حق را یاری کند که مظهر اسم، "ناصر" شود و از جانب حضرتش "منصور" باشد و زائر آل یاسین، در

۱- آیت الله جوادی، نسیم، ج ۳، ص ۳۶۴.

۲- آل عمران / ۱۲۶

پی مفتخر شدن به نصرت الهی است و این مقام را با سلام بر مظهر حقیقی اسم ناصر، طلب می‌کند: "السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا خَلِیْفَةَ اللَّهِ وَ نَاصِرَ حَقِّهِ"

که برد به نزد شاهان ز من گدا پیامی که به گوی می‌فروشان دو هزار جم به جامی
 شده‌ام خراب و بدنام و هنوز امیدوارم که به همت عزیزان برسم به نیک نامی
 تو که کیمیا فروشی نظری به قلب ما کن که بضاعتی نداریم و فکنده‌ایم دامی
 عجب از وفای جانان که عنایتی نفرمود نه به نامه‌ای پیامی نه به خامه‌ای سلامی
 اگر این شراب خامست اگر آن حریف پخته به هزار بار بهتر، ز هزار پخته، خامی
 ز رهم می‌فکن ای شیخ به دانه‌های تسبیح که چو مرغ، زیرک افتد، نفتد به هیچ دامی
 بگشای تیر مژگان و بریز خون حافظ که چنان کشنده‌ای را نکند کس انتقامی

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حِجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ ارَادَتِهِ:

و اینک که امام، دست ناصر خویش را، در دستان زائر ال یاسین، قرار داده است، دیگر حجت، بر او تمام است و بهانه‌ای برای نرسیدن به مقصد، باقی نمی‌ماند و به همین دلیل است که امام با نام "حجة الله"، بر وی ظهور می‌کند، تا او را در حد و اندازه خویش، حجت الهی بر بندگان قرار دهد و به راستی انسان در هر کجا و هر موقعیتی که باشد، خدا را در آن جا حجتی خواهد بود و صد البته حجت بالغه از آن خداست و هیچکس، برای بازماندن از راه حجتی ندارد: "فَلِلَّهِ الْحِجَّةُ الْبَالِغَةُ"^(۱) و بزرگترین حجت خدا، امام معصوم است که به سراغ زائر

آمده تا او را به بارگاه قرب واصل گرداند و چون آن حضرت، مظهر اسم "الله" است، با تمام وجود خود، از خواست و اراده الهی خبر می‌دهد، گرچه خدا را مثل - به کسر میم و سکون ثاء - و مانندی نیست: "لیس کمثله شیء"^(۱)، اما او را مثل - به فتح میم و ثاء - اعلایی است که همان انسان کامل است که با ذره ذره وجود خویش از او حکایت می‌کند: "وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ"^(۲) همان گونه که در "زیارت جامعه کبیره"، او را به همین عنوان، مورد خطاب قرار می‌دهیم: "وَالْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ"^(۳)

در اینجا است که زائر ما، تمام همّت خویش را مصروف دریافت این فیض عظیم و فوز بی نظیر می‌گرداند: "السّلام علیک یا حجّة الله و دلیل ارادته". وی در ورای اراده معصوم، بلکه قبل و همراه آن نیز، "اراده الهی" را می‌بیند و در صدد کشف آن گوهر گرانبهاست.

در مواجهه با اراده معصوم است که جوهره زائر ما، به ظهور می‌رسد و همان گونه که در قیامت، زمین به نور الهی منور است: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^(۴) در دنیا نیز، نور معصوم ظلمت جان ما را روشنایی می‌بخشد: "أشرفت الارض بنورکم"^(۵)

السّلام علیک یا قالی کتاب الله و ترجمانه

این امام است که قرآن را به گوش جان می‌شنود: "تَعَبَّهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ"^(۶)

۲- روم / ۲۷

۴- زمر / ۶۹

۶- الحاقه / ۱۲

۱- شوری / ۱۱

۳- زیارت جامعه

۵- زیارت جامعه کبیره

- همان گونه که رسول اکرم (ص) خطاب به امیرالمؤمنین فرمود: **هِيَ** **أَذْنُكَ يَا عَلِيُّ**: "این گوش، گوش توست"^(۱) و پس از آن که جان خود را از چشمه حیات بخش آن سیراب نمود، سراغ جانهای عطشناک انسانها می رود و آنها را سیراب می کند، منتها وی در این حال، قرآن را نه با زبان، بلکه از جان خویش، حکایت می کند، و "قرآن ناطق" به همین معناست که "عقیده"، "اخلاق" و "رفتار" او آیات الهی است که بر کویر جان انسانها می بارد و آنها را زنده می گرداند و چه بی بصیرند آنان که خود را از این فیض عظیم الهی، محروم کردند: **لَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ تَيْمًا وَ عَدِيًّا وَ بَنِي أُمَيَّةٍ يَرْكَبُونَ مَنبِرَهُ أَفْطَعَهُ، فَانزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قُرْآنًا يَتَأَسَّى بِهِ:** **"وَاذْقُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى" ثُمَّ أوحى إليه: يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ إِذَا أَمَرْتُ فَلَمْ تُطِيعْ فَتَطَعْ فِي وَصِيكَ:**

"آن گاه که رسول خدا (ص) تیم و عدی و بنی امیه را در خواب دید که بر منبر وی، بالا رفته اند، نگران شد، پس خداوند متعال قرآن را نازل کرد که در آن به آیه «و آن گاه که به ملائکه گفتیم سجده کنید بر آدم همگی سجده کردند جز ابلیس که امتناع ورزید»، تأسی شد سپس وحی کرد: ای محمد همانا من امر کردم ولی مورد اطاعت قرار نگرفتم پس تو نیز اگر در مورد وصی خود (علی) اطاعت نشدی، بی تابی مکن"^(۲)

فراموش نکنیم که قرآن حاوی همه علوم و «تبیاناً لِكُلِّ شَيْءٍ» است و در آن، چیزی از قلم نیفتاده است: «ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^(۳)، از

۲- اصول کافی، ج ۱، ح ۱۱۵۳.

۱- اصول کافی، ج ۱، ح ۱۱۳۷.

۳- انعام / ۳۸.

طرفی تنها ائمه اطهار هستند که توان استخراج این علوم را دارند و صرفاً آن ذوات مقدّسه هستند که از چنین دانش گسترده‌ای برخوردار هستند. (۱) بنابراین آن بزرگواران حقیقتاً تالی کتاب خدا و ترجمان آن هستند: "السلام علیک یا تالی کتاب اللّهِ و ترجمانه" (۲)

تفاوت تلاوت و قرائت:

نکته جالبی که در این جا وجود دارد این است که امام، به عنوان "تالی" کتاب خدا معرفی شده نه "قاری" آن؛ توضیح مطلب این است که رابطه میان "قرائت" و "تلاوت"، عموم و خصوص مطلق است، چرا که هر تلاوتی قرائت است، اما هر قرائتی تلاوت نیست و تلاوت، اخصّ از قرائت است و صرفاً به قرائتی اطلاق می‌شود که همراه با تبعیت عملی باشد و چون در زیارت آل یاسین - بنابر سلوک عملی است - تلاوت کتاب خدا، مناسبتر از قرائت آن است و به جای آن که امام زمان را، "قاری کتاب خداوند" بنامیم او را "تالی کتاب اللّهِ" می‌نامیم و بنای ما نیز بر تالی شدن است نه صرف قاری شدن (!)

امام، هم قدرت تلاوت قرآن کریم را دارد و هم توان تفسیر و توضیح آن را وی حقایق غیبی را دریافت می‌کند و آن را برای مردم تبیین و تفسیر می‌فرماید چرا که او ترجمان (مترجم) وحی است، تنها اوست که از گلستان قرآن، می‌تواند گلاب بگیرد:

۲- ترجمان = مترجم

۱- اصول کافی، ج ۱، ح ۶۰۶.

گلی که خود بدادم آب و تابش به آب دیدگانم دادم آبش
به درگاه الهی کی روا بی گل از مو دیگری گیره گلابش^(۱)

خلاصه: فراز اول زیارت، به ذکر اوصاف ذاتی آن حضرت اختصاص دارد و به معرفی ذات آن حضرت می‌پردازد که "مظهر توحید" و محل ظهور اسم شریف "الله" می‌باشد. از طرف دیگر، زائر آل یاسین با سلام دادن بر ذات امام، ذات خود را در کوره توحید صیقل می‌دهد و پیش از پیش به اسم "الله"، تقرب پیدا می‌کند. امام (مزور) به دلیل هدایت باطنی خویش، از "ذات" و "قلب" خویش آغاز می‌کند و به "ذات" و "قلب" زائر می‌پردازد و زائر نیز ذات خود را در اختیار امام قرار می‌دهد چرا که به فراست می‌داند که آب را بایستی از "سرچشمه" گرفت و به "ریشه" رسانید تا از آن جا به شاخ و برگ رسد.

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد
ای عروس هنر از بخت شکایت منما حجله حسن بیارای که داماد آمد
دلفریبان نباتی همه زیور بستند دلبر ماست که با حسن خداداد آمد^(۲)
در این فراز، دلدار، هنوز در حال ناز است و زائر ما ناز او می‌کشد و حجله می‌بندد، باشد که او توجهی نماید!

فراز دوم: اوصاف ذاتی: در حیطة تشریح

«السلام علیک فی اثناء لیلک و اطراف نهارک السلام علیک یا بقیة الله فی أرضیه. السلام علیک یا میثاق الله الذی أخذہ و وَکَّدَہ، السلام علیک یا وَعَدَ اللهُ الذی ضَمِنَہ، السلام علیک ائِیَّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ وَالْعَوْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعَدَاً غیر مکذوب».

«سلام بر تو در لحظه لحظه شب و اطراف روزت، سلام بر تو ای نمود بقای الهی در زمین، سلام بر تو ای میثاق خداوند که آن را اخذ کرد و مورد تأکید قرار داد، سلام بر تو ای وعده الهی که تحقق آن را ضمانت کرده است، سلام بر تو ای پرچم برافراشته خدا و علم سرشار و ریزان الهی و کمک و رحمت وسیع خداوند که به صورت راستین - به دور از کذب - وعده داده شده است.»

چکیده فراز دوم

در فراز اول، زائر و مزور هر کدام، آرام آرام از پرده غیبت بیرون می آیند و با ذات یکدیگر - در حدّ توان زائر - آشنا می شوند، اما بیشتر اوصاف مزبور، به "عالم تکوین" و واقع بر می گردند.

در فراز دوم نیز همان معرفی اوصاف ذاتی امام، ادامه می یابد اما، بر خلاف فراز اول، در این فراز بیشتر اوصافی از امام مطرح می شود که به "حیطة تشریح" و ظهور امام در این حیطة، مربوط می شود؛ در این فراز، بت نگار از زندگی فردی زائر، پا را فراتر نهاده به دایره "اجتماع" و "تشریح" قدم می نهد و همانند فراز اول، در یک طرف امام

است که کمی از ناز خود کم می‌کند و در طرف دیگر، زائر است که بر نیاز خود می‌افزاید:

السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي أَنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ:

به واسطه حضور آن حضرت، لحظه‌ها و مکانها نیز، تقدس می‌یابند، همان‌گونه که زمانهایی که به آن حضرت، منسوب گردند، به عنوان "ایام الله" شناخته می‌شوند و مکانهای حضور و عنایت آن حضرت، تقدس پیدا می‌کند؛ "ایام الله" مایه تذکر مردم است و به همین دلیل اولیاء خدا مأمورند که این ایام را به مردم یادآوری نمایند: "ذکرهم بایام الله" (۱) و هنگام ورود به مکانهای مقدس، "خلع نعلین" نمایند: "فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی": "پای خود را (به عنوان احترام) برهنه کن چرا که در وادی مقدس، قدم گذارده‌ای" (۲)

گرچه تمام لحظه‌های عمر امام، عبادت است اما در شب و اطراف روز، این عبادت، به اوج خود می‌رسد و به همین دلیل، زائر آل یاسین، در این اوقات، بر امام خود "سلام" می‌کند تا عبادت خود را با وی محک زند و رنگ و بوی او را به خود گیرد، همان رنگ و بو (صبغه) که از ازل، به او بخشیده بودند و در گرد و غبار غفلتها رو به فراموشی است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» قَالَ صَبَّغَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلَايَةِ فِي الْمِيثَاقِ: امام صادق در مورد آیه «صِبْغَةَ اللَّهِ» و

چه صبغه‌ای از صبغه خدایی، بهتر است، آن حضرت فرمود: مؤمنین را در میثاق، صبغه ولایت بخشید»^(۱)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ

در دنیای فانی که همه متعلقات آن فانی و زوال‌پذیر است: "ما عندکم ینفد"، حضرت ولی عصر در روی زمین "بقیة الله" است و بقای زمین فانی، به واسطه قدوم مبارک اوست و به احترام اوست که زمین، اهل خود را نمی‌بلعد^(۲)، بلکه آنان را در آغوش پراز مهر خود، می‌پرورد: "جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ...": «زمین را برای شما رام کرد پس بر پشت آن بروید و از روی آن ارتزاق کنید»^(۳)

خداوند متعال، زینتهای زمین را، برای زمین قرار داده و این زینتها، هیچ‌گاه نمی‌تواند جان انسان را مزین نماید: "أَنَا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا": "همانا ما آنچه را بر روی زمین قرار دادیم زینت زمین است تا مردم را آزمایش کنیم که کدامیک صاحب عمل نیکوتر هستند."^(۴) بلکه جان انسان را به وسیله ایمان زینت بخشید: "... اللَّهُ حَبِيبَ الْإِيمَانِ وَزِينَتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ..."^(۵) و تنها کسانی که قلب خود را به وسیله ایمان، زینت

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۹

۲- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: "لَوْ أَنَّ الْأَمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمْشُوهُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ: "اگر امام از روی زمین یک ساعت رخت بریندد، زمین اهلس را می‌بلعد همانند موج دریا که اهل دریا را در بر می‌گیرد." اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۱-۱۹۹

۳- کهف / ۹

۴- ملک / ۱۵

۵- حجرات / ۷

داده‌اند، قَادِرند از فیض وجودی بقیه الله برخوردار شوند: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ»: "بقیه الله" برای شما بهتر است اگر دارای ایمان باشید و من حافظ شما نیستم" (۱)

آری زینتهای زمین، برای آن است که انسانی که با بهشت خو گرفته، بتواند دمی به این دنیای فانی دل بندد و آلا یک موجود بهشتی چگونه می‌تواند اسیر خاک شود، جز این نیست که آدمی این را همه به امید پایان فراق و رجعت به آن منزلگاه حقیقی، تحمّل می‌نماید:

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدش

ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال مرغ زیرک چون به دام افتد، تحمّل بایدش

با چنین زلف و رخس بادانظر بازی حرام هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایدش

نازها زان نرگس مستانه‌اش باید کشید این دل شوریده، تا آن جعل و کاکل بایدش

ساقیا در گردش ساغر تعلّل تا به چند دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش

کیست حافظ تا ننوشد یاده بی‌آواز رود عاشق مسکین چرا چندین تجمّل بایدش

در اینجاست که ما موظفیم با قلب مملو از ایمان، بر امام خویش

سلام کنیم و به وسیله این سلام، جان خود را از چنگال فنا - که لازمه

ذاتی دنیا است - رهایی بخشیم: "السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ" و حقا

که اگر کسی خود را به بقیه الله نرساند و از گُل وجود وی محروم

بماند، زیور زمین، او را می‌بلعد: "لَا تَبْقَى إِذَا لَسَاخَتْ": "باقی نمی‌ماند و در این

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَ وَكَّدَهُ

حمد و سپاس، خدای را که در این دنیای فانی، ما را به حال خود رها نکرد، بلکه "بقیة الله" را به عنوان "خیر" بر ما ارزانی داشت و سپس لطف و رحمت دیگری نمود و او را "میثاقی" از جانب خویش قرار داد و بر آن تأکید ورزید، تا بندگان او، از ترس جهنم هم که شده به بقیة الله، تقرب جویند و از خیر و برکت وجودی آن حضرت، محروم نمانند.

توضیح مطلب این که: بقای مردم، منوط به "ارتباط تکوینی" و عینی با "بقیة الله" است، اما ممکن است، انسانها به واسطه اشتغال به امور فانی دنیوی، از او غفلت نمایند، لذا رحمت الهی اقتضا می‌کند که از لحاظ تشریحی، "بقیة الله" را به عنوان "میثاق الهی"، مورد تأکید قرار دهد تا این که مردم، جهت احترام به میثاق الهی یا حتی ترس از عذاب وی، به "بقیة الله" نزدیک شوند و از نور وجودی وی بهره‌مند گردند: **صَبَّحَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلَايَةِ فِي الْمِيثَاقِ** (۲)

گرچه هیچ کدام از این راهکارها در مورد بعضی افراد، موثر نیفتاد و آن میثاق را زیر پا گذاردند: **«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَمَنْ يُرِدْ**

۱- اصول کافی، ج ۱ ص ۲۰۱: جمله فوق را امام رضا در پاسخ به این سؤال فرمود که: "آبا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟! واژه ساخ" به معنای در گل فرو رفتن نیز می‌دهد (منجد الطلاب)
۲- اصول کافی، ج ۱، حدیث ۱۱۳۳

فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ، قَالَ، نَزَلَتْ فِيهِمْ حَيْثُ دَخَلُوا الْكَعْبَةَ فَتَعَاهَدُوا وَتَعَاقدُوا عَلِيَّ كُفْرِهِمْ وَجَحُودِهِمْ بِمَا نُزِّلَ فِي امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَالْحَدُّوا فِي الْبَيْتِ بِظُلْمِهِمُ الرَّسُولَ وَوَلِيَّهُ فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وهر کس در کعبه، ظالمانه الحاد ورزد» فرمود: این آیه در مورد آنان (!) نازل شد، آنگاه که به کعبه وارد شدند پس عهد کردند و پیمان بستند بر کفر و لجاجت خود در مورد آن چه در مورد امیرالمؤمنین، نازل شد پس در خانه خدا، به وسیله ظلم بر رسول خدا و ولی او، الحاد ورزیدند پس دور باد گروه ظالمین! (۱)

در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا، ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» فرمودند: این آیه شریفه در مورد فلان و فلان و فلان نازل شد؛ در ابتدا به رسول اکرم ایمان آوردند و آنگاه که ولایت بر آنها عرضه شد، کفر ورزیدند، زمانی که رسول اکرم (ص) فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» به وسیله بیعت با امیرالمؤمنین (ع) (در غدیر) ایمان آوردند، سپس هنگامی که رسول اکرم (ص) درگذشت، کفر ورزیدند و به بیعت خویش اقرار نکردند، سپس به وسیله بیعت با آن که با او بیعت کردند، بر کفر خویش افزودند، پس ذره‌ای از ایمان در وجود آنها باقی نماند» (۲)

میخانه اگر ساقی صاحب نظری داشت می خواری ورندی ره و رسم دگری داشت
پیمانہ نمی داد به پیمان شکنان، باز ساقی اگر از حالت مجلس خبری داشت!

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ

پس از آن که خداوند متعال، در عالم ذر، بر سر ولایت، از انسانها پیمان گرفت و آنها را بر حبّ "بقیّة الله" خلق فرمود و سپس او را میثاقی میان خود و بندگان قرار داد: "مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَ وَكَّدَهُ"، غلبه نهایی او را به بندگان خویش گوشزد کرد؛ مگر نه این است که آن حضرت، عامل بقای اهل زمین است، لذا بایستی از همه آنها باقی تر باشد و غایت حرکت قافله انسانی، به او ثبات یابد:

پس خداوند متعال، غلبه آن حضرت را وعده داد و تحقق این وعده را ضمانت فرمود: "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِي ضَمِنَهُ". در روایات معصومین نیز از این وعده الهی سخن به میان آمده: "عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ: "وَأَوْفُوا بِعَهْدِي" قَالَ بِرِوَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: "أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ" أَوْفِ لَكُمْ الْجَنَّةَ: "از امام صادق در مورد آیه شریفه، وارد شده که فرمود: خداوند متعال می فرماید، در مورد ولایت امیرالمؤمنین به عهد من وفا کنید تا به عهد خود وفا کنم و شما را داخل بهشت گردانم"^(۱)

جمله اخیر: "السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ" را از دو منظر می توان نگریست:

۱ - از منظر امام و خدای امام؛ اعلام استغنائی است نسبت به رهروان راه حق؛ به این معنا که آن حضرت به ما خاکیان، گوشزد می نماید که وعده خدا حتمی و تحقق وعده های الهی، قطعی است،

گرچه خداوند متعال، برای امتحان بشر، تا حدودی او را نقش آفرینی بخشیده و پرده ستاریت خویش، بر عالم هستی، افکنده است، تا انسانها در این میدان مسابقه، خودی نشان دهند، اما سرنوشت نهایی از آن حق است و اگر ما حق را یاری نکنیم، دیگرانی این وظیفه را انجام خواهند داد و این زمستان سرد باطل، روزی جای خود را به بهار حقیقت خواهد داد و تنها در آن روز است که چهره گروهی از شرمساری با زغال هم‌رنگ می‌گردد و آلا آن دامن کبریایی را چه حاجت به یاری من و توست!

نه! فریب نباید خورد، ساقی صاحب‌نظر است و ره و رسم می‌خواری را خود به ما آموخته و اگر باز هم به من وتوی پیمان شکن، پیمانه می‌دهد، نه از روی بی‌خبری از حالت مجلس است، که او مجلسی گسترده که بزم ما در قبال آن ناچیز است و هم نهایی او اداره آن بزم عظیم است تا حلقه رندان از زاهدان جدا شود و هر کدام به فرجام خویش نایل شوند:

غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل	شاید که چو و ابینی خیر تو در این باشد
هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز	نقشش به حرام از خود صورتگر چنین باشد
جام می و خون دل هر یک به کسی دادند	در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
در کار گلاب و گل، حکم ازلی این بود	کاین شاهد بازاری وان پرده نشین باشد
آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر	کاین سابقه پیشین تاروز پسین باشد

۲ - و اما از منظر زائر آل یاسین؛ این جمله، سلامی است که او را به

نقش آفریننده حتمی الهی پیوند می زند و جان خود را با وعده نوید بخش
 ه است، تو، به ابدیت می پیوندد تا اینکه در گرد و غبار سرگرمیهای دنیوی و
 نیت نهایر گامه غلبه جهال و زرمداران، راه مقصود گم نکند، بلکه قراتر از این
 وظیفه رایره محدود، نگاه خود را به افق نهایی بدوزد و از سرچشمه
 ود را به تورشید سراغ گیرد:

هی از بهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد	رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد
ا چه نو میندار که مجنون سر خود مجنون گشت	ز سمک تا به سماکش کشش لایلا برد
من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه	ذره ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
من خسی بی سرو پایم که به سیل افتادم	او که می رفت، مرا هم به دل دریا برد
جام صهبا به کجا بود و مگردست که بود؟	که در این بزم بگردید و دل شیدا برد
خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود	که به یک جلوه زمن، نام و نشان یکجا برد
خودت آموختی ام مهر و خودت سوختی ام	با برافروخته رویی که قرار از ما برد
همه یاران به سر راه تو بودیم ولی	همه روی تو مرا دید و مرا تنها برد
همه دلباخته بودیم و هراسان، که غمت	همه را پشت سر انداخت مرا تنها برد ^(۱)

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ^(۲)

چون بیم آن می رفت که مردم، در پیچ و خم روزمرگیها و بر اثر غبار

۱- علامه طباطبایی (ره)

۲- عَلَم: اثری است که به وسیله آن چیزی شناخته می شود و از نظر لغوی با علامه، مترادف است منتها جمع عَلَم، "اعلام" و "علام" است اما جمع "علامه"، به صورت "علامات" و "عَلام" به کار می رود (مجمع البحرین / نیز منجد الطلاب)

زمان، راه خود را گم کنند و دچار سردرگمی گردند خداوند متعال در روی زمین، نشانه‌های آشکار و علمهای برافراشته‌ای قرار داد و آنها را از "علم نصب شده" خویش بهره‌مند ساخت، تا از روی آن علامات، به صاحب علامت ره برند و در کوره راههای حیرت هلاک نشوند:

سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: "وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ." (۱)

قَالَ نَحْنُ الْعَلَامَاتُ وَالنَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ: "در مورد آیه شریفه "در روی زمین علامتها و ستاره‌ای قرار دادیم تا به وسیله آن، راه را پیدا کنند"، پرسیدم، آن حضرت فرمود: ما (اهل بیت) علامات هستیم و نجوم، رسول خداست" (۲)

نکته مهم این جاست که این علم، یک علم معمولی نیست بلکه "علم منصوب" است، یعنی برافراشتن آن کار خداست و با علمهای معمولی تفاوت دارد، چرا که این علم، از علم الهی سیراب می‌شود و به دست او نصب می‌شود پس خطاناپذیر است و از عصمت برخوردار می‌باشد و دیگر این که محکم و استوار است چرا که نصب کننده آن، "حکیم" است!

پیش از این گفته شد که در زیارت آل یاسین، زائر ما از طریق موالات و تقرب به آل یاسین، معالم دین خود را می‌آموزد و این همان اتفاقی است که در سلام اخیر رخ می‌دهد: "السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ".

سلام بر علم الهی، یک سلام عینی و حقیقی است و طی آن زائر از

لحاظ اعتقاد، اخلاق و عمل، به آن عَلم الهی نزدیک می‌شود و چون امام تجسم عینی دین است بنابراین زائر ما از طریق سلام بر این "علم منصوب"، به "معالم دین" خود، راه می‌یابد، همان‌گونه که در فراز چهارم به آن معالم، شهادت می‌دهد؛ به عبارت دیگر، زائر ما با سلام حقیقی بر "علم منصوب"، به او نزدیک می‌شود و خود نیز، رنگ و بوی آن علم منصوب را می‌گیرد و "معالم دین" در وجود وی تحقق می‌یابد، به طوری که با علم حضوری، آنها را کشف می‌کند و در فراز چهارم اعلام می‌دارد! (دقت فرمایید)

ولایت، مایهٔ اکمال و اتمام دین است: **«الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»** هرگاه چیزی از لحاظ کمی به پایان برسد، می‌گویند تمام شده و "تام" است و هنگامی که از لحاظ "کیفی" به حد اعلای خود برسد، "کامل" است و قرآن کریم، ولایت را مایه کمال "کمی" و "کیفی" دین، بر می‌شمرد^(۱) لذا دین هر فرد، به اندازهٔ تقرب وی به ولایت، "تام" و "کامل" می‌باشد و چاره‌ای جز تقرب عینی به ولایت، وجود ندارد، کما اینکه از وجود نورانی امام صادق نقل شده که در مورد آیه شریفه: **«وَ اِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ اَقْوَمُ»** فرمودند که **«يَهْدِي اِلَى الْاِمَامِ»**^(۲) قرآن به سوی "اقوم" که "امام" است هدایت می‌کند و قوام دین، به امامت است و امام است که هم خود "قائم" است و هم "قیّم" دیگران

۱- آیت الله جوادی، ظهور ولایت در صحنۀ غدیر، ص ۴۵

۲- اصول کافی، ج ۱، حدیث ۵۶۵

می باشد و همین قیّم بودن امام، در زیارت آل یاسین با وصف «عَلْمُ المنصوب» بیان شده است؛ امام صادق در تفسیر آیه شریفه: **انّ الذین قالوا ربّنا الله ثم استقاموا...** (۱) فرمودند **"استقاموا على الائمة واحداً بعد واحد؛ کسانی که بر امامت ائمه، یکی پس از دیگری استقامت ورزیدند..."** (۲)

السلام عليك ايها... العلمُ المصنوب (۳)

مصنوب، اسم مفعول از ریشه "ص ب ب" و به معنای "ریزش از بالا" است (۴) کما اینکه قرآن کریم، ریزش باران را چنین توصیف می فرماید: **"انا صببنا الماء صبّاً"** (۵)؛ ما آب را (از آسمان) فروریختیم چه فروریختی! امام زمان، خود را به عنوان علم فروریخته شده (ریزان) الهی، معرفی می فرماید؛ در اینجا نیز فاعل ریزش، خداوند است، به علاوه این که آن حضرت رانه با وصف عالم، که با وصف علم می ستاید، به عبارت دیگر، وصف به جای موصوف نشسته است، چرا که تمام ذرات وجود وی را فرا گرفته است و تمام وجود وی از علم الهی حکایت می کند لذا او همان "علم فعلی" خداوند است که بر بندگان نازل شده است.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۷

۱- فصلت / ۳۰

۳- مفردات / نیز مجمع البحرین / نیز منجد الطالب

۴- مفردات / نیز مجمع البحرین / نیز منجد الطالب

۵- عبس / ۲۵

توضیح مطلب این که: خداوند متعال دارای دو نوع علم است:

"علم ذاتی" و "علم فعلی"

"علم ذاتی" عین ذات است و معلوم هیچ عالمی جز خداوند

متعال نیست و آگاهی از آن برای غیر خدا، محال است.^(۱)

اما "علم فعلی" خداوند، از مقام "فعل" خداوند انتزاع می شود و

چیزی جز همان فعل او نیست، البته برگشت این علم نیز، به علم

ذاتی است. شاید وصف "مصبوب"، که به ریش از بالا، دلالت دارد،

اشاره به همین فعلی بودن این علم باشد. (والله اعلم)

به هر حال امام، علم ریزان الهی است که بر کویر تشنه جانها

می بارد و آنها را حیات مجدد می بخشد، تا "بیابان ضلالت" را به

"بستان هدایت"، تبدیل نماید و انسانها به وسیله این علم خطاناپذیر،

از جهل رهایی یابند:

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا امیرالمؤمنین اعلم

است یا بعضی از انبیاء الهی؟ امام فرمودند: گوش کنید چه می گوید، همانا

خداوند گوشهای هر که را بخواهد، شنوا می فرماید: "من به او گفتم، همانا

خداوند، برای محمد (ص) علم تمام انبیاء را جمع کرد و آن حضرت، تمام آن

علم را برای امیرالمؤمنین جمع کرد"، و اینک او از من می پرسد که آیا

امیرالمؤمنین اعلم است یا بعضی از انبیاء!^(۲)

۱- نهاية الحکمة، مرحله دوازدهم، بحث علم الهی

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۹

در روایت دیگری از "اباالحسن اول" نقل شده که در تفسیر آیه شریفه «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اضْطَقْنَا مِنْ عِبَادِنَا»^(۱) فرمودند: "ما همان کسانی هستیم که خدا ما را برگزید و ما وارث این کتاب (قرآن) هستیم که در آن، همه چیز، بیان شده است"^(۲)

از روایت اخیر، به راحتی استفاده می‌شود که دایره علم امام، همه اشیا را در بر می‌گیرد و او "علم مجسم الهی" است و همان "علم مصبوب" است که در زیارت آل یاسین آمده است.

زائر آل یاسین، با سلام بر "علم مصبوب الهی"، خود را به او نزدیک می‌کند، تا از "ظلمت جهل"، رهایی یابد و به "نور علم"، منور گردد و مظهر "علم مصبوب" گردد و در این صورت است که گرفتار کوره راههای ضلالت نخواهد شد، بلکه مایه هدایت دیگران می‌گردد.

... وَالْقَوْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ

سلام بر تو ای دست یاری خدا، آری زائر آل یاسین اینک دست خدا را می‌بیند که به جانب وی گشوده شده و در صدد یاری وی بر آمده است، و این زائر آل یاسین است که با سلام بر آن "قوت الهی" خود را به وی نزدیک می‌کند تا از رحمت واسعه الهی، برخوردار شود و در آن اقیانوس رحمت، به غواصی پردازد: "وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعَدَا غَيْرَ

مکذوب^۱

فراز اول، بیشتر به اوصاف "ذاتی تکوینی" و فراز دوم به اوصاف "ذاتی در مقام تشریح"، اختصاص داشت و اینک امام، به ارائه افعال خویش می‌پردازد و زائر را با پرده‌ای دیگر از اسرار، آشنا می‌سازد؛ قدم نهادن امام در حیطه افعال، به جامعیت بیشتر سالک می‌انجامد چرا که در اسفار اربعه عرفانی، سفر چهارم - فی الخلق بالحق - سفر نهایی محسوب می‌شود و اینک که زائر آل یاسین، به مدد امام رئوف خویش، ذات خود را با اسم الله آشنا کرده و در جلوه‌های گوناگون اسم الله سیر نموده، عزم "سفر چهارم" نموده تا بدین وسیله، غواصی در "مجمع البحرین" را تکمیل نماید و از آنها درّ و مروارید "معالم دین"، استخراج نماید و در این مسیر که فراز سوم زیارت، آغاز می‌شود.^(۱)

فراز سوم: سیر در افعال و اوصاف فعلی امام

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَ تَبَيِّنُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَ تَقْنَتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ تَرَكُّعُ وَ تَسْجُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَ تُكَبِّرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُحَمِّدُ وَ تَسْتَغْفِرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُضْبِحُ وَ

۱- "سفر اول" به جذبه‌ای از "آل یاسین" با "سلام علی آل یاسین" به انجام رسید، بقیه "فراز اول"، "سفر دوم" را تکمیل می‌کند و در "فراز دوم"، "سفر سوم" با سلام بر اوصاف تشریحی امام، به انجام می‌رسد و در بقیه زیارت، "سفر چهارم" که پیچ و خم فراوان دارد، به انجام می‌رسد.

ثَنَسِي.

سلام بر تو آن گاه که قیام می‌کنی، سلام بر تو آن گاه که می‌نشینی، سلام بر تو آن گاه که آیات الهی را تلاوت و تبیین می‌نمایی سلام بر تو آن گاه که نماز می‌خوانی و به قنوت می‌ایستی، سلام بر تو آن گاه که رکوع و سجده به جای می‌آوری، سلام بر تو آن گاه که "لااله الاالله" و "الله اکبر" می‌گویی، سلام بر تو آن گاه که حمد و استغفار می‌گویی سلام بر تو آن گاه که صبح و شام می‌کنی.

چکیده فراز سوم

در این فراز، امام، افعال خویش را به زائر ارائه می‌نماید تا او را به مقام جامعیت برساند و این زائر است که متقابلاً بر تمام حرکات و سکنتات امام، سلام می‌گوید تا این که حرکات و سکنتات خود را، صبغه الهی بخشد.

بیان تفصیلی فراز سوم

پیش از این توضیح دادیم که اسم مبارکه "الله"، بزرگترین اسماء حسناى الهی است و جامع همه آنها می‌باشد و انسان کامل، مظهر اسم مزبور است، به طوری که تمام اسماء و صفات الهی را در جان خویش به نمایش می‌گذارد.

شرط احراز چنین مقامی آن است که انسان، به خداوند متعال ایمان آورد و "مؤمن" شود - و تنها در این صورت قادر است، مظهر

خداوند مؤمن باشد و یکی از معانی حدیث معروف رسول اکرم (ص) همین است که "انسان مؤمن" مرآة "خداوند مؤمن" است: «المؤمنُ مرآة المؤمن» - و قادر است اسماء و صفات حسنی او را نشان دهد و به مقامی برسد که تمام صفات خدا را، جز خدا بودن او دارا شود بلکه ظهور عینی اسماء الهی باشد:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» قَالَ نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»:

امام صادق در مورد آیه شریفه: برای خداست اسماء حسنا، پس او را به آن اسماء بخوانید فرمودند: به خدا سوگند ما اسماء حسنی خداوندی هستیم که خداوند متعال هیچ عملی را جز به واسطه شناخت ما قبول نمی‌کند^(۱)

آن حضرات، نه تنها در مقام ذات، بلکه در مقام فعل نیز مظهر "فعل الله" هستند و با تمام اعمال و رفتار خود، خدا را نشان می‌دهند، زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَأَنَا يُدَالِلُهُ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَأَنَا بَابُ اللَّهِ: من چشم و دست و جوار (جنب) و دروازه الله هستم»^(۲)

و اینک زائر آل یاسین، با سلامهای مکرر، خود را به آن حضرت، نزدیک می‌نماید و شاید سرّ تکرار این سلامها، همین باشد که هر کدام از این اعمال، سرّ مخصوص به خود را دارد، به عنوان مثال سرّ "قیام" عبدالله، قیام به عبودیت خدا (برای خدا) و علیه ماسوی الله است و "قعود" وی نیز جلوه دیگری از بندگی را تمثیل می‌بخشد و نیز هر کدام

از افعال دیگر، سرّ مخصوص به خود را داراست.
این سلامها، به "افعال" حضرت، تعلق می‌گیرد و در این فراز،
"اعمال" آن حضرت، مورد خطاب قرار می‌گیرد؛ به جای این که
بگوئیم "السَّلَامُ عَلٰی قِيَامِكَ"، عرض می‌کنیم "السَّلَامُ عَلَيْنِكَ حِينَ تَقُومُ"، سلام
بر تو آن گاه که قیام می‌کنی، چرا که در این فراز، متوجه افعال حضرت
هستیم، زیرا فرازهای قبلی به "ذات" آن حضرت اشاره داشت.

نکته دیگر این است که، ابتدا بر "افعال عبادی" آن حضرت، مانند
"قیام" و "قعود" و "تهلیل" و "تکبیر" و "قنوت" و... سلام می‌کنیم و
سپس این سلام را به "افعال معمولی" آن حضرت معطوف می‌داریم:
"السَّلَامُ عَلَيْنِكَ حِينَ تَصْبِحُ وَ تَمْسِي" و این همه در مسیر تکمیل "سفر
چهارم" - سفر فی الخلق بالحق - صورت می‌گیرد و زائر ما با این
سلامها به "مقام جمع" نزدیکتر می‌شود و آرام آرام، در فراز چهارم به
این مقام راه پیدا می‌کند؛ هنر عاشق این است که در همه حال
معشوق خود را بشناسد و دمی از وی غافل نشود:

به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم

بیا کز چشم بیماریت هزاران درد برچینم

الا ای همنشین دل که یارانت برفت از یاد

مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم

اگر بر جای من غیری گزیند دوست حاکم اوست

حرامم باد اگر من، جان به جای دوست بگزینم

شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حور العین

اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

با سلام بر افعال امام که "عبدالله" است و اسم "الله"، "ذات" و "صفت" و "فعل" او را در تسخیر دارد، خود را به بندگی خداوند نزدیک می‌کنیم؛ پس با سلام بر امام زمان، می‌خواهیم بگوییم، ای امام ما نیز عزم آن داریم که چون شما، قیام و قعود و تهلیل و تکبیر خود را صرفاً برای طلب "وجه الله" انجام دهیم و حرکات و سکانات ما، نه به شوق بهشت باشد نه از ترس آتش جهنم، بلکه تنها برای بندگی الله باشد و بس!

ما می‌دانیم که همه چیز فانی است جز "وجه الله" (۱) و "وجه الله" نور مقدس اهل بیت است: «نحن وجه الله...» (۲) بنابراین با تمسک همه جانبه به آن ذوات مقدسه، از چنگال فنا می‌گریزیم و تمام حرکات و سکانات خود را به بقاء و ابدیت، پیوند می‌زنیم:

مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست	تا کنم جان از سر رغبت، فدای نام دوست
زلف او دام است و خالش دانه آن دام و من	بر امید دانه‌ای افتاده‌ام در دام دوست
میل من سوی وصال و قصد او سوی فراق	ترک کام خود گرفتم تا بر آید کام دوست

فراز چهارم: نیل به مقام جامعیت و شهادت بر معالم دین

السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ

۱- کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۵

الْقَامُونَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَقْدَمُ الْقَامُولُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ، أَشْهَدُكَ يَا
 مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا
 حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَآهْلُهُ، وَأَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ،
 وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ
 حُجَّتُهُ، وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ
 بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَأَنَّ
 رَجْعَتَكُمْ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهَا، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا، لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ
 فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ نَاكِرًا وَنَكِيرًا حَقٌّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ، وَالْبَعْثَ
 حَقٌّ، وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ، وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ، وَالْمِيزَانَ حَقٌّ، وَالْحَشْرَ حَقٌّ، وَالْحِسَابَ حَقٌّ،
 وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِمَا حَقٌّ،"

سلام بر تو آن گاه که تاریکی شب همه جا را می پوشاند و آن گاه که روز ظاهر
 می شود، سلام بر تو ای امامی که در حریم امن الهی راه داری، سلام بر تو ای قافله
 سالاری که همه آرزوی تو را دارند، سلام بر تو، از نوع جامعترین سلامها. ای مولای من تو
 را به شهادت می طلبم که من شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و او را شریکی
 نیست و این که محمد بنده و پیامبر اوست و تو را شاهد می گیرم ای مولای من که علی
 علیه السلام حجت خداست و حسن و حسین، حجت خدا هستند و... و شهادت می دهم که
 تو حجت خدایی، تنها شما "اول" و آخر هستید و همانا رجعت شما محقق خواهد شد و در
 این تردیدی نیست، همان روزی که ایمان افرادی که پیش از آن مؤمن نشده اند، یا ایمان
 خود را با عمل خیر همراه نکرده اند، سودی ندارد و شهادت می دهیم که مرگ حق است و
 سوال و جواب قبر حق است و شهادت می دهم که "نشر" و "بعث" حق است صراط حق

است و مرصاد حق است و حشر و حساب حق است و بهشت و جهنم و وعده و وعید در خصوص آنان حق است.

چکیده فراز چهارم:

پس از انس با "ذات" و "فعل" امام معصوم، زائر آل یاسین به مقام جمع میان عوالم وحدت و کثرت، دست پیدا می‌کند و از منظری برتر به نظاره عالم هستی می‌نشیند که در آن همه عالم هستی یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاده و سلامهای زائر، در این فراز، نسبت به فرازهای پیشین، حکایت از "مقام جمع" دارد؛ او می‌داند که خواب و بیداری و روز و شب، در مقام امام، دخلی ندارد و نه تنها در ظلمت شب، نور وجود امام خود را می‌بیند: "السلام عليك في الليل اذا يغشى" بلکه نور روز را نیز از پرتو روی او می‌داند: "والنهار اذا تجلى".

برخلاف مراحل پیشین که زائر آل یاسین در تب و تاب میان "وحدت" و "کثرت"، "خلق" و "حق" و "ذات" و "فعل" به سر می‌برد، در این مرحله مقام امنیت و آرامش ناشی از امامت را احساس می‌کند: "السلام عليك أيها الإمام المأمون" و او را بر قلعه رفیع کمالات مشاهده می‌کند: "السلام عليك أيها المقدم المأمول"، آن چنان که هر بیننده‌ای را به تحسین و غبطه و امیدوار دارد و سرانجام سلام جامع خویش را نثار وی می‌نماید و از لحاظ "ذات" و "فعل" با امام خویش سلّم می‌شود:

"السلام عليك بجوامع السلام"

پس از این سلام جامع است که ارتباط عینی و وجودی میان زائر و امام برقرار می‌شود و در سایه این ارتباط و اتحاد، باطن و حقیقت معالم دین خود را به علم حضوری می‌یابد و سپس بر آن، شهادت می‌دهد و در ولایت امام، "توحید"، "نبوت"، "امامت"، "معاد" و "عدل الهی" را به نحو "حضوری" می‌یابد و این نکته را به فراست در می‌یابد که "ولایت"، باطن دین و رکن اساسی آن است و تمام دین، در ولایت، جمع می‌شود و "اتمام" و "اکمال" دین، توسط ولایت، محقق می‌شود، زیرا امام محمد باقر علیه السلام در روایتی دین را به ولایت، تفسیر می‌فرماید: "عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: "فَاقم وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، قَالَ هِيَ الْوِلَايَةُ: امام محمد باقر علیه السلام در مورد «پس روی خود را به سوی دین حنیف قرار بده»، فرمود آن (دین حنیف) ولایت است" (۱) و به همین دلیل است که هیچ پیامبری مبعوث نشد مگر به واسطه نبوت رسول اکرم (ص) و وصایت امیرالمؤمنین (ع): "لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَصِيَّةِ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَام)": "خداوند متعال، هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر به وسیله نبوت محمد (ص) و جانشینی و وصایت علی (ع)" (۲)

تفصیل فراز چهارم

السلام عليك في الليل إذا يغشى و النهار إذا تجلى

پس از این که تمام افعال حضرت را سلام گفتیم، می‌بینیم که بناز

هم حق مطلب ادا نشده است و هر چه از او می‌گوییم سیر نمی‌شویم و لبهای ما تشنه آب حیات اوست بنابراین بر آن حضرت، هم در هنگامی که شب همه جا را فراگرفته و هم زمانی که روشنایی روز، عالم را فرا می‌گیرد، سلام می‌گوییم؛ آری! می‌خواهیم تا تمام وجودمان را با او گره بزنیم و عشق او را چون خون، در سراسر رگهای بدنمان به گردش در آوریم تا لحظه و نقطه‌ای از وجود ما، از آن نور مقدس خالی نماند!

مدامم دل، پر از خونِ جگر بی مدامم جان حزین بی، دیده‌تر بی

نشیتم بر سر راهت شو و روز بود روزی تو را بر موگذری^(۱)

این امام است که در "تاریکی شب" و "روشنایی روز"، در "ظلمت غیبت" و "نور ظهور"، مدام ما را به خود می‌خواند، آخر او مظهر "لا تاخذه سنة ولا نوم" است و قلب او نه می‌خوابد و نه اسیر چرت می‌گردد او می‌خواهد ما را نیز چون خود، بیداری دائم بخشد همان گونه که امام رضا به یکی از اصحاب خویش فرمود: "یا حسن ان منامنا و یقظتنا واحدة"؛ ای حسن همانا خواب و بیداری ما یکسان است^(۲) او دارای چشمی است که با بقیه چشمها متفاوت است و از دسترس شیطان مصون است: "لنا أعین لا تشبه أعین الناس، و فیها نور لیس للشیطان فیها نصیب"^(۳) و چشمان قلب او هیچ‌گاه نمی‌خوابد و دائماً بیدار است: "أما عَلِمْتَ اَنی

۱- دیوان بابا طاهر

۲- قرآن حکیم از منظر امام رضا، ص ۶۱، به نقل از مسندالامام الرضا، ج ۱

۳- همان، ص ۵۶

لَوْ أَعْمَلْتُكُمْ فِي مَنَامِي كَمَا أَرَاكُمْ فِي يَقَظَتِي، انْ عَيْنِي تَنَامَانٍ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي: "... (ای

ابوذر) آیا نمی‌دانی من اعمال شما را در خواب همانند بیداری می‌بینم، همانا چشمان من می‌خوابند اما قلبم نمی‌خوابد" (۱)

سحر کرشمه چشمت به خواب می‌دیدم زهی مراتب خوابی که به زبیداری است! و این زائر است که قصد دارد، ظلمت شب را بشکافد و از حجاب نورانی روز، گذر نماید و به آن قلب همیشه بیدار، خود را پیوند زند، او نه از ظلمت شب می‌ترسد و نه فریب روشنایی روز را می‌خورد بلکه این دو را یک فروغ رخ بی مثال یار می‌داند و اینک اندیشه سلامت با وی، در سر می‌پرورد: "السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ، إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارَ إِذَا تَجَلَّى".

مگر یک قلب، که حتی یک لحظه هم به خواب رود، می‌تواند با قلب همیشه بیدار مهدی به سلامت باشد:

ساقیا باده که اکسیر حیات است بیار تاتن خاکی من، عین بقا گردانی چشم بر دور قدح دارم و جان بر کف دست به سر خواجه که تا آن ندهی نستانی

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُون

اینک امام است که زائر آل یاسین را به حرم امن الهی می‌خواند و به "مأمون" بودن خویش گواهی می‌دهد و این زائر است که چنان محرم شده که پا در آن حریم امن نهاده و چشم دیدن آن مقام برین را

دارد.

السلام عليك أيها المقدم المأمول

امام، دم از تقدم خود بر عالم و آدم می زند و زائر مجنون را به آن مقام می خواند که جبرئیل، از ورود به آن هراسناک گشت و آن گاه که آدم "صفي الله" بر آن رفعت و علو، رشک برد، او را حرمان از بهشت و هبوط عارض گشت و زائر ما، این همه را می داند، اما با سلام بر آن قله رفیع از افتادن کلاه، بلکه سر خویش نمی هراسد و آرزوی آن همه رفعت دارد:

مرا می بینی و هر دم زیادت می کنی در دم

ترا می بینم و میلم زیادت می شود هر دم

به سامانم نمی کوشی نمی دانم چه سر داری

به درمانم نمی کوشی نمی دانی مگر دردم

ندارم دستت از دامن به جز در خاک و آن دم هم

که بر خاکم روان گردی، بگیرد دامنم گرم

شبی دل را به تاریکی ز زلفت باز می جستم

رخت می دیدم و جامی هلالی باز می خوردم

تو خوش می باش با حافظ بروگو خصم جان میده

چو گرمی از تو می بینم، چه باک از خصم دم سردم

کراراً گفته شد که تنها انسان است که شایستگی خلافت اسم شریفه الله را دارد و سایر موجودات توان نظر کردن به آن مقام را هم ندارند، اصولاً کسی می‌تواند "عبد الله" شود که واقعاً اسم "الله" را پرستش نماید و لازمه این پرستش این است که ذره ذره وجود خویش را در کوره "عبودیت" پخته گرداند.

حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه از اصناف گوناگون ملائکه نام می‌برد که هر کدام در مقامی ثابت مانده‌اند:

«... مِنْهُمْ سَجُودٌ لَا يَزْكَعُونَ وَ رُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ وَ ضَافُونَ لَا يَتَزَايِلُونَ وَ مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ...»

«بعضی از ملائکه سجده‌اند و رکوع نمی‌کنند و بعضی عین رکوعند و نمی‌ایستند، و

گروهی به صف ایستاده، متفرق نمی‌شوند و گروهی تسبیح گویند و خسته نمی‌شوند...»^(۱)

خصوصیت بارز ملائکه آن است که شأن ثابت و مشخص دارند و

فاقد شئون دیگرند و این انسان کامل است که قادر است مظهر اسم

الله شود و میان تمام این شئون گوناگون و بعضاً متضاد، جمع نماید و

اینک امام، با شأن جامع خویش، زائر را به حضور می‌طلبد و لازمه

لیک به این دعوت، این است که با سلامی جامع به پیشگاه او روانه

گردد: "السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ" سلامهای فراز اخیر، جامع بودند اما

در این جا سخن از "جوامع السلام" در میان است یعنی در آنجا سخن

از جمع بود و در اینجا " جمع الجمع " مطرح است، آن سلامها، هر کدام در حیطة خود جامع افراد خویش بود اما این سلام، جامع تمام افراد سلام است و تمام انواع سلام رابه نحو جامعیت در خویش دارد و جز با چنین سلامی، نمی توان با مظهر تام و تمام " سلام " (خداوند) روبرو شد و لذا این سلام، فصل الکلام و نقطه عطف زیارت آل یاسین است و پایان حقیقی زیارت است و جملات بعدی همه از میوه های این درخت تناور و ارمغان میمون چنین سلام خجسته ای است و به همین دلیل، به جملات پس از خود، رنگ و بوی خاصی می بخشد. زائر ما با این سلام، پا در گلستان می گذارد و به مقام حیرت نایل می شود، آخر او نمی داند که از کدامین چشمه زلال بنوشد و کدامین گل را ببوید و این همه لطف و عنایت را چگونه سپاس گزارد! در این مقام، او شاهد معالم دین است و آن چنان به حضور و شهود خویش، یقین دارد که آن شاهد حقیقی را به شهادت می گیرد، همان گونه که امام صادق، در تفسیر آیه شریفه " و شاهد و مشهود" (۱) فرمودند: "النَّبِيُّ وَ امير المؤمنين": "مقصود از شاهد و مشهود پیامبر و علی است" (۲) و نیز امام باقر علیه السلام فرمودند: «هر گاه ما شخصی را می بینیم او را به حقیقت ایمان یا نفاق می شناسیم»، یعنی ایمان و نفاق او را حقیقتاً مشاهده می کنیم: «اَنَا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ اِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْاِيْمَانِ وَ حَقِيقَةِ النِّفَاقِ» (۳)

۱- بروج / ۳: "واو" در اینجا "واو" قسم است، یعنی سوگند به شاهد و مشهود.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۲. ۳- اصول کافی، جلد ۱، ص ۴۹۷.

سپس به "معالم دین" که اینک در پرتو "جوامع السلام" آنها را
 آشکارا مشاهده می‌کند، شهادت می‌دهد و امام را بر این شهادت
 خویش، شاهد می‌گیرد و اینک در محضر معلم خویش، درس عاشقی
 و وصال، پس می‌دهد:

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست

باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست

از دل و جان، شرف صحبت جانان غرض است

غرض این است و گرنه دل و جان این همه نیست

منت سدره طویلی ز پی سایه مکش

که چو خوش بنگری ای سرو روان! این همه نیست

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار

ورنه با سعی و عمل، باغ جنان این همه نیست

بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی!

فرستی دان که ز لب تا به دهان این همه نیست

نسام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی

پیش رندان، رقم سود و زیان این همه نیست!

مشهد اول: توحید

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

از جمله برکات نیل به مقام "جمع الجمع" شهود معالم دین است

و مهمترین این معالم، "توحید" می باشد، در این مقام، زائر آل یاسین با "حق تعالی" و "ملائکه" و "اولوا العلم"، همصدامی شود و بر وحدانیت خداوند متعال، شهادت می دهد: «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ»: خداوند متعال و ملائکه و اولوا العلم شهادت می دهند که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد در حالی که قائم به قسط است.»^(۱)

شهادت مزبور، یک شهادت "علمی" و "عملی" است و لازمه شهادت، تحمّل آن است، به طوری که اگر کسی در صحنه‌ای حضور نداشته باشد، شهادت وی معنا ندارد، لذا کسانی که در مورد وحدانیت خداوند متعال، شهادت می دهند حتماً بایستی در یک موقعی شهادت مزبور را تحمل کرده باشند و عملاً شاهد عینی این وحدانیت باشند.

در زیارت آل یاسین نیز، زائر آل یاسین، در سایه تقرّب به امام خویش، معالم دین خود را با علم حضوری می یابد و سپس به آن شهادت می دهد.

گر چه مصداق حقیقی "اولوا العلم"، ائمه اطهار می باشند^(۲)، اما منافات ندارد که افراد دیگری نیز به این مقام، راه یابند و این همان چیزی است که در زیارت آل یاسین، به وقوع می پیوندد.

در فراز اول، امام به عنوان "تالی کتاب الله و ترجمانه" و نیز "علم المنصوب" معرفی شد و زائر ما با سلام بر او و سلامت عینی با آن مقام

۱- آل عمران/۱۸.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۹.

منیع، خود را به علم الهی وی آراسته می‌گرداند و در زمرة "اولوالعلم" قرار می‌گیرد و سپس می‌تواند، همصدا با خدا و ملائکه و "اولوالعلم" حقیقی (ائمه اطهار) چنین وحدانیتی را تحمل و به علم حضوری دریافت نماید و بر اثر چنین یقینی است که به خود اجازه می‌دهد که اولوالعلم حقیقی را به شهادت بطلبد: «أشهدك يا مولاي اني أشهد أن...»: تو را شاهد می‌گیرم که...»

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم	بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض	به هوای سرکوی تو برفت از یادم
نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست	چه کنم حرف دگر یادنداد استادم
پاک کن چهره حافظ به سر زلف، زاشک	ورنه این سیل دمامد ببرد بینادم

لطیفه!

از آن جا که زائر آل یاسین، به مقام جمع می‌رسد، دچار حیرت می‌شود، البته حیرت "ممدوح" و مطلوب و نه "حیرت مذموم"؛ "حیرت ممدوح" از تحیر، در کثرت صفات جمال و جلال است و پس از رسیدن به مقصد، برای سالک حاصل می‌شود، در حالی که "حیرت مذموم"، ناشی از سرگردان شدن در بیابان ضلالت است.

بر اساس اینکه اسم شریفه "الله"، از ریشه "وَلَّه" باشد،^(۱) معنای

۱- البته بعضی از علمای لغت، الله را به آله برگردانده‌اند که در این صورت اله به معنای "مألوه" (معبود) است و کلمه الله در اصل "ألله" است. (تفسیر تسیم، ج ۱، بحث مربوط به الله).

"متحیر کننده" می دهد چرا که هر کس، با آن همه عظمت و هیبت مواجه شود و آن همه اسماء و صفات حسنا را که در اسم الله، جمع است، به نحو وحدت، مشاهده نماید دچار تحیر می شود و به همین دلیل است که بر این تحیر خویش شهادت می دهد: «شهادت می دهم بر این که جز او متحیر کننده نیست...». چرا که زائر آل یاسین را جز "الله" متحیر نمی کند و اصولاً به سایر مقامات، اعتنایی ندارد و آنها را در خور التفات نمی یابد:

قصر فردوس به پاداش عمل می بخشند

ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم

دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

از در خویش خدا را به بهشتم مفرست

که سرکوی تو از کون و مکان ما را بس

مشهد دوم: شهادت بر عبودیت و رسالت رسول اکرم (ص)

وَأَنْ مَّحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ:

از برکات سلامت با امام زمان (عج)، این است که زائر با «رحمة واسعة» در فراز اول، همدم می شود و در سایه درک رحمت الهی، مظهر این رحمت واسعه، یعنی وجود نازنین رسول اکرم (ص) را به نظاره می نشیند؛ لقب "رحمة للعالمین" را خداوند رحمان به رسول

کرامی خویش عطا فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^(۱)

از آنجا که زائر آل یاسین، به مقام جمع رسیده و از باطن به ظاهر، سیر می نماید، ابتدا عبودیت رسول اکرم (ص) را می بیند که بر رسالت آن بزرگوار، تقدم دارد، لذا شهادت بر عبودیت را، بر رسالت مقدم می دارد: «وَإِنِّ مَحْتَدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ

در سایه چنین جامعیت بی نظیری است که رسول اکرم (ص) را "حبیب" می بیند: «لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ» و البته اهل بیت بزرگوارش، وی را در این مقام همراهی می نمایند.

"حبیب" بر وزن "فعیل" است و به هر دو معنای "محب" و "محبوب" بکار می رود: رسول اکرم مُحَبَّبٌ است: در درجه اوّل، محب خداوند است و سپس در سایه حب الهی خویش - و در درجه بعدی - مخلوقات خدا را دوست می دارد و برای هدایت آنها خود را به زحمت می افکند تا جایی که ندای ملکوتی قرآن، وی را به آرامش، فرامی خواند: «أَنْتَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»^(۲) و هر محبتی که رنگ و بوی او را به خود نگیرد ناتمام است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^(۳):
 "ای پیامبر بگو اگر خدا را دوست می دارید، مرا اطاعت کنید تا بوسیله اطاعت من، خدا شما

را دوست بدارد.

و نیز، قافله سالار "محبوبیت" است، هم محبوب خلق است و هم محبوب خالق، چرا که خداوند، "متطهرین" را دوست دارد و در قرآن کریم، بر این حب خویش صحه می‌گذارد: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^(۱) و آن حضرت و اهل بیت وی، قبله متطهرین هستند، چرا که به ید با کفایت الهی تطهیر شده‌اند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»: «همانا خداوند اراده کرده که هر نوع رجس و پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را به طور خاصی، تطهیر فرماید»^(۲)

از آن جا که محبت، یک رابطه وجودی میان محب و محبوب است و در حقیقت، "مُحِبِّ" درجه نازله‌ای از وجود "محبوب" است، بنابراین کسی که "حبیب" بودن رسول اکرم (ص) را شاهد است، خود در درجه‌ای "حبیب" است و مراتبی از محبت الهی را طی کرده است و به همین دلیل است که گروهی - از جمله اصحاب امام زمان - محبوب خداوند قرار می‌گیرند: «... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...»^(۳)

و زائر آل یاسین نیز از جمله کسانی است که در سایه ارتباط وجودی با "حبیب الله" مظهر اسم "حبیب" می‌گردد.

مشهد سوم: شهادت بر امامت ائمه اطهار

و أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنْ عَلَيَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ...

پس از شهادت به رسالت حضرت ختمی مرتب، نوبت به مشهد دیگری می‌رسد که در آن، اوصیاء آن حضرت، مورد شهود زائر آل یاسین، قرار می‌گیرد، آن حضرات حجت "ظاهری" و "باطنی" و "تشریحی" و "تکوینی" توأم می‌باشند و اصولاً تا، کسی از نظر "تکوین" و "باطن"، حجت خداوند نباشد، هی چگاه از نظر "ظاهر" و "تشریح" قادر به تحمل بار سنگین "حجت الهی بر خلائق" نخواهد بود. (۱)

أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ

در همین مشهد است که "اولیت و آخریت" آن حضرات مورد شهود قرار می‌گیرد. توضیح مطلب این است که بر طبق براهین قوی "عقلی" و "نقلی"، خداوند متعال "اول الاولین" و نیز "آخر الاخرین" است و "اولیت" و "آخریت" وی، ذاتی است و "اول بالذات" و "آخر بالذات" هموست، اما در این جا، امام، "نور محمدیه" (ص) را به عنوان "اول" و "آخر" مطرح می‌کند، آن هم به صورت حصر: «أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ: تنها شما اولید و تنها شما آخر هستید» و طبعاً یک سؤال به ذهن خطور

۱- منظور از حجت تکوینی، این است که آن حضرات به خاطر آراستگی به زیور عصمت، از هر گونه خطا و سهو و نسیان مصونند و به همین دلیل از لحاظ تشریحی، رفتار، گفتار و حتی سکوت آنها برای مردم، میزان حق است.

می‌کند مبنی بر این که «آیا این دو مسأله با یکدیگر منافات دارد یا نه؟»

حل تعارض!

پیش از این گفتیم که ذات اقدس خداوند و نیز صفات وی، نامحدود بوده، مقید به هیچ قید و شرطی نیستند و به همین دلیل، موجود دیگری، نمی‌تواند در طول ذات الهی یا هم عرض آن واقع شود و تنها رابطه میان خدا و خلق به صورت "ظاهر" و "مظهر"، "بود" و "نمود" و "جلی" و "مَجَلی" است و هر آنچه در عالم مشاهده می‌شود یک فروغ رخ ساقی است که در جام می‌افتد و همه را در طمع خام می‌افکند:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

عارف از خنده می‌در طمع خام افتاد

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آینه اوهام افتاد

این همه عکس می‌و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

گرچه همه عالم، مظهر اسماء و صفات حسنی اوست اما تنها قلبی از این مخلوقات هستند که آینه تمام نمای آن رخ بی مثال هستند: «مَالِهُ أَيْةٌ اَكْبَرُ مِنْی»^(۱)

صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی

زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد

گر چه همه انسانها دارای استعداد "خلیفة اللّهی" هستند، اما نوادری از این نوع، در عمل به این مقام منیع راه پیدا می کنند و ائمه از جمله این نوادر هستند که مظهر اسماء و صفات الهی هستند و از جمله این اسماء و صفات، بلکه در رأس همه آنها "هو الاول و هو الاخر" بودن اوست:

نور محمدیه مظهر "هو الاول" است چرا که خلقت وی بر همه اشیا تقدم دارد: «اول ما خلق الله نوری»: «اولین چیزی که خدا آفرید، نور من بود»^(۱) نور آن حضرت، مظهر "هو الاخر" نیز هست، چرا که در "سیر الی الله" و "قوس صعود"، به برترین مقام ممکن برای یک مخلوق، دست یافت: "ذنی فتلدی فکان قاب قوسین از ادنی"^(۲) و تنها او بود که به "مقام محمود"، راه یافت، تا از آن منظر، از تمام اهل محشر دستگیری فرماید: «عسی أن یتعک ربک مقاماً محموداً»^(۳)

رجعت اهل بیت علیهم صلوات الله

وَ أَنْ رَجَعْتُمْ حَقُّ لَارِئِبَ فِيهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْساً اِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ اَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ او
كَتَبَتْ فِي اِيْمَانِهَا خَيْراً

در تکمیل و توضیح "آخر" بودن اهل بیت، نوبت به شهادت بر
"رجعت" آنان می رسد. "نور محمدیه" نه تنها در کل خلقت مظهر "هو
الاول" و "هو الاخر" است، بلکه در عالم انسانی نیز علمدار این
فضایل است، زیرا اینکه خلقت آدمی با حضرت آدم شروع شد که
اولین تجلی نور محمدیه بود و در آخر الزمان نیز، تا زمانی حیات
زمینی میسر است که حجت خدا - که یکی از اهل بیت می باشد - به
نور وجودی خویش، حیات زمینی را روشنی بخشیده باشد و در
همین راستای مظهریت "هو الاخر" است که بحث "رجعت" مطرح
می شود.

در این جا با استفاده از کتاب "رجعت"، تألیف مرحوم علامه
مجلسی اهم نکات مربوط به رجعت را متذکر می شویم:

۱ - "رجعت" در لغت به معنای "بازگشتن" است و در اصطلاح
شیعه، پس از ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، اهل بیت
عصمت و طهارت به دنیا بر می گردند و آخر کار عالم، بر طبق خیر و
صلاح آنان انجام خواهد شد و حقوق ضایع شده آن حضرات، - تا
حدودی - استیفا می گردد و دشمنان ظالم آنان، به سزای اعمال خود
می رسند.

۲ - "رجعت" از اعتقادات اصیل و ریشه دار شیعه است، به طوری که علمای بزرگ شیعه، رجعت را قطعی و اجماعی می دانند.

۲ - رجعت مزبور، شامل رسول گرامی اسلام، ائمه اطهار، "افراد خالص در ایمان" و "افراد خالص در کفر" (افراد بسیار خوب و افراد بسیار بد) می شود. سایر مردم تا قیامت صبر می کنند.

۳ - در بعضی روایات علاوه بر افراد فوق الذکر، سخن از رجعت افراد مؤمنی که داوطلب رجعت باشند، نیز به میان آمده است.

۴ - روایات مربوط به رجعت امیر المؤمنین علی علیه السلام و حضرت ابا عبدالله الحسن علیهما السلام، "متواتر" است و رجعت سایر ائمه اطهار "تزدیک به تواتر" است؛ اولین کسی که رجعت می کند امام حسین است و سیصد و نه سال حکومت می کند و چون محبت وی در دلها جایگزین شد (!) حضرت قائم، رحلت می فرماید و مراسم غسل و کفن وی را، امام حسین (ع) انجام می دهد.

۵ - در مورد امیر المؤمنین علیه السلام نیز، علاوه بر قطعی بودن رجعت آن حضرت، موارد دیگری قابل ذکر است:

الف - منظور از "داعی الله" که در قرآن آمده، امیرالمؤمنین در هنگام رجعت است.

ب - برای آن حضرت، حتی رجعتهای مکرر ذکر شده و در یک مورد آن حضرت با سپاه شیطان، در کنار فرات درگیر می شود و به این وسیله خداوند به بساط شیطان پایان می دهد و سرّ این که خداوند،

شیطان را تا قیامت مهلت نداد، بلکه او را "حتی حین" مهلت بخشید به همین زوال و نابودی شیطان و جنود وی در هنگام رجعت برمی گردد.

ج - آن حضرت با سی هزار نفر از اصحاب خود و هفتاد هزار نفر از بقیه مردم رجعت می فرمایند. (۱)

با توضیح مختصری که در مورد "رجعت" دادیم سرّ تفسیر رجعت به روزی که ایمان افرادی که تا آن زمان مؤمن نشده اند روشن می شود، چرا که بساط امتحان الهی تا زمان حضور شیطان و وسوسه های او گسترده است و تا همین زمان، ایمان فایده دارد، اما پس از زوال شیطان و جنود او، که در زمان رجعت و در آستانه قیامت رخ می دهد دیگر ایمان انسانها مورد قبول واقع نمی شود: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا اِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيْمَانِهَا خَيْرًا» (۲)

لطیفه ای در مورد رجعت!

علاوه بر تفسیر ظاهری الفاظ که در بالا آمد، این جمله را از منظر دیگری نیز می توان تفسیر کرد: در مباحث گذشته از عرضه مداوم اعمال بر امام، سخن گفتیم، به طوری که انسانها همواره بر امام خویش، عرضه می شوند و از طرفی، امام با نظارت بر اعمال انسانها، همواره در حال "رجعت" به عالم باطن آنهاست، لذا اگر کسی در

۱- رجعت، علامه مجلسی.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۲، ذیل آیه ۳۶ حجر.

محصر امامی که حجت بالغه الهی است و بر مقامی تکیه کرده که شیطان را به آن، دسترسی نیست^(۱)، ایمان نیاورد، در همین دنیا نیز ایمان وی، سودی نخواهد بخشید به عبارت دیگر کسی که بر میزان امامت، مؤمن نشود، ایمان وی پذیرفته نخواهد شد و از ایمان خویش طرفی نخواهد بست، بنابراین تفسیر، رجعت ائمه، در ظرف ظاهر و دنیا، به همان واقعهای که پیش از این گفتیم موكول شده، اما رجعت باطنی آن بزرگواران، هر لحظه جریان دارد و در سایه این رجعتهاست که ایمان مردم، در بوته آزمایش قرار می‌گیرد و سخافت و ثقل آن معلوم می‌گردد.

مشهد چهارم: شهادت بر حقانیت معاد

وَ أَنْ الْمَوْتِ حَقٌّ، وَ أَنَّ نَاكِرًا وَ نَكِيرًا حَقٌّ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ، وَ الْبَعْثَ حَقٌّ،
در قیامت، خداوند متعال، مردم را به توسط امام بر حق، به سوی خود می‌خواند: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِئْمَانِهِمْ»^(۲) یا بهتر بگوییم، معاد، چیزی جز عرصه انسانها بر میزان «امام بر حق» نیست و از آن جا که امام، مظهر "هو الآخر" است، قیامت نیز وامدار اوست چرا که قیامت

۱- شیطان قسم خورد که همه بندگان را گمراه کند اما چون می‌دانست که به مُخْلِصِينَ - به فتح لام - دسترسی ندارد از گمراه نمودن آنها اظهار عجز کرد: "فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ" (ص/ ۸۳-۸۲) خداوند متعال نیز در آیه دیگری بر این مطلب صحه گذارد: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ (حجر/ ۴۲).

۲- روزی که همه مردم را بوسیله امام خویش، به خود می‌خوانیم (اسراء/ ۷۱) "بَاء" که بر سر امام آمده، "بَاءِ سَبِيَّت" است.

نیز، ظهور اسم "آخر" خداوند است و قله "مظهریت" این اسم، در تملیک انسان کامل است.

البته این معاد، هم اینک نیز برپاست و هر لحظه، انسانها خود را بر او عرضه می‌کنند و در میزان وی نمره می‌گیرند: «تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، أَعْمَالُ الْعِبَادِ كُلِّ صَبَاحٍ، أِبْرَارِهَا، وَفَجَّارِهَا، فَاخْذَرُوهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «إِعْمَلُوا فَنَسِيرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ.»

«امام صادق فرمودند، اعمال بندگان از خوب و بد، هر صبح بر رسول خدا عرضه می‌شود پس از اعمال خود، بر حذر باشید و این همان قول خداست که: عمل کنید که خدا و رسول او اعمال شما را می‌بینند» در روایت دیگری امام رضا علیه السلام فرمودند: «همانا اعمال شما در هر شب و روز بر من عرضه می‌شود [راوی می‌گوید] این امر بر من گران آمد. پس حضرت فرمود: آیا کتاب خدا را نخوانده‌ای که فرمود: «وَقُلْ إِعْمَلُوا فَنَسِيرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ.» حضرت فرمود: به خدا سوگند که [منظور از مؤمنون در آیه] علی بن ابی طالب است»^(۱)

در سایه معرفت و انس با امام زمان (عج)، حقیقت معاد، برای زائر آل یاسین، روشن می‌شود و تمام منازل معاد و حقانیت آنها برای او نمودار می‌گردد و الا معاد، از سنخ عالم ماده نیست و علم حقیقی به آن نیز، نمی‌تواند اعتباری و از سنخ لفظ و مفهوم باشد، گر چه علم حضوری را می‌توان، به صورت "مفهوم" و "لفظ"، نازل کرد آن هم تا

حدی که بازار افراد ظاهر بین و سطحی نگر را رونق بخشد: «وَأَنَّ التَّوَاتُ
حَقٌّ وَأَنَّ نَاكِرًا وَنَكِيرًا حَقٌّ وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ»

همه مردم، بوسیله امام خویش، به محشر در می آیند و هر لحظه
این محشر، برپاست و تفاوت زائر آل یاسین با سایرین، در این است
که پرده‌ای که بعدها برای سایرین می افتد، همین حالا برای او کنار
می رود و اسرار ناپیدا برای وی در همین دنیا، هویدا می شود و به
یقین این همه مواهب را در سایه پیوند قلبی و وجودی با امام خویش،
به کف می آورد:

ز آستین طیبیان هزار خون بچکد گرم به تجربه دستی نهند بر دل ریش
به کوی میکده گریان و سرفکنده روم چراکه شرم همی آیدم ز حاصل خویش
بدان کمر نرسد دست هرگدا حافظ خزانه‌ای به کف آور ز گنج قارون بیش
و شاید به همین دلیل است که از میان اسامی فراوان آخرت، به دو
اسم "بعث" (۱) و "نشر" (۲) استناد شد، چرا که در مواجهه با امام
معصوم، انسان برانگیخته می شود و از خواب و افسردگی بیرون
می رود و نیز با گشودن صحیفه جان خویش، اسرار آن هویدامی شود
و علاوه بر آگاهی از اسرار و اعمال خویش، به استعدادهای نهفته
خود نیز، واقف می شود (والله اعلم)

مشهد پنجم: شهادت بر عدل الهی

أَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ، وَ الْمِرْضَادَ حَقٌّ، وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ، وَ الْحَشَرَ حَقٌّ، وَ الْحِسَابَ حَقٌّ، وَ الْجَنَّةَ
وَ النَّارَ حَقٌّ، وَ الْوَعْدَ وَ الْوَعِيدَ بَيْنَهُمَا حَقٌّ،

در پرتو عرضه انسانها بر امام و روشن شدن حقیقت آنها، "عدل" الهی تحقق می یابد و ناپاک و پاکشان، از یکدیگر متمایز می گردند و زائر آل یاسین به حقیقت و باطن عدل، به عنوان یکی دیگر از معالم دین خود، آگاهی می یابد: «وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِرْضَادَ حَقٌّ وَ الْحَشَرَ حَقٌّ وَ الْحِسَابَ حَقٌّ وَ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ الْوَعْدَ وَ الْوَعِيدَ بَيْنَهُمَا حَقٌّ»

امام صادق علیه السلام در مورد صراط مستقیم، چنین می فرماید:
«...هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ، صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي
الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضِ الطَّاعَةَ...»

«صراط مستقیم همان طریق معرفت خداوند متعال است و دو نمود دارد؛ صراطی در دنیا و صراطی در آخرت، و اما صراط دنیوی همان امامی است که اطاعت وی، واجب است و کسی که در دنیا وی را بشناسد و به هدایت وی اقتدا نماید، بر "صراط آخرت" که پلی بر روی جهنم است، به سلامت عبور خواهد کرد و کسی که او را نشناسد، در آخرت، قدم وی خواهد لغزید و در آتش جهنم سقوط خواهد کرد»^(۱)، در روایات فراوان دیگری نیز، از ائمه اطهار، به عنوان "صراط مستقیم" یاد شده که جهت پرهیز از اطاله

کلام از ذکر آنها معذوریم^(۱).

به همین دلیل است که مواجهه با امام عصر ارواحنا فداه، حقیقت "صراط" و "مرصاد" را به زائر نشان می دهد: «وَأَنَّ الصُّرَاطَ حَقٌّ وَ المَرَصَادَ حَقٌّ» و به همین دلیل است که در روایات، از حضرت امیر علیه السلام، به عنوان «قسیم النار و الجنة» یاد شده است، به این معنا که هر کس، با آن حضرت، شباهت داشته باشد، اهل نجات است و از طرفی، سقوط دشمنان وی در جهنم، حتمی است.^(۲)

میزان بودن اهل بیت

"میزان هر شیء"، از جنس همان شیء است و بر همین اساس، میزان انسانیت، بایستی از جنس خود وی و انسان باشد، به این معنا که انسان ایده آلی، لازم است تا اعتقاد، اخلاق و عمل همه افراد انسانی، با آن سنجیده شوند و در آن میزان، سخافت و ثقل هر کس، روشن شود، در روایات نیز، از انبیاء و اوصیاء به عنوان موازین روز قیامت، یاد شده است: «سَأَلْتُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً»^(۳) قَالَ: «هُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ».

در زیارت آل یاسین، زائر با امام خویش مواجه می شود و میزان

۱- رک به معانی الاخبار، معنی الصراط. ۲- خصال، ص ۵۷۳، حدیث ۱.

۳- انبیاء / ۴۹.

عینی و حقیقی انسانیت را در وجود آن حضرت، پیدا می‌کند و بر آن شهادت می‌دهد: «وَالْمِيزَانُ حَقٌّ»

درست در همین راستاست که، بهشت و جهنم را شهود می‌نماید و به وعده الهی یقین پیدا می‌کند: «وَالْجَنَّةُ حَقٌّ وَ النَّارُ حَقٌّ وَ الْوَعْدُ وَ الْوَعْدُ بِمَا حَقٌّ»

فراز پنجم: ظهور صفات جلالیه

«يَا مَوْلَايَ شَقِيٌّ مَنْ خَالَفَكَمْ وَ سَعِدَ مَنْ أَطَاعَكُمْ فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا اشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ وَ أَنَا وَلِيُّ لَكَ بَرِيٌّ مِنْ عَدُوِّكَ فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ وَ الْبَاطِلُ مَا أَسْخَطْتُمُوهُ وَ الْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَانْفَسِي مَوْتَهُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِرَسُولِهِ وَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَ آخِرَكُمْ وَ نَصْرَتِي مَعْدَةٌ لَكُمْ وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ. آمِينَ آمِينَ»

«ای مولای من بدبخت شد آن که با شما مخالفت کرد و سعادت‌مند شد آن که اطاعت شما نمود. پس بر آنچه شما را شاهد می‌گیرم، شاهد باش و من دوست شما هستم و از دشمن شما بیزارم. حق آن است که مورد رضای شما باشد و باطل چیزی است که شما نپسندید، معروف یعنی همان که شما به آن امر می‌کنید و منکر آن است که شما از آن نهی می‌کنید پس جان من به خدایی که شریک ندارد و رسول او و امیر المومنین و شما از اولین تا آخرین، ایمان دارد و یاری من برای شما فراهم است و در دوستی با شما خالص هستم.»

شرح اجمالی فراز پنجم

در این فراز، زائر آل یاسین به نهایت قرب جمال "مزور" (امام) رسیده است و از آنجا که در باطن هر جمال، "جلالی" نهفته است، با "صفات جلالیه" حضرت، آشنا می‌شود که طی آن، "برائت از دشمنان" و "مشاهده شقاوت آنان" نصیب وی می‌گردد و در انتهای فراز - که انتهای زیارت نیز می‌باشد - به "ایمان حقیقی" دست می‌یابد و مجدداً بر این ایمان، شهادت می‌دهد، اما شهادتی که مافوق مرتبه پیشین است "فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ..." و در سایه چنین ایمانی است که از امام خویش، که ناصر حقیقی حق خداوند است «ناصر حقه» استمداد می‌جوید و به یاری حق قیام می‌کند: «وَنُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ» و بر دوستی آنان ثبات و خلوص می‌یابد: «وَمَوْدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ»

شرح تفصیلی فراز پنجم

پس از آن که در فرازهای پیشین اوصاف ذاتی امام - تکوینی و تشریحی - بر زائر عرضه شد و سپس "اوصاف فعلی" آن حضرت مشهود وی واقع گردید و طی آن زائر آل یاسین با طی "اسفار اربعه"، به مقام "جمع الجمع" راه پیدا کرد، "معالم دین" خود را به علم حضوری کشف نمود و این یافته عینی خود را، در قالب پنج "مشهد"، ارائه نمود و این همه "صفات جمال" بود که از سوی امام، ارائه او توسط زائر، به جان و دل دریافت گردید.

از آن جا که در باطن هر "جمال"، "جلالی" و در دل هر "جلالی"، "جمالی" نهفته است، زائر آل یاسین با نفوذ در لایه های درونی تر، به مراتب برتری از "جلال"، راه پیدا می کند و به همین دلیل، به موضع گیری در مقابل دشمنان ائمه، می پردازد و ضمن حکم به شقاوت آنان، بیزاری خود را از آنها، اعلام می دارد: «یا مولای شقی من خالفکم و سعد من اطاعکم فاشهد علی ما اشهدتک علیه و انا ولی لک بری من عدوک»

در مورد جملات فوق، ذکر چند نکته مفید به نظر می رسد:

۱ - نحوه شهادت زائر، نوعی تأکید بر حقانیت اهل بیت علیهم السلام و شقاوت دشمنان آنان می باشد به این صورت که "شقاوت" و "سعادت" را در ابتدای جمله ذکر کرد تا به آنها، برجستگی خاصی ببخشد و ذهن مخاطب را بیشتر، حساس نماید: به جای آن که بگوید: من خالفکم شقی ومن اطاعکم سعید، موضع خود را چنین ابراز کرد «شقی من خالفکم و سعد من اطاعکم» و این تقدیم مسند (شقی) بر مسند الیه (من)، تخصیص رامی رساند.

زائر ما، این همه را از برکت آشنایی با "دیوان دین" و "علم مصبوب"، «حجّة الله فی أرضه»، دارد چرا که در این مرتبه، با امامی شباهت پیدا کرده که به هر کس بنگرد، حقیقت ایمان یا نفاق را در او مشاهده می کند: «عن ابي جعفر عليه السلام قال «انا لنعرف الرجل اذا رأیناه بحقیقة الايمان و حقیقة النفاق» «از محمد باقر علیه السلام: همانا ما هر کس را می بینیم،

او رابه حقیقت ایمان یا حقیقت نفاق، می بینیم»^(۱)

۲ - زائر، بار دیگر امام را به شهادت می گیرد^(۲) و این در حالی است که "مشهد" اخیر چیزی فراتر از "مشاهد" پیشین است، چرا که با ظهور صفات جلال، باب دیگری بر روی سالک گشوده می شود؛ او که تا به حال، امام را در آینه جمال می دید، اینک چهره جلالی او رابه نظاره می نشیند تا دو دست خدا را بر سینه خود احساس نماید و این اطمینان، در نتیجه جمالات قبلی حاصل شد که طی آن، سعادت دوستان و شقاوت مخالفان امام، مکشوف زائر آل یاسین قرار گرفت: «یا مولای شقی من خالفکم و سعد من اطاعکم فاشهد علی ما اشهدتک علیه» و اینک تولی و تبرّای خود را تکمیل می نماید: «و انا ولیّ لک بریء من عذوک»

۳ - در زیارت آل یاسین، امام با "صفات جمالیه" بر سالک و زائر، ظهور می کند و در ابتدای امر، از نشان دادن جلال به او خودداری می نماید، گرچه شمه ای از جلال را می توان در فرازهای پیشین، ملاحظه کرد: "دیّان دینه" از جمله این تعبیرات است که طی آن، زائر آل یاسین مزه جلال را می چشد اما غلبه با "صفات جمالیه" است. غلبه "صفات جمال" و این همه خود نمایی، از عنایت ویژه امام برای ربودن قلب زائر، حکایت می کند و ظهور "صفات جلالیه" به بعد از آن موکول می شود و آنچه می ماند همان زائر است که بایستی پای از

۲- فاشهد علی ما اشهدتک علیه.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۷.

پرده غیبت برون نهد و به خدمت آن شاه، کمر بندد:

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت

کار چراغ خلوتیان باز در گرفت

آن عشوه داد عشق که مفتی ز ره برفت

وان لطف کرد، دوست، که دشمن حذر گرفت

بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود

عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت

هر سرو قد، که بر مه و خور، حُسن می فروخت

چون تو در آمدی پی کاری دگر گرفت

حافظ تو این سخن ز که آموختی که بخت

تعویذ کرد شعر تو را و به زر گرفت

سلوکِ زائرِ آلِ یاسین، در "سبزه" و "جمال" انجام می شود و این

"سبزی سلوک" از آن همه بشارتی حکایت می کند، که ما را به مسیحا

نفسی می خواند که دم عیسوی او، به محرومان و مستضعفان امید

حیات را ارزانی می دارد.

امام، زائر خویش را در "آل یاسین" به لطف و محبت الهی خویش،

می نوازد و مسیر سلوک او را به "صفات جمال"^(۱) خویش مزین

۱- صفات الهی را در یک تقسیم بندی کلی به دو دسته "جمالیه" و "جلالیه" تقسیم می کنند

که دسته اول مخصوص کشش و جذب و جلب است و دسته دوم، طرد و قهر و دفع را در پی

دارد، گر چه در دل هر جلالی، جمالی و در باطن هر جمالی، جلالی قرار دارد همانند آب که

هم مایه حیات است و هم در مواردی به صورت سیل بنیان افکن ظهور می کند!

می‌سازد، اما چه باید کرد که در عالم کثرت، خارها را نیز در کنار گل نشانده‌اند و این وظیفه حجت الهی است که سالک را از خطرات آن بر حذر دارد و اگر این واقعیت نبود، هیچ‌گاه "مزور" ما به رنجش خاطر زائر خویش، رضایت نمی‌داد...

نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد
بختم از یار شود رختم از این جا ببرد
رهزن دهر نخفته است مشوایمن از او
اگر امروز نبرده است که فردا ببرد
راه عشق ارچه کمینگاه کمانداران است
هر که دانسته رود صرفه ز اعدا ببرد
حافظ از جان طلبد غمزه مستانه یار
خانه از غیر بپرداز و بهیل تا ببرد

فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ، وَالْبَاطِلُ مَا أَشْخَطْتُمُوهُ،

زائر آل یاسین، بر مردمک "مزور" خویش، حق و باطل را به نظاره نشسته و بر طبق عرف وی به تعریف حق و باطل می‌پردازد؛ حق همان است که شما می‌پسندید و باطل آن است که شما نمی‌پسندید: "فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا أَشْخَطْتُمُوهُ"، چرا که او به فراست می‌داند که حق همواره با امام می‌چرخد و پروانه شمع وجود اوست: "عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ: «علی با حق است و حق با علی است و هر کجا علی می‌رود حق نیز با او می‌چرخد»^(۱) چرا که دعای حضرت رسول (ص) در حق وی مستجاب است که عرض کرد: «اللَّهُمَّ أَذِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ

دار: «خدایا حق را هر کجا علی باشد با او بگردان»^(۱)

وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ،

تا به حال زائر آل یاسین، علی را "دین مجسم" یا "دیان دین" می دانست اما اینک دین را وامدار علی می داند چرا که استحکام هر بنایی به ستون آن بستگی دارد: «عَلَى عَمُودِ الدِّينِ»^(۲) لذا "معروف" و "منکر" را بر اساس "امامت" و "ولایت"، تعریف می کند؛ "معروف" همان است که شما امر به آن می کنید و "منکر" آن است که مورد نهی شماست: «وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ».

در مورد افراد عادی ما ابتدا "معروف" و "منکر" را می شناسیم و پس از آن، هر کس را که به "معروف" و "منکر" عرضه می کنیم و شخصیت وی را ارزیابی می کنیم، در حالی که امام تجسم عینی حق است و معروف و منکر را در میزان وی باید شناخت و عمل او به معروف آبرو می دهد و نهی او از "منکر"، چهره زشت آن را برملا می سازد و این نکته عزیزی است که در هنگام شهادت در محضر معصومین علیهم السلام، بایستی مد نظر همه ما باشد.

زائر آل یاسین این درجه از معرفت را در فراز اول به دست می آورد، آن جا که امام خود را به عنوان حجت خدا و نمایانگر اراده او، سلام می گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ إِرَادَتِهِ»

"ولایت"، در حیطة "تکوین"، باطن و سرّ نبوت و "رسالت" و "امامت" و روی دیگر سکه "توحید" است؛ "توحید"، ابتدا از جانب حضرت ربوبی، به صورت "نور ولایت" در وجود اولیاء الهی تجسم می یابد و پس از آن، به صورت "نبوت" و "رسالت" و "امامت" ظهور می نماید و به همین منوال ولایت، در حیطة "تشریح" مایه "اتمام" و "اکمال دین"، می گردد:

تو بدری و خورشید تو را بنده شد است تا بنده تو شد دست تا بنده شده است
ز آن روی که از شعاع نور رخ تو خورشید منیر و ماه، تا بنده شده است^(۱)

فَنَفْسٍ مُّؤْمِنَةٍ بِاللّهِ وَخَدَّةٌ...

سرانجام، روح پر تلاطم زائر، در اقیانوس امام خویش آرام می گیرد و با وی به سلامت می شود و پس از آنکه معالم دین خود را یافت، در آن مقام استقرار پیدا می کند و در آخرین جمله زیارت، بر این حصن امن و خالی از خطر گواهی می دهد^(۲): «فَنَفْسٍ مُّؤْمِنَةٍ بِاللّهِ وَخَدَّةٌ لِشَرِيكِهِ وَ بَرَسُولِهِ وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِكُم يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُم وَ آخِرِكُمْ». و به این ترتیب به ندای حق لبیک می گوید که: «ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ، رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» و در زمره بندگان خدا و بهشت او، نه خوفی راه دارد و نه المی و نه در آنجا جان را تمنایی است: در این جاست که ذات سالک، کاملاً رنگ ولایت به خود می گیرد و زیارتی که از ذات

۲- أَدْخُلُوها بِسَلَامٍ أَمِينٍ (حجر / ۴۶)

۱- دیوان حافظ.

امام و مأموم شروع شده بود، با ذات آنان، خاتمه می‌یابد، این که زائر آل یاسین خود را به عنوان مؤمن به خدا و رسول و ائمه معرفی می‌کند، از استقرار ذاتی وی در وادی "ایمان" حکایت می‌نماید^(۱) و فراموش نکنیم که این شهادت، در حضور معصوم صورت می‌گیرد:

"قَاشَهْدُ عَلِيٍّ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ"

وَ نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ

و اینک که "جان" زائر از می‌وصل، سیراب گردید، نوبت به "فعل" می‌رسد که از این "دولت بی‌خون، و دل"، بی‌نصیب نباشد و لذا "نصرت" خود را از حق، دریغ نمی‌دارد: «وَ نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ» و دوستی خود را در مقام عمل نیز، به منصفه ظهور می‌رساند: «وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ» چرا که "مودت" به هر نوع محبتی اطلاق نمی‌شود، بلکه محبتی را "مودت" گویند، که دارای آثار عملی و خارجی و توأم با طلب محبوب باشد و از مرز قلب محب فراتر رود.^(۲)

زیارت آل یاسین، از "ولایت" و "توحید" آغاز شد و اینک به "توحید" و "ولایت" ختم می‌شود و در دو سوی این سیر، "ولایت" قرار دارد، چرا که در ابتدا به مدد ولایت، سلوک آغاز می‌شود و در نهایت، به اوج درجه ولایت، ختم می‌گردد و در یک کلام، زیارت آل یاسین، "سلوک سبزی" است که در "بستان ولایت" انجام می‌شود و

۱- در جمله «فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ»: "وصف" به جای "فعل" بکار رفته و این نحوه تعبیر، نوعی ثبات و استقرار را می‌رساند.
۲- راغب اصفهانی: مفردات الفاظ قرآن.

سالک خویش را به اعلا درجه "توحید"، می‌رساند^(۱)... پس معطل چه هستیم و چرا این زیارت را غذای روزانه روح خویش، قرار نمی‌دهیم... بیایید شیطان را از مسیر سبز سلوکمان برداریم و روزی یکمرتبه بخوانیم: "سلام علی آل یاسین..."

برگیر شرابِ طرب‌انگیز و بیا پنهان ز رقیب سفله بستیز و بیا
 مشنو سخن خصم که بنشین و مرو بشنو ز من این نکته که برخیز و بیا
 زیارت آل یاسین، وادی امید و رجاء و وفاست و حیف است که از این فیض عظیم و فوز بی همتا، بی نصیب مانیم چرا که:

به حسن و خلق و وفا کس به یارمانرسد تو را در این سخن، انکار کار ما نرسد
 اگر چه حسن فروشان به جلوه آمده‌اند کسی به حسن و ملاحظت، به یارمانرسد
 به حق صحبت دیرین، که هیچ محرم راز به یار یک جهت حق گزار ما نرسد
 هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی به دلپذیری نقش نگار ما نرسد
 هزار نقد به بازار کائنات آرند یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد
 دلا ز رنج حسودان مرنج، و واثق باش که بد به خاطر امید وار ما نرسد
 بسوخت حافظ و ترسم که شرح قصه‌او به سمع پادشه کامکار ما نرسد
 با توضیحاتی که ارائه شد، دعای پس از زیارت آل یاسین، چندان نیازمند شرح نیست لذا به نقل و ترجمه آن اکتفا می‌نماییم:

دعای بعد از زیارت آل یاسین

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَي مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ، وَ كَلِمَةِ نُورِكَ، وَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي

۱- ولایت همان ظهور نور توحید در جان "ولی" است و این دو، دو روی یک سکه هستند، "توحید"، رویه "بلی الحقی" آن است و "ولایت"، رویه "بلی الخلقی" آن.

نُورَ الْيَقِينِ، وَ صَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ، وَ فِكْرِي نُورَ النِّيَّاتِ، وَ عَزْمِي نُورَ الْعِلْمِ، وَ قُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ وَ لِسَانِي نُورَ الصُّدْقِ، وَ دِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ، وَ بَصْرِي نُورَ الضِّيَاءِ، وَ سَمْعِي نُورَ الْحِكْمَةِ، وَ مَوَدَّتِي نُورَ الْمَوْلَاةِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، حَتَّى أَلْقَاكَ وَ قَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَ مِيثَاقِكَ، فَتَغَشِّبْنِي رَحْمَتَكَ يَا وَلِيَّ يَا حَمِيدُ

خدایا از تومی خواهم که بر محمد پیامبر رحمت و کلمه نورانی خودت صلوات فرستی و این که قلب مرا پر از نور یقین سازی و سینه‌ام را از نور ایمان مملو نمائی و فکرم را به نور نیت خالص نورانی کنی و اراده مرا به نور علم بیارایی و نیرویم را متوجه عمل به احکام گردانی و زبان مرا با نور صدق و دینداری مرا با نور بصیرت خودت، روشن کنی و چشم جان مرا نور ببخشی و گوش مرا ظرف حکمت قرار دهی و دوستی مرا ظرف نور دوستی اهل بیت قرار دهی تا در نتیجه در حالی تو را ملاقات کنم که به عهد و میثاق تو وفا نموده باشم. و در نتیجه با رحمت خود مرا بپوشانی (و رحمتت مرا فراگیرد) ای سرپرست شایسته ستایش من.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ، وَ خَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ وَ الْقَائِمِ بِقِسْطِكَ وَ النَّائِرِ بِأَمْرِكَ، وَ لِيَّ الْمُؤْمِنِينَ، وَ بَوَارِ الْكَافِرِينَ، وَ مُجَلِّي الظُّلْمَةِ، وَ مُنِيرِ الْحَقِّ، وَ النَّاطِقِ بِالْحِكْمَةِ وَ الصُّدْقِ، وَ كَلِمَتِكَ التَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ، الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ، وَ الْوَلِيِّ النَّاصِحِ، سَفِينَةِ النُّجَاةِ، وَ عِلْمِ الْهُدَى، وَ نُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى، وَ خَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَ ارْتَدَى، وَ مُجَلِّي الْعَمَى الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا، كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَ ابْنِ أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ، وَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرُّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيرًا، اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَ انصُرْ بِهِ لِدِينِكَ، وَ انصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَ أَوْلِيَاءَهُ، وَ شِيعَتَهُ وَ انصَارَهُ، وَ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ،

اللَّهُمَّ اعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَ طَاغٍ، وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَ احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
 وَمِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ شِمَالِهِ، وَ احْرُسْهُ وَ امْتَنِعْهُ مِنْ أَنْ يُوْصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ، وَ احْفَظْ
 فِيهِ رَسُولَكَ وَ آلَ رَسُولِكَ، وَ أَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَ أَيِّدْهُ بِالنُّصْرِ، وَ انصُرْ ناصِرِيهِ، وَ اخذُلْ
 خَاذِلِيهِ، وَ اقْصِمْ قاصِمِيهِ، وَ اقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ، وَ اقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُتَافِقِينَ، وَ جَمِيعَ
 الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا، بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا، وَ امْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا،
 وَ أَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ،

وَ اجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَغْوَانِهِ، وَ اتَّبَاعِهِ وَ شِيعَتِهِ، وَ ارْنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ
 السَّلَامُ مَا يَأْمُلُونَ، وَ فِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ، إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، يَا
 أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

خدایا! بر محمد، حجت خودت در زمین، صلوات بفرست که در زمین خلیفه تو و دعوت
 کننده به راه تو و قیام کننده به قسط و عدل تو و انقلاب کننده به امر توست همو که
 سرپرست مؤمنین و خوارکننده کافران و روشنی بخش ظلمتها و روشنی بخش حق است
 و کسی است که بر اساس حکمت و راستی سخن می‌راند و کلمه تمام و کامل تو در زمین
 است همان که با خوف، مسلمین را زیر نظر دارد و سرپرست نصیحت کننده مؤمنین
 و کشتی نجات و پرچم برافراشته هدایت و نور دیدگان مردم است و بهترین کسی است
 که بتها را نابود و دفع می‌نماید و روشن کننده نایبناست همو که زمین را همانگونه که پر از
 ظلم و جور شده از عدل و داد پر می‌سازد همانا تو بر هر کاری توانائی.

خدایا بر ولی خودت و فرزند اولیانت صلوات فرست همانهایی که اطاعت آنها را
 واجب کردی و حق آنان را واجب نمودی و آلودگی را به طور مطلق از آنان زدودی و آنها را
 به طور خاص طهارت بخشیدی. خدایا! او را یاری و دینت را به وسیله او نصرت فرما و
 دوستان و شیعیان او را به وسیله او یاری نما و مرا از آنان قرار ده.

خدایا! او را از شر هر انسان طغیان‌گر و اهل شورش و از شر جمیع مخلوقات حفظ

فرما و از جلو و پشت سر و چپ و راست او را حفظ فرما و از وی نگهبانی کن و از این که بدی به او رسد جلوگیری فرما. با حفظ او رسول و اهل بیت را حفاظت فرما، به وسیله او عدل را در زمین جاری کن و با نصرت خاص خود، دوستانش را یاری و دشمنانش را خوار کن و دشمنان او را سرکوب فرما و بوسیله او سران کفر را قلع و قمع فرما و به وسیله او کفار و منافقین و تمام ملحدین را در هر جا که باشند، قلع و قمع فرما، اعم از این که در روی زمین یا روی دریا باشند.

به وسیله او زمین را پر از عدل فرما و بوسیله او دین پیامبرت را آشکار فرما و مرا از دوستان و یاران و پیروان و شیعیان او قرار ده و آرزوهای محمد و آل او را برآورده ساز و به من نشان ده و سرنوشت آنها را نیز طبق خواسته آنان مقرر فرما. ای خدای حق! دعای مرا مستجاب فرما، ای کسی که دارای هیبت و اکرام هستی و ای بخشنده ترین بخشندگان.

بنابراین ملاحظه می شود که در طول زیارت، ابتدا اوصاف آن حضرت بر شمرده می شود و سپس زائر به آنان متّصف می شود و شاهد عینی کمالات مزبور می گردد و در وهله آخر در طی دعای پس از زیارت، همین آرزوها را در مورد سایر مؤمنین از خدا خواستار می شود.

با تأمل در آنچه گذشت، دعای پس از زیارت آل یاسین نیازمند شرح نیست، گرچه از دقت نظر و تأمل عزیزان خواننده بی نیاز نمی باشد و البته توجه به ترجمه زیارت در وصول به این هدف مؤثر خواهد بود. ان شاء الله

رَبَّنَا لَا تَوَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

فهرست منابع

- ۱ - قرآن مجید.
- ۲ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی. موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین، چاپ اول، بهار ۱۳۷۹.
- ۳ - ادب فنای مقربان. آیت الله جوادی آملی. نشر اسراء. چاپ دوم. آذر ۱۳۸۱.
- ۴ - اصول الکافی، ثقة الاسلام کلینی. دار الأسوة لطباعة و النشر. الطبعة الاولى. ۱۴۱۸ هـ ق.
- ۵ - امالی. للشيخ الطائفة ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی. دار الثقافة. اول. قم. ۱۴۱۴. قسم الدراسات الاسلامیه. موسسه البعثه.
- ۶ - بحار الانوار. علامه مجلسی. دار احیاء التراث العربی. بیروت. ۱۴۰۳ هـ ق.
- ۷ - تبیین براهین اثبات خدا. آیت الله جوادی. نشر اسراء. چاپ سوّم، تابستان ۱۳۷۸.
- ۸ - التحقیق فی کلمات القرآن. حسن المصطفوی. مرکز نشر الكتاب. سرای سعادت. طهران. ۱۳۹۵ هـ ش.
- ۹ - تفسیر المیزان. علامه طباطبایی. دفتر انتشارات اسلامی. چاپ پنجم. ۱۳۷۴ هـ ش.
- ۱۰ - ترجمه توحید الامامیه. آیت الله ملکی میانجی. موسسه نبأ. چاپ اول. ۱۳۸۷ هـ ش.
- ۱۱ - تفسیر موضوعی قرآن. آیت الله جوادی. نشر اسراء. (جلد ۱۴)
- ۱۲ - تفسیر تنسیم. آیت الله جوادی آملی. نشر اسراء. (جلد ۴).
- ۱۳ - حیات عارفانه امام علی علیه السلام. آیت الله جوادی. نشر اسراء. چاپ اول. خرداد ۱۳۸۰.

- ۱۴ - دیوان حافظ. شمس الدین محمد. انتشارات یاسین. چاپ دوم. ۱۳۷۴ هـ ش.
- ۱۵ - رازگریه بر ابا عبدالله الحسین. مهرداد ویس کرمی. انتشارات مهر قائم اصفهان. چاپ اول. زمستان ۱۳۸۰.
- ۱۶ - رجعت. علامه مجلسی. تصحیح ابوذر بیداری. انتشارات رسالت قلم. چاپ سوم ۱۳۸۰ هـ ش.
- ۱۷ - شرح فصوص الحکم. محمد القیصری. منشورات انوار الهدی. الطبعة الثانية. ۱۴۱۸ هـ ق.
- ۱۸ - سلوک سرخ. مهرداد ویس کرمی. انتشارات انتظار سبز اصفهان. چاپ اول. اسفند ۱۳۸۱ هـ ش.
- ۱۹ - ظهور ولایت در صحنه غدیر. آیت الله جوادی. نشر اسراء چاپ اول. اردیبهشت ۱۳۸۰.
- ۲۰ - قرآن حکیم از منظر امام رضا (ع). آیت الله جوادی. نشر اسراء. چاپ اول. فروردین ۱۳۸۲.
- ۲۱ - المعجم المفهرس، محمد فؤاد عبدالباقی، نشر پرتو، چاپ دهم، بهمن ۱۳۷۴.
- ۲۲ - مسند الامام الرضا. جمع و ترتیب: شیخ عزیزالله عطاردی. لبنان (۵ جلد). تصحیح و تحقیق سید رسول محلاتی و سید فضل الله یزدی طباطبایی. چاپ اول. ۱۴۰۶ هـ ق.
- ۲۳ - مفردات الفاظ قرآن. راغب اصفهانی. نشر دارالقلم. بیروت، ۱۴۱۶ هـ ق.
- ۲۴ - معانی الاخبار. الشيخ الصدوق، مؤسسة النشر الاسلامی. الطبعة الرابعة، ۱۴۱۸ هـ ق.
- ۲۵ - مجمع البحرين. محمود عادل. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. چاپ دوم. ۱۳۶۷ هـ ش.

- ۲۶- مفاتیح الجنان. شیخ عباس قمی. انتشارات فرهنگ مردم. اصفهان، چاپ اول، ۱۳۸۰ ه. ش.
- ۲۷- معجم مقاییس اللّغة، لابی الحسین احمد بن فارس بن زکریا. تحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون. مطبعة مكتب الاعلام الاسلامی قم، ۱۴۰۴. ه. ق.
- ۲۸- ترجمه مکیال المکارم (۲ جلد) سید محمد تقی موسوی اصفهانی. ترجمه سید مهدی حائری قزوینی. دفتر تحقیقات و انتشارات بدر، چاپ سوم ۱۳۷۴. ه. ش.
- ۲۹- نهاية الحکمة. علامه طباطبایی. ترجمه و شرح علی شیروانی (۳ جلد) انتشارات الزهراء چاپ سوم. ۱۳۷۷ ه. ش.
- ۳۰- تفسیر نورالثقلین. محدث حویزی. مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان (۵ جلد) چاپ چهارم. ۱۳۷۳ ه. ش.
- ۳۱- وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة. شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی. مؤسسه آل البيت. دار احیاء التراث. ۱۴۱۴ ه. ق.
- ۳۲- الولاية (رسالة الولاية) علامه طباطبایی، بنیاد بعثت. مؤسسه اهل البيت. ۱۳۶۰ ه. ق.